اعلیحضرت سردار شاه محمود خان غازی

آدرس : انجمن ادبی، جادهٔ ارک

عنوان تلگرافی : کابل انجمن

مخابرات: باشهزاده احمدعلی خان
(درانی) مدیر انجمن

کابل

﴿مجلهٔ مصور ماهوار﴾

(ادبی، اجتماعی، تاریخی)

تحت نظر انجمن ادبی نشر میشود

اشتراک

کابل : ۱۲ افغانی

ولایات داخله: ۱۴ «

« خارجه: نیم پوند انگلیسی

طلبای معارف : نصف قیمت

اول حوت ۱۳۱۲ هجری شمسی — ۱۹ فروری ۱۹۳۴ میلادی

فهرست مندرجات

مضمون	نگارنده	صفحه
رجال نوابغ	نگارش جناب غلام جیلانی خان اعظمی معاون انجمن	۱
افغانستان از نقطهٔ نظر مطبوعات خارجه	ترجمهٔ جناب قاری عبدالله خان	۷
طی سه هزار کیلومتر در افغانستان	نگارش آقای احمدعلیخان ترجمان فرانسه	۱۱
ادب و انشاء	« جناب سید مبشرخان طرازی	۲۵
کوشش	از طبع جناب مستغنی	۳۴
عنوان	ترجمهٔ سرور خان گویا	۳۷
ادبیات پشتو	امین الله خان «زمرلای»	۴۲
قضاوت ادبی	نگارش جناب قاری عبدالله خان	۴۴
قصیده	ظهیر فاریابی	۴۹
مقام ادب و ادبا در حیات بشر	نگارش غلام جیلانی خان جلالی	۵۰
فقهای افغانستان	نگارش جناب قاری عبدالله خان	۶۱
مشاهیر افغانستان	« م ، کریم خان نزیهی	۶۵
مشاهیر حربی افغانستان	« امین الله خان «زمرلای»	۷۰
آثار محررین افغانستان	نگارش م ، کریم خان نزیهی	۷۷
افغانستان ۱۳ قرن پیش	ترجمهٔ سید قاسمخان	۸۴
جواب تنقید	نگارش غلام جیلانی خان جلالی	۹۵
حفاظت جهاز تحت البحری	ترجمه	۹۸
موتر یك چرخه	«	۹۹
یك پیشنهاد علمی	«	۱۰۰
اواز سیم تیلفون	«	
یك اقدام مفید اجتماعی		۱۰۲
القراءة العصریه فی تعلیم العربیه	انجمن	۱۰۳
تصاویر : —		
ع ، ج سردار احمدشاه خان وزیر دربار		۱
دره غوث نجراب ۲		۲۴-۲۵
دره پوته نجراب - دره آمرز پنجشیر		۳۶-۳۷
منظره استالف		۴۶
جهاز تحت البحری		۹۸
موتر یك چرخه		۹۹

LIBRARY OF CONGRESS
MAY 23 1934
DIVISION OF COPYRIGHTS

ع ، ج سردار احمد شاه خان وزیر دربار

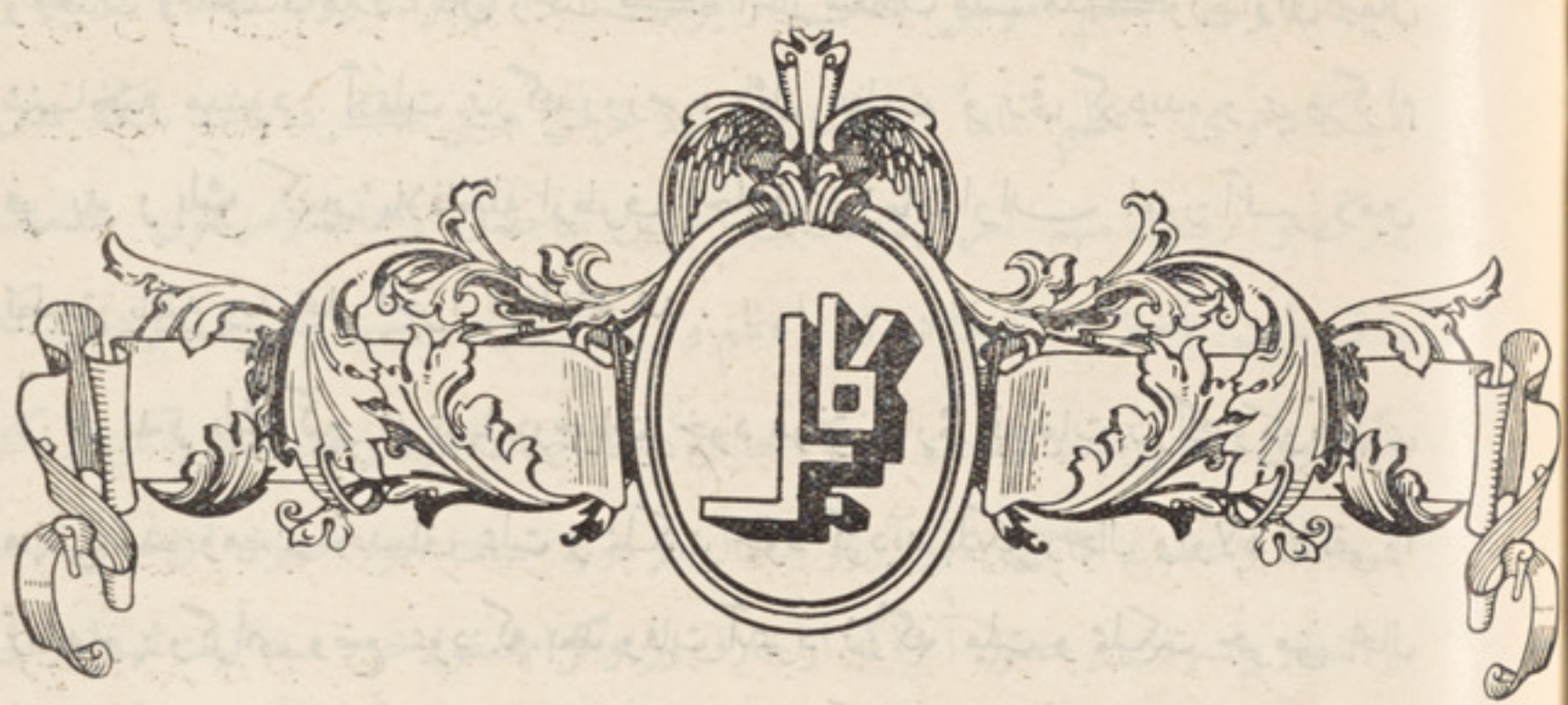

رجال نوابغ

نگارش جناب غلام جیلانی خان اعظمی
معاون انجمن ادبی کابل

رجال برجسته و قهرمانان بزرگ اجتماعی عادتاً درمواقعی خروج میکنند که غبار بدبختی و مذلت حیاتی فضای تمدن و سعادت افق اجتماعات و اقوام بشری را فرا گرفته میباشد.

موقعیکه حکومات مختلفه مملکت آلمان ازهم مجزا و قدرت فرانسه کاپیتولاسیون عسکری خود را درآنسرزمین اجرا واتحاد باقی دول قوی همسایه موجودیت آنمملکت را تهدید میکرد؛ درچنان فشاربدبختی شخصیت بزرگ و مدبری مثل فرید ریك کبیر پادشاه وزمامداری پیدا شد که آنمملکت را بکلی ازآسیب خارجیان واختلافات داخلی نجات داده و چند حکومت قوی جرمنی نژادی را بهم نزدیك و متحد ساخته امپراطوری آلمان را قایم وبالاخره شالودهٔ برای بنای قدرت

وترقیات و اتحاد ملت آلمان ریخت که آغاز سعادت ملت مذکوره ازان زمان شناخته میشود . آنملت بزرگ روزمره نائل عظمت و ترقی گردیده و پر و گرام فرید ریك کبیر بلافاصله ازطرف اخلاف وزمامداران امور آنسر زمین تطبیق یافته وبه محل اجرا گذاشته شد ،

فریدریك کبیر نه تنها درحیات خود موفق بپارهٔ اقدامات بزرگ وکارنامهای مهمی شده ومصدر خدماتی بملت و مملکت خود گردید بلکه رجال واولاد لائقی را تربیه و پروگرامی وضع نمود که بعد وفات آنمرد بزرگ ملت و مملکت جرمنی بحال بیکسی نمانده وآن آرزوهائیکه فرید ریك کبیر درحیات خود برای سعادت ملت جرمنی می‌پرورانید عیناً اخلاف او همهٔ آن آمال مهمه را عملی نموده توانستند ،

کذا میکادوی اعظم ژاپون در حالیکه سرتاسر خاك آن مملکت را وحشت وبدبختی استیلا کرده و درانجا ازعلم و تمدن خبری نبود حتی علاوه بمشکلات وبدبختی های داخلی بعضی خاك های طبیعی مملکت شان نیز معروض طمع و پلان استعمار خارجی ها قرار گرفته بود که مات جاپون ازان بدبختی ها تخلیص گریبان کرده نمیتوانست ولی میکادوی بزرگ یعنی پادشاه ترقیخواه ملت پرور نخستین جاپون بطوریکه همه‌میدانیم درعهد زمامداری خود بلافاصله اسباب و وسائل سعادت کشور و ملت خود را بطوری فراهم آورده و مصدر چنان خدماتی شدکه درعرصهٔ چند سال قلیل ملت جاپان ضرب المثل جهان بشریت واقع شده اعم ازموفق شدن باصلاحات داخلی قدرت و شوکت اداری او دندان طمع اجنبی را نسبت بخاك جاپان نیز ازریشه بر کند. ولی ترقیات کنونی جاپان را وقتا که انسان فکر میکند میداند این اسباب و وسائل و ترقیات محیر العقول امروزه ازانجمله وسایلی نیست که

میکادوی اعظم موسس تمدن ژاپون آنرا بوجود آورده باشد یا در عصر میکادوی اعظم تماماً این تمدن موجود عرض هستی کرده باشد بلکه تمدن بزرگ و ترقیات مهم امروزهٔ مملکت جاپون ماحصل زحمات ومرهون خدمات و قابلیت اخلاف میکادوی اعظم و زادهٔ پروگرام او است یعنی شالودهٔ را که میکادوی اعظم بمقصد سعادت و ترقی جاپان درحال حیات خود ریخته بود وآنمرد بزرگ بسعادت و عظمت جاپان بقدر آرزو و آمال در دورهٔ حیات خود بحصول آن موفق نشده و انتظار پیشرفت و حصول آنراکه ازاخلاف وپروگرام معقول خود میدانست لهذا رجالی را برای پیشرفت این آمال پرورش داده بودکه آنها درمرور ۲۲ سال بعد آمال وآرزوهای میکادوی اعظم را عیناً عملی ساخته وآنگونه جاپانی را که میکادو می خواست امروز بوجود آورده توانستند.

وقس علهذا در نوابغ بزرگ وشریف اسلام حضرت معاویه رض، هارون الرشید مامون، سلطان محمود غزنوی ودر نوابغ دیگر ملل واشنگتن معروف امریکائی، ناپلیون فرانسه، پطر کبیر روسی، کرم ویل انگلیسی که هر کدام اگر در حیات خویش مصدریك قسمت خدمات وافاده بملك وملت خود شده توانستند ولی رجال وتربیه شدگان عصر آنها باقی پروگرام این نوابغ را به بهترین وجهی بعد ازوفات شان تطبیق داده توانسته وآمال وارادات شانرا درمملکت خود ها مثمر نتائج خیلی خوب وعالی گردانیدند.

نابغهٔ شهیر وقائد بزرگ افغانستان ما « اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی » که همه بسوانح پرافتخارش آشنا واز کلیات الی جزئیات خدمات وآمال وآرزوهای

آن پادشاه بزرگ را مسبوقیم عیناً دارای همان خصائل وافکار برجستهٔ بودند که رجال معروفهٔ اسلام ونوابغ دیگر بشریت با آنصفات بزرگ اجتماعی شناخته میشوند مثلاً اعلیحضرت محمد نادرشاه کبیر درهر موقعیکه مصروف خدمات وطن بودند یکطرف باصلاح معایب وجلب منافع مملکت وملت خود صرف مساعی وتوجهات شاهانه را مبذول میفرمودند که از جملهٔ حوائج آنی شمرده میشد دیگر سوازافکارو عملیات واخلاق شریف خود برای مادونین وکسانیکه شرف خدمتگذاری را در معیت ذات شاهانه اش داشتندسرمشق های خوبی بآنها داده علاوتاً بصورت یك معلم ومربی دانا مستقیماً بتربیهٔ شان میکوشیدند تا اگرروزی وطن افغانستان فاقدآن وجود بزرگ و قیمتدارشود ملت ومملکت افغانستان بحال بیکسی نمانده وببدبختی گذشتهٔ خود رجعت نکند.

رجال عهدنادر شاهی درآنموقع که آن نابغهٔ بزرگ ما حیات داشت بقدروضوح جلب وتوجه وانظار اهالی مملکت ما را نمیتوانستند

ستاره آنگاه در خشان بود که خورشید از دیده پنهان بود

بلکه درآنموقع ما بطور مرغوب وواضح خدام صحیح کشورخود را بایددیده وشناخته نمیتوانستیم ، زیرا شخصیت بزرگ واشعهٔ تابناك لیاقت وسلطنت آن شهریار شهیر بقدری چشم ها وافکار ما را مجذوب خود ساخته بود که ما از نهایت اطمینان وقوت قلب ازهر نعمت دیگری خود را مستغنی شمرده ومحتاج باین مداقه وتفتیش نبودیم .

ولی هنگامیکه این آفتاب روشن از افق مملکت ما افول کرده و دفعتاً چشمهای ما از دوری آنوجود عزیز و گرامی شروع بخیره گی کرد طبعاً درصدد چراغها وستاره های روشنی شدیم تادر تاریکی بدبختی نمانیم .

ولی خدا یرا شکر میکشیم که آن حقیقت روشن یعنی فوق العاده گی و عظمت

مقام اداری وا جتماعی اعلحضرت محمدنادرشاد غازی بنزد ما حقیقی تر و روشن تر شده و نخستین این تجربه یا آن نتائج مطلوب از خانوادهٔ شاه مغفور ما بروز کردیعنی فرزندرشیدو برادران لائق وشریف شان والاحضرت سردار محمدهاشم خان صدراعظم ووالا حضرت وزیر صاحب حربیه غازی هر کدام بایك استعداد قوی و یك لیاقت فوق العاده مصروف عملیات عمده وکارنامه های در خشنده شده و از مصائب و بدبختی که خدای نا خواسته انتظار میرفت بانهایت جدیت ومردانگی جلوگیری کرده و آنچه در خوراداره و انتظام لازمهٔ اینخاك است معمولداشته و امروزعیناً مثل عهدپرافتخار« اعلیحضرت محمدنادرشاه شهید » اجرا و پروگرام آن قائدفقیدرا تطبیق و عملی مینمایند.

کذا مامورین ورجال محترم عصر نادرشاهی که در آن زمان فرخنده بخود مرکز و ولایات مصروف خدمتگذاری و افاده بوطن عزیز بودند امروز می‌بینیم استعداد و فعالیت ذوات گرامی شان بخدمات و دلسوزی بوطن و مملکت بیشتر و با صداقت و جدیت خوبتری مصروف اداره و انتظام مملکت عزیز ما میباشند!

لهذا اگر هموطنان عزیز و آنهائیکه آرزومند سعادت و خوشبختی وطن هستند و پس از فقدان آن قائد ومربی بزرگ شاید دچار یاس و ناامیدی شده‌باشند، میتوانند از روی همین اصلی که در بالاذکر شدوطن عزیز افغانستان را در تحت زمامداری شهریار جوان‌موجوده اعلیحضرت محمدظاهر شاه‌نجیب و برادران رشید شاه شهید و خدام با عزم و صادق فعلی یعنی تربیه شدگان عصر منور نادر شاهی که هر کدام بهمان فضائل و خصائل بزرگ عصر ممدوح متحسس بوده و بطوریکه تا حال از عهدهٔ

این تجربهٔ بزرگ بخوبی برامده توانسته اند و امیدواریم سعادت آینده کشور ما هم در قبال شرافت و جدیت آنها تامین شده برود باید مطمئن و منتظر باشند ـ زیرا « اعلیحضرت نادرشاه نامدار شهید » همچوبعضی شاهان سابق ممالك مشرق زمین نمیخواست . بوجود خود مملکت وامور آنرا منحصر سازد ، وجامعه را بعد ازخود بحال بیکسی وبدبختی دچارسازد ، بلکه این قایدمدبر ودانا ، واین شهریار رشید وتوانا ، بارها درایام حیات شریف خویش میفرمودند « من دربین شما بیشتر از فردی نیستم هر کسیکه حب وطن ، جدیت ؛ غیرت و صداقت را شعار خود سازد میتواند برای افغانستان عزیز مصدر خدماتی خوبی گردد .

در اثر همین گونه فرمایشات حکیمانه وحسن تربیت صحیح آن مربی وپادشاه باعلم ودانش است که امروز می‌بینیم مامورین افغانستان درمرکز و ولایات فرمایشات وتعلیمات مربی بزرگ خودرا نصب العین قرارداده بایك جدیت و فعالیت قابل تقدیری به‌وطن عزیز خدمت نموده‌پیروی خیالات آن‌شاه نجیب و پرورش دهندهٔ محبوب خودرا مینمایند .

در خاتمه ازخدای متعال برای عموم خدام صحیح وشریف وطن عزیز که ملت بنظر احترام بایشان نگریسته وبه‌فعالیت وصداقت شان اطمینان واعتماد دارند موفقیت کامله را تمنا مینمائیم .

افغانستان

ترجمه جناب قاری عبدالله خان عضو انجمن
از مجلهٔ الهلال مصر

از نقطهٔ نظر مطبوعات خارجه

شخص در کابل پایتخت دولت افغانستان مینار تاریخی را در عرصهٔ وسیعی ایستاده می بیند این مینار؛ یادگار سعادت و تذکار استقلال افغانستان است که بعد از اشتعال نائرهٔ حرب با انگلیس درآغازعهد امان الله خان گرفته اند در (کتابهٔ مینار با خط درشتی) نوشته اند: این مینار یادگار پایه داریست از ظفرو فیروزمندی که مارشال نادر خان در حرب استقلال برانگلیس غالب آمده .

مارشال نادر خانی که ملت افغان شخص غیوراورا بطل استقلال خود میدانند حقیقةً اعلیحضرت نادرشاه بوده که اخیراً از تلگرافها شنیدیم که بدست طالب گنه گاری از اهالی افغان بشهادت رسید .

اعلیحضرت او از آغاز شباب در سلك نظام درآمد ودر جنگ استقلال بین انگلیس و افغانستان قاعد بزرگ قوهٔ افغانی بود درین هنگام انگلیس برای عقد صلح شروطی در میان نهاد و امان الله خان بوهم آنکه مبادا انگلیس غالب آید مکتوبی باین قائد بزرگ نوشت ودرموضوع صلح باشروط مذکور ازو استشاره خواست ازانجا که شروط مذکورمبنی بر حمایهٔ افغانستان

بود درجواب نوشت : تاوقتیکه یك رگی هم درجسم افغان بپرش وحرکت باشد،تسلیم شدن باین شروط عار وبی شرفی است . پس باقوهٔ انگلیس درآویخته غالب آمدوانگلیس را ناچار بعقد صلح باشرفی نسبت بافغانستان نمود .

ولی امان الله خان بکیفیت استفاده ازین موهبت عظمی نرسید وبرخلاف ملت رفتار نمود نادر خان اورا بخطایش ملتفت ساخت متنبه نشدناچار ازودرخواست نمود که چندی از افغانستان گوشه گیری اختیار کند پس بسفارت افغانستان درپاریس انتخاب گردید مدتی باین شغل قیام ورزیده اخیراً چون اعمال واجراآت امان الله خان را موافق مفاد عموم نمیدید از سفارت هم خود را سبکدوش ساخت ودربقعهٔ از بلاد فرانسه گوشه گیر شد .

تااینکه امان الله خان از تخت فرود آمد وبچهٔ سقای دزد برتخت وتاج افغانستان تغلب نموده ظلم وفسادرا بانتها رسانید درین وقت اعلیحضرت نادرخان بااختلال صحت خود عزم نمود که مملکت را از شربچهٔ سقا نجات بخشد از راه کانال سویس بهندوازانجا بحاشیهٔ وطن آمد وبمجرد آمدن دید جمعیت بسیاری بدورش فراهم آمده پس قوهٔ قوی پنجهٔ ازان ترتیب داده بالشکر بچهٔ سقا درآویخت تاآنکه غالب آمده مظفر ومنصور بکابل درآمد ولی هنوز بچهٔ سقا از شرارت دست برادر نگشته دامنهٔ جنگ را امتداد بخشید تااخیراً مغلوب ومحبوس قوه نادری گردید.

درینوقت ملت افغان اورا بشاهی برداشتند واعلیحضرت او بعد از الحاح بسیاری از طرف قوم تخت شاهی را پذیرفت ونخست کاری که گرد آن بود که از

حقوق خود نسبت به بچهٔ سقا درگذشت ولی رؤسای قوم از حقوق خودها نگذشته اورا بجزای عملش رسانیدند.

اعلیحضرت نادرشاه پس از عروج براودرنگ سلطنت بنظم و نسق امور پرداخته اساس حکومت را روی قواعد وقوانین جدید گذاشت بعدها قوهٔ عسکری را ترتیب داد ومجلس شورای ملی برپا نمود محکمهٔ جهته قطع وفصل دعوی تجارتی و مجلسی برای ترقی قوهٔ حربی وجمعیتی برای احیای زبان افغانی دائر ساخت برعلاوه بترمیم وتعمیر جاده ها وسرکها وتعمیر منازل و بنای شفاخانه ها وتفرجگاها وغیره صرف مساعی نمود.

در هنگامی که عالم شرق عموماً وملت افغان خصوصاً امیدو آمال بسیاری بوجود این پادشاه بزرگ می پرورانیدند اخیراً از دست خائنی جام شهادت را نوشیدند افسوس که بیش از چارسال برسریر سلطنت استقرار نیافت وعمرش بیش از پنجاه نبود.

ملت افغان طریق عراقیهارا پیش گرفتند چنانکه هنوز خبرشهادت او دربین چندان شیوع نیافته بود که بخلف ارجمند او محمدظاهر شاه در بدل پدر بیعت نمودند. در آغاز گفته می شد که شاید برادران اعلیحضرت شهید باین شاه جوان بیعت نکنند وشایدبعض آنان خیال شاهی درسر داشته باشندولی اخبار رسمی خیلی بزودی آمد که جمیع طبقات ملت ازطبقهٔ رجال بزرگ وتمام خاندان شاهی وبرادران اعلیحضرت شهید گرفته تابسائر مردم همه یکدل ویکزبان بشاه جوان بیعت نمودند.

این پادشاه از عمر بمرحلهٔ بیستم میباشد و درفرانسه باپدر خود چارسال یا چیزی

بیشتر یکجا اقامت ورزیده وچون بافغانستان باز آمد در کابل بسلك مدرسهٔ حربی در آمدو در سنهٔ گذشته پس از تخصص بصنف پیاده و توپچی کامیاب از مکتب برآمد و اعلیحضرت شهید او را اولاً وکیل وزارت حربی و بعد ها وکیل فخری بوزارت معارف مقرر نموده بود ، غرض ازین وکالتها تجربهٔ اعلیحضرت جوان بوده بشئون مملکت ، این پادشاه ازدواج نموده اولاد دارد یکی از اعمام اعلیحضرت در عهد پدرش رئیس کابینهٔ دولت بوده و حال نیز بهمان منصب بر قرار است .

ای حرص ترا فگنده در دام خطر
گفتی به تر و خشك قناعت کردم

نبود بجز از خواب و خورت کار دگر
چشم تو بلی خشك بود دامن تر

❀
❀❀

دست تو به کار اگر توانا گردد
کم کم بی فردای خود اندوخته نه

سرمایهٔ راحتت مهیا گردد
گویند که قطره قطره دریا گردد

قاری

طی سه هزار کیلومتر

در افغانستان

نگارش آقای احمد علیخان ترجمان فرانسه

مسئله عبور هندوکش که افغانستان امروزی را از شمال شرق بجانب غرب تقریباً به دو حصه برابر تقسیم میکند یکی از مسائل خیلی مهمی است که نه تنها دوجلگهٔ آمو دریا و سند را بهم مربوط ساخته ، بلکه درمراودات آسیای میانه حایز اهمیت مخصوصی میباشد. جبال هندوکش که بعضی نقاط آن قرار اندازه که « ماکارتونی » انگلیس گرفته ۲۰۴۱۳ فت یعنی درحدود ۵ هزار متر ارتفاع دارد ، رویهمرفته حایز کوتل هائی است که هر کدام آن بعلت ارتفاعات زیاد خود (ازسه الی سه ونیم هزار متر) مشکلات مدهشی در راه عبور و مرور ازین دوحصه جنوبی و شمالی افغانستان تولیدنموده است .

راهای مهمی که ازازمنهٔ قدیمه این رشتهٔ جبال‌مرتفع راعبور می‌نمود راهائی کوتل اغربات، دندان شکن ، یا راه سالنگ ، یا خاواك و یا راه کوتل منجان بود . طبیعی است که ساکنین بومی هر منطقه نظر به کوتاهی راه و اینکه زودتر به نقطهٔ مطلوب خود رسند کوتل مجاور خود را اتخاذ وازآن عبور ومرور می‌نمودند. اما معبریکه در میان را های فوق‌الذکر کسب اهمیت نموده و در اذهان ملی ما هم به اسم « راه کلان » یاد میشد. همان راه بامیان ، کوتل اغربات ودندان‌شکن بود که قبل از دوهزار سال در زمان سلطنت شاهان یونانی باختر وامپراطوران مقتدر « سیتی » کشور کوهستانی که بلخ مقام تجارتگاه بین‌المالی بخود گرفته

و شوارع مهم تجارتی امپراطوری چین ورمن بدان منتهی میشد . از ماورای هندوکش گذشته دو حصه (هندی) و (سیتی) امپراطوری را بهم وصل و راه رفت و آمد و مراودات تجارتی را جانب هند میکشود .

و علاوه بر اهمیت تجارتی ، مقام متبرك مذهبی آندوره را نیزحائز بوده است . چنانچه درتمام طول آن ازسواحل « اکسوس » آمودریا تا کنار « اندوس » سندنقطه بنقطه عمرانات بزرگ بودائی در بکتریان تاشقرغان ـ هیبك ـ بامیان ـ کوه‌دامن ـ نجراب لغمان ـ جلال‌آباد و هده و غیره تعمیر و قافلهٔ زوار بواسطهٔ راه مذکور از جانب چین وبکتریان به‌هند رهسپار می بودند.

رفته رفته ؛ احتیاجات عصر حاضر ، صورت مسافرت و حمل و نقل امروزی اهمیت این معبر چندین هزارساله را از بین برده و سرك درهٔ شکاری که در اثر حسن اطلاعات و فعالیت اولیای امور وحکومت حاضرهٔ ما تاسیس و افتتاح یافته جانشین آن گردیده است و اینك در نیمهٔ اول قرن ۲۰ نظر به کوتاهی راه و عدم کوتل های سنگی (دندان شکن) اشکالات عبور از هندوکش را از بین برداشته میرود .

انسان اگرقدری به اوضاع جغرافیائی وصورت طبیعی تقسیمات آب های جاری منطقه هندوکش متامل شود فوری وضعیت طبیعی دره شکاری درنظر او جلو گیری میکند وبدیهی است رودخانه‌هائیکه ازهندوکش میخیزد بدو حصه تقسیم میشود : یکی عبارت از دسته رودهائیست که از دامنهٔ شمال سرازیر شده به رود آمو میریزد یا اکثر بدشت های خاکی ترکستان جذب می شود . دیگری دستهٔ رودهائیست از دامنهٔ جنوبی بنعان نموده علی العموم بطرف شرق روان وبه رود سند میریزد ـ ونقطه‌ئیکه درینجا

قابل دقت است این است که رود خانهٔ بامیان از کوه با با سر چشمه گرفته تاپای کوتل شبر جانب شرق روان میشود وبواسطهٔ اینکه کوتل شبر ۳۱۰۰ متر ارتفاع داشته وخط تقسیمات آبی شمرده میشود، رود خانهٔ مذکور بسمت اصلی حرکت خود جریان داده نتوانسته مجری خودرا تغیر وسینهٔ هندوکش را شگافته جانب شمال روانه میشود. این تنها رودی است که از کوه بابا یابه‌زبان دیگر از دامنهٔ جنوب هندو کش بنعان نموده، تیغهٔ کوهستانی را قطع و بطرف شمال آن جاری میشود. پس راه درهٔ شکاری عبارت ازهمین راه طبیعی است که با آب بامیان یکجا منطقهٔ کوهستانی را عبور و وسیلهٔ رفت وآمدمرکز ومزار گردیده است.

فاصلهٔ کابل تانقطهٔ که سرك شکاری ازسرك بامیان جدامیشود ۲۱۵ کیلومتر است ولی ما درتعیین فواصل نقاط ذیل دهن شکاری را صفر فرض کرده روی آن حساب می‌نمائیم.

ازکثرت بقایای خرابه‌های ادوار اسلامی معلوم می‌شود که درهٔ شکاری (یادرهٔ که رودبامیان ازآن عبورمیکند) درطی قرن (۱۲) یعنی درقرنی که اقتدار اسلام بعدازاضمحلال دیانت بودائی درین نقاط بعروج خود رسیده و هنوز فتنهٔ تهاجمات مغول درپردهٔ خفابود. معبر رفت وآمد قافله‌ها تاحدود شهر قدیم « سرخشك » و « شهرسگان » وغیره بوده است. چنانچه ما ذیلاً بقایای تمام عمرانات اسلامی را که درطول این‌دره ملاحظه نموده‌ایم متذکرمیشویم:

دهن دره شکاری — مزار شریف: ۴۰۰ کیلومتر

سرك درهٔ شکاری را که ازدهن دره الی مزارشریف دارای ۴۰۰ کیلومتر

فاصله است به‌سه حصه تقسیم می‌نمائیم :

(١) حصهٔ کوهستانی ١٤٥ کیلومتر.

(٢) حصهٔ تپه‌زارها ازپای کوتل « کاروان » تادهن غوری ٣٥ کیلومتر واز « رباطك » الی هیبك ٣٩ کیلومتر مجموع ٧٤ کیلومتر

(٣) حصهٔ همواری از دهن غوری الی رباطك ٥١ کیلومتر و از هیبك الی مزار شریف ١٣٠ کیلومتر.

الف : حصهٔ کوهستانی که از دهن دره الی « کوتل خاکی » «کاروان» امتداد دارد تسطیح آن به منتهای خوبی اجرا یافته و برای تردد موتر ها خیلی خوب است قسمت مذکور شامل نقاط ذیل است : به ٩ کیلومتر به ساحل چپ رودخانهٔ بامیان درفراز کوه خرابه های‌شهر بزرگ اسلامی « سرخشك » واقع است که موقعیت بلند نظامی را حایز و حصار سنگی و عمرانات خشت خام و بقایای چند مسجد آن هنوز باقی است.

غندك ـ ١٥ کیلومتر.

تا دو آب‌میخ زرین که بفاصلهٔ ٦٤ کیلومتری واقع است ٦ پل چوبی روی رود خانهٔ بامیان کشیده شده که سرك شکاری را از ساحل راست به‌چپ و ازچپ به راست تغیر موضع داده میرود.

ترنك ـ ٨٠ کیلومتر.

بفاصلهٔ ٨٧ کیلومتری بالای کوه‌بچهٔ که بطرف راست سرك واقع است خرابه های اسلامی وجود دارد.

تاله وبر فك ـ از حدود ۸۰ تا ۹۱ کیلومتر .

شهر سکان ـ ۹۷ کیلومتر : ـ که بطرف چپ سرك در دامنهٔ کوه واقع و آثار یکده و خانه هـای قدیمه در آنجا معلوم میشود .

سر جنگل ـ ۱۲۰ کیلومتر .

بفاصلهٔ ۱٤۵ کیلو متر از کوتل خاکی کاروان شروع میشود که دنبـالهٔ آن یك سلسله تپه های خاکی را تشکیل میدهد .

ب : حصهٔ اول تپه زار ۳۵ کیلومتر .

سرك دره شکاری تا فاصلهٔ ۱٤۵ کیلومتر فوق بارود خانهٔ بامیان یکجا بوده وبطرف یك سلسله تپه های خاکی که تا ۳۵ کیلومتر افتـاده امتداد دارد ، در ین قسمت آب وسنگ یك قلم پیدا نمیشود .

ارتفاع این منطقه تپه زار ۱٤۰ متر ازسطح کـابل پست تر است . چون بمناسبت فقدان سنگ در ین قسمت سرك بطور خامه مانده ، در اثر تردد موتر هـا خاك زیادی پیداشده است (البته مقامات مربوطه اصلاح آنرا قبل از اینکه مامتذکر شویم سنجیده اند) هنگامیکه موتر به بلند ترین نقطه این تپه ها میرسد ، در مقابل تا جائیکه نگاه کار میکند تپه ها به تدریج پست شده وخط کج و پیچ سرك روی پشته های خـاکی معلوم میشود . ودر آخر منطقهٔ مذکور (تپه زار) ، از عقب جالی فضای غبار آلودی (غوری) بصورت لکهٔ سبزی درافق مقابل بنظر میخورد به فاصلهٔ ۱۸۰ کیلومتری این رشته تپه های اولی تمام و بفاصلهٔ ۱۹٤ کیلو متری در دهن غوری از سرك شکاری سرك خان آباد و مزارشریف ازهم جدا میشود

غوری درحدود ۲۰۰ کیلومتری واقع است .

ج : ۵۱ کیلومتر زمین هموار ازدهن غوری الی رباطك :ـ

ازدهن غوری تافاصلهٔ ۵۱ کیلومتر زمین هموار وقسمت بزرگ اولی آن که عبارت از جلگهٔ غوری و « دهن شیر » باشداراضی زراعتی است درین قسمت نیز سرك اصلاحاتی بکار دارد . وباقی قسمت آن تا « رباطك » که بفاصلهٔ ۲۳۱ کیلومتری واقع است دشت هموار یست که موتر بسرعت تمام درآن سیر میکند. درمجاور رباط رباطك نیز تافاصلهٔ دوری آثاری درزیر خاك وبمقدار زیادی خشت های پخته ازبقایای عمران یك شهر قدیم اسلامی موجود است .

د : حصهٔ دوم تپه ها از رباطك الی آی بك ۳۹ کیلومتر .

ازرباطك الی ای بیك که بفاصلهٔ ۲۷۰ کیلومتری دهن شکاری واقع است . بازیك سلسلهٔ تپه های خاکی دیگری وقوع یافته ، کوتل « میرزا بیلی » را نیز ازانجمله حساب میتوان کرد . این تپه های مسلسل نیز بمانند تپه های اولی خالی وسنگ جز دریك جا پیدا نمیشود . حین ورود ما فعله ها هنوزمشغول تسطیح نشیب تپه ها بوده وآب مشروب آنها ازآی بیك بذریعهٔ موتر آورده می شد .

ای بیك :ـ درنقطهٔ اخیر التقای تپه های خاکی و زمین هموار قریهٔ بزرگی به نام ای بیك درکنار مجرای رودخانهٔ خلم واقع است ، که سرك امروزی آن را ازراه تنگی تاشقرغان به جلگهٔ وسیع بکتریان وصل میکند. ای بیك نقطهٔ سرسبز ومملوازاشجاروفواکهٔ زیادی است. ورودخانهٔ « خلم » که از (موئی) و (روی)

بالاتر از دامنهٔ شمالی جبال هندوکش بنعان میکند بخوبی آنرا آبیاری و سیراب میسازد اولین کسی که یکصد و هشت سال پیش ازین ، آثار عمرانات بودائی ای بیك را ملاحظه نموده بود «مورکواف» است. درحوالی ۱۸۵۰ کرنیل « یات » انگلیس نسبت به آثار مذکور تبصره نوشته و اخیراً « موسیو فوشه » مطالعاتی درآن موزد نموده است چیزی که در میان عمرانات بودائی این سرزمین توجه موسیوفوشه را بخود جلب نموده « استوپه » ناکاملی است که از یك پارچهٔ سنگ تراشیده شده است و عدم تکمیل آنرا مدقق بصیر فرانسوی به تهاجمات هن های سفید نسبت داده است که درحوالی ۴۲۵ بعد از مسیح اکسوس را عبور نموده اند.

ر: حصهٔ دوم همواری از ای بیك الی مزارشریف ۱۳۵ کیلومتر :

از ای بیك الی مزارشریف که عبارت از ۱۳۵ کیلومتر زمین است تقریباً هموار و دارای سرکی است که به کمال خوبی قابل رفت و آمد موتر میباشد.

غزنی گك — ۳۱۵ کیلومتر

صیاد ۳۲۳ کیلومتر ،

دهن تنگی تاشقرغان — ۳۲۵ کیلومتر ،

تاشقرغان — ۳۳۱ کیلومتر :- تاشقرغان ازرهگذر وفورآب درقسمت اولی جلگه وسیع بکتریان سرسبزترین ولایت مزار افغانستان بشمار میرود موسیو« هاکن » که درماه (ژون وستامبر) ۱۹۲۴ درانجا گردش علمی نموده بود می نویسد« کمی دورتر ازتاشقرغان دروسط دشت بطرق شمال غرب خلم عدهٔ ازتپه ها واقع است که

منطقهٔ « شهربانو » را تشکیل وبقرار ظاهر از تپه‌های بلخ کهنه‌تر به‌نظر می‌آید مجسمه گك‌های کوچکی به‌ارتفاع ۵ الی ٦ سانتیمتر از گل‌پخته در آنجا یافت‌شده و شاید آلهٔ کبیری است که قبل از دیانت بودائی پرستش آن تا بکتریان هم‌نفوذ نموده و اسمش « نانیا » روی مسکوکات شاهان « هندو سیت » قرن اول مسیحی مشاهده شده است.

نایب آباد	۳٤۸ کیلومتر
گورمار	۳٦۳ »
لنگر فقیران	۳۸٦ »
مزارشریف	٤۰۰ »

فاصلهٔ کابل ـ مزارشریف : ٦۱۵ کیلومتر

اگرچه فاصله بین کابل و مزارشریف باموتر تیزرفتار به‌دوروزهم‌طی میشود ولی تازمان اکمال کارسرك بهتر آنست که بقرارآتی به‌سه روز طی شود.

(۱) کابل ـ دوآب میخ زرین : ۲۷۹ کیلومتر

(۲) دوآب میخ زرین ـ ای‌بیك : ۲۰٦ کیلومتر

(۳) ای‌بیك — مزارشریف : ۱۳۰ کیلو متر

مزارشریف :ـ مزارشریف بعداز انقلاب وقضیه حریق بازار آن سرو صورت دیگری بخود گرفته وامروز ازدروازهٔ تاشقرغان الی‌دروازهٔ بلخ یك بازار جدید مستقیمی دارد که دکانها ، وسرای ها و حمامها و دیگر عمرانات دوطرفهٔ آن‌عموماً

ازخشت پخته وقسمت غربی آن بباغ عمومی منتهی میشود، درباغ عمومی کنارسرك بتازه گی هوتلی تعمیر ودرشرف اختتام است روضهٔ شریف که تقریباً بفاصلهٔ دوصد متری سمت راست قسمت وسطی بازار عمومی واقع است وسابقاً بواسطهٔ منازل ودکانهای حوالی آن پنهان وجز گنبد سبز بقیه روضهٔ مطهره معلوم نمیشد.

درین تازگیها در اثر تصمیم واقدامات حکومت متبوعهٔ ما ازبازار عمومی تاخود روضهٔ شریف سرك وسیعی کشیده شده وهکذا اساس سرك وسیع دیگری که اطراف روضه دورمیزند نیز گذاشته شده است . فعلاً بعضی ترمیماتی درکاشی کاری مناره های دروازهٔ شمالی ودیگرامورات تسطیح چهار باغ وکشیدن سرك ها جریان دارد.

بلخ :ـ بلخ بفاصله ۲۲ کیلومتری غرب شهر فعلی مزار، روی سرك مزارشریف آقچه واقع است بازار فعلی بلخ عبارت از دوحصه است یکحصه بازارسرباز که عبارت از دکانهای دوطرفه سرك است و دیگری بازار سرپوشیده که تقریباً دروسط سمت چپ بازار اولی عموداً واقع است . این بازار که چندی قبل تنگ بود امروزبایك صورت وسیع وصفائی تعمیر یافته. از یادگار مدنیت باختری عصر یونانی علی العموم امروز دربازاز بلخ مسکوکات شاهان هندو گرك (هندویونان) ومسکوکات آخرین شاهان « کوشانی » پیدا میشود ـ درمنطقهٔ شهر اسلامی به اسم بلخ دوحصار موجود است . یك حصار بزرگ که بلخ کبیر را نشان میدهد و ۱۲ کیلومتر احاطه دارد دربین این حصار ، حصار کوچك دیگری موجود است که نسبت به اولی قدیم تر است ساحت بالاحصار بلخ هم خیلی ها وسیع ودیوار حصار آن هنوز برپا است . عمرانات بالاحصار عموماً ازخشت پخته بوده وآثار حوض ها

دران هویدا است . دراثر حفریاتی که موسیو فوشه درسال (۱۹۱۳ ـ ۱۹۲۳) درحصهٔ خرابه های اسلامی بالاحصار بلخ نموده است بسا عمرانات وتهداب های آنها ظاهر گردیده است درحصه ئیکه موسیو فوشه میخواست به سطح اصلی زمین برسد تا عمق تقریباً ۱۵ ـ ۱۶ متر حفریات نموده . طبقه بطبقه دریکجا مناصفه یك آب انبار و درجای دیگر مناصفهٔ یك برج ازخشت پخته بنظر خورده ، تا آخرین نقطه که حفر شده حد بحد قطار های خشت وآثار عمرانات معلوم است . ازین جا طوریکه خود مدقق فرانسوی نیز اظهار نموده است میتوان گفت که در خاك بلخ چندین طبقه عمرانات تعمیر وهر دوره مدنیتی روی خرابه های دوره گذشته عمرانات نموده است .

موسیو فوشه درین مورد میگوید : « البته وقتی انسان روی این خرابه ها قدم میزند چنین حس میکند که روی اوراق تاریخ قدیمه راه میرود ولی متاسفانه این اوراق خاکی از موادی ساخته شده بود که هیچ دوامی نداشت و در نتیجه مرور زمان مدتی است که ازهم پاشیده وگرد آن سر ازنو با خاك زمین اصلیه مخلوط گردیده است » . ازآثار دورهٔ اسلامی که هنوز بر پاست یکی طاق یك مدرسه و دیگری ایوان و گنبد مسجد خواجه محمد پارسا است که تاریخ ساختمان آن درسال ۱۰۰۵ هجری قید شده است . آثار خرابه های قدیم اسلامی وآثار نسبةً جدید عهد تیموریان که ازتاریخ ساختمان آنها عموماً ۳۰۰ سال میگذرد همه بجوار حصار بزرگ بلخ واقع اند .

بلخ بودائی که قرار شهادت زوار چینی « یون تسنگ » بنوبهٔ خود شکوه وابهت

مخصوصی داشت به‌سه کیلو متری جنوب حصار بلخ واقع است. اگرچه درسال ۶۳۰ عیسوی یعنی زمانیکه زوار چینی وارد بکتریان میشوند تهاجمات «هن های هفتالیت» (هیاطله) از ماورای رود آموبه این دیار آغاز گردیده بود. باوجود آنهم صدمعبد باشکوه بر پا وتقریباً سه هزار پیرو مذهب بودا در آنجا امرار حیات می نمودند. زوار بمقامی که فعلاً «توپ رستم» واقع است (استوپه) ئی را خاطر نشان نموده که دو صد قدم ارتفاع داشت، خرابهٔ این استوپهٔ باعظمت تا امروز باقی و قطران بیش از ۴۳ متر وضلع مربع تهداب آن ۵۳ متر طول دارد. منظرهٔ امروزی بلخ بودائی عبارت ازپشته ها وتپه ها ئی است که حدبحد درمیان اراضی مزروع مانند تپهٔ «زرگران» «توپ رستم» «تخت رستم» وغیره افتاده است.

حرکت از مزارشریف جانب اندخوی فاصلهٔ مساوی ۲۲۲ کیلومتر.

فاصله مزار — بلخ : ۲۲ کیلومتر

« « — آقچه : ۱۰۰ «

« « — شبرغان : ۱۵۰ «

« « — شاه مردان : ۲۱۲ «

« « — اندخوی : ۲۲۲ «

اندخوی : ـ ازمزارشریف تا اندخوی زمین هموار وعبارت از همان دشت های وسیع میمنه است. اندخوی نسبت به مزار ومیمنه وسیع تر است.

آبادی اندخوی سابقاً چندان وسعتی نداشت اما امروز از بالاحصار تا فاصله ۱۲

کیلومتر مسلسل آبادی شهر آن افتاده است . اندخوی در تمام ولایت میمنه مهمترین تجارتگاه میباشد. بازارهای آن از انواع مال التجاره بخارا و روسیه مملو است. بازار پوست فروشی آن رستهٔ علحده دارد. روزهای دوشنبه و پنجشنبه که روز بازار آنجاست در شهر ازدحام فوق العاده بمشاهده میرسد . در بالاحصار اندخوی محل جدیدی برای حکومتی ساخته شده و دیگر عمرانات هم تحت نظر حکومت است .

اندخوی ـ میمنه : ۱٤٤ کیلومتر .

از اندخوی تا فاصلهٔ ۸۵ کیلومتر بازدشت و از آن به بعد صورت ساختمان اراضی تغیر میکند و تا خود میمنه بلکه از آنهم گذشته تا بالا مرغاب دامنهٔ یك سلسله تپه های خاکی امتداد دارد .

میمنه : ـ مرکز حکومتی اعلی در جلگهٔ طویلی واقع است که بین دو رشتهٔ تپه ها شمالاً و جنوباً محصور میباشد و شهر آن از حیث شکل به اندخوی شباهت دارد ، آقای شیرمحمد خان حاکم اعلی سابق بازار جدید سر پوشیده در میمنه تعمیر و به اسم خودش مسمی نموده است ، ریاست تنظیمهٔ بالاحصار قدیم میمنه را فعلاً خراب نموده و بجای آن مطابق نقشه مرتبهٔ عمارت جدیدی در شرف تعمیر است .

میمنه ـ بالامرغاب : ۱۷۰ کیلومتر .

بالامرغاب : ـ رودخانهٔ مرغاب که دامنه های شمالی فیروزکوه سرچشمهٔ آن است از جانب جنوب شرقی یك رشتهٔ کوهستانی را عبور و داخل تپه زارهای بالا مرغاب میشود و ازانجا خط سیر خود را جانب شمال غرب ادامه داده تا فاصلهٔ ٤۰ کیلومتر به طرف « ماروشك » سرحد افغان و روسیه جریان می یابد . چون

درین اواخر بالا حصار مرغاب کهنه شده بود. در اثر اراده و تصمیم حکومت در باغ بزرگی که کنار رودخانهٔ مرغاب واقع است عمرنات جدیدی برای دوائر حکومتی وغیره تعمیر نموده اند. در سمت غربی این باغ مسجدی نیز تحت تعمیر است، در « ماروشك » که به فاصلهٔ ٤٠ کیلومتری شمال غرب بالامرغاب واقع است یك تپه ودورآن دوحصار بزرگی است که براثر یك شهرمندرسی دلالت می نماید. حکومت بالا مرغاب ازموقعیت ممتاز وخشت پخته بقایای آبادی قدیم استفاده نموده، عمارت مناسبی بالای تپه برای یکی ازپست های سرحدی ما ساخته است. « ماروشك » بقراریکی کرنیل « یات » انگلیس در ٥٠ سال قبل می‌نویسد؛ نیستان وخارزاری بوده که درآن بعضی حیوانات وحشی زندگی میکردند، از ۱۲ سال باینطرف اهالی فعال وزحمت‌کش افغان که به‌عدهٔ ۱۳۰۰ خانه درینجا سکونت گزین گشته اند، منظرهٔ موقع مذکور را چنان تغیر داده اند که امروز ابداً بایاد داشت کرنیل‌مذکور مطابقت نداشته وبعوض اراضی زراعتی خیلی حاصل خیزی گردیده است. حالا صدها خرگاهای ترکمن درین زمین برپا وبکمال راحت وآرامی امرارحیات می‌نمایند. قالی‌های که به‌اسم مروی یادمیشوند اصلاً همین قالی هائی‌است که ترکمن های افغانی وترکمن های انطرف سرحد میسازند.

بالامرغاب ـ قلعهٔ نو : ۱۱۹ کیلومتر

قلعهٔ‌نو: ازنقطهٔ نظرتجارت خیلی‌ها مهم است زیرا اکثر پیداوار وطنی پوست، پشم کرك، برك، پسته دراینجا فراوان‌است ـ چون قلعهٔ نوبین حکومتی اعلای میمنه وایالت هرات وقسمت ایماق‌هزارجات واقع است پیداوار وحاصلات مصنوعهٔ همهٔ نقاط دراینجا جمع وازاینجا ذریعهٔ تجارهراتی بخارج میرود. از ٦ ماه باینطرف

دراثر هدایات حکومت متبوعهٔما دریتجا بازارقشنگی از خشت پخته تعمیر یافته که بیش از ۲۰۰ دکان دارد . علاوه برین دوکاروانسرای وگاراژویك حمام بزرگ هم تکمیل گردیده است .

قلعهٔ نو ـ هرات : ۱۷۱ کیلومتر :

ازقلعهٔ نوتاهرات سرك بهمواری دردامنهٔ تپه‌ها وکوها امتداد یافته تا بفاصلهٔ ٤٦ کیلومتری بکوتل « سبزك » میرسد .طول این کوتل ازسر تا آخر ۱٤ کیلومتر است . چون خط سرك دران بخوبی کشیده شده ، لذا اندك اشکالی هم برای عبور موتر رونمیدهد . سرك بفاصلهٔ ٥۲ کیلومتری قلعهٔ نو از کرخ گذشته‌درحدود ۲٦۷ کیلومتری بالا مرغاب در پهلوان پری به سرکی وصل میشود که در امتداد شرقی آن سرك هزاره جات کشیده شده است. هرات بفاصلهٔ ۲۹۰ کیلومتری بالا مرغاب و ۱۷۱ کیلومتری قلعهٔ نو واقع است . (نا تمام)

درهٔ غوث نجراب

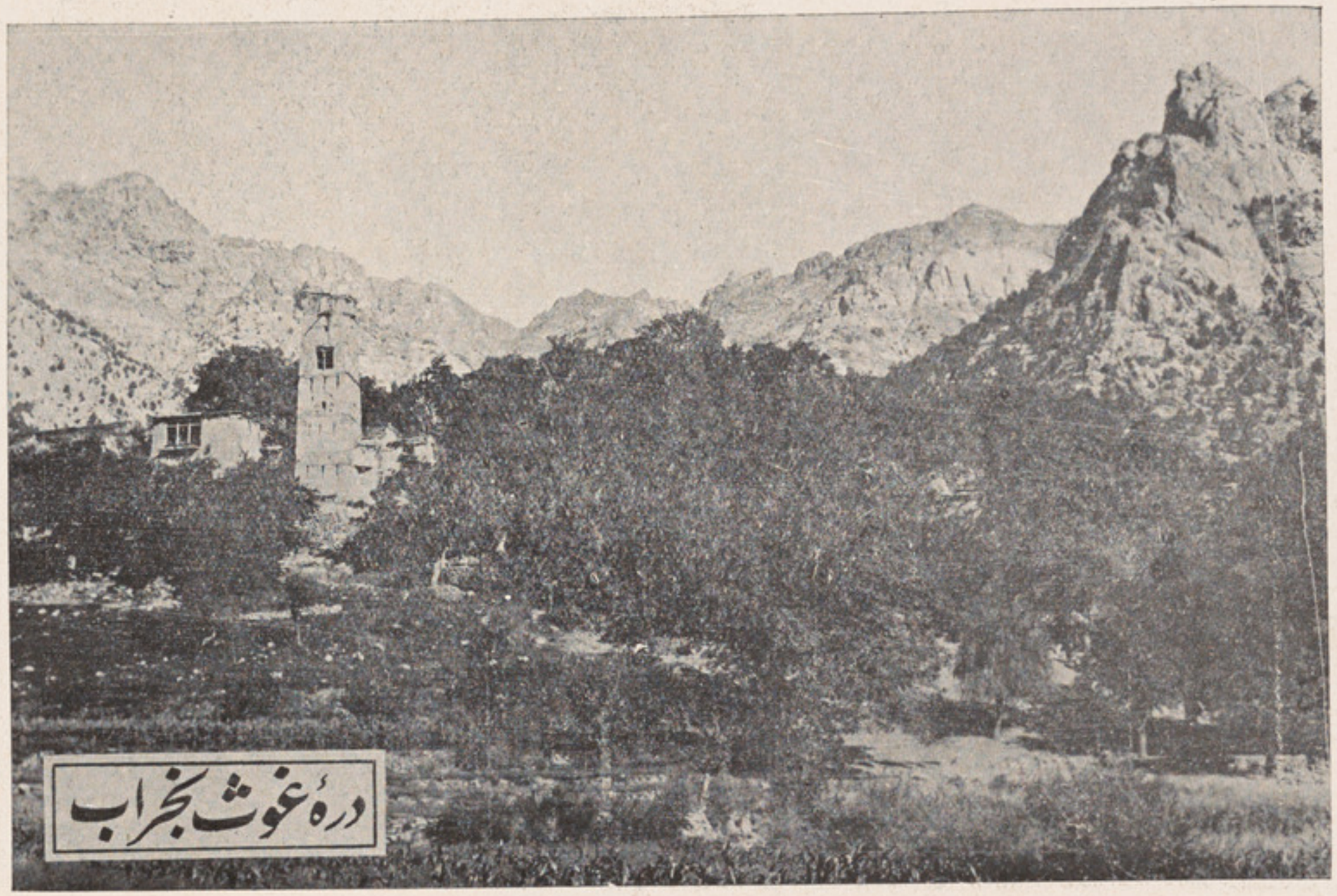

درهٔ غوث بخراب

نگارش جناب سید مبشر خان طرازی ؛

ادب وانشاء

(٦)

(فصاحت ، وبلاغت)

چون درنگارشات فوق وعدهٔ در باب ایضاح واوضاح فصاحت وبلاغت سبقت نموده بود لذا درین قسمت بوفاء وانجاز آن بطور اختصار وایجاز میپردازیم ؛

فصاحت

دراصل لغت عربیه عبارت است ازابانت وظهور ، ودراصطلاح علماء اصول ادب باقسام فصاحت مفرد ، فصاحت کلام ، فصاحت متکلم منقسم بوده هرقسمی تعریف مخصوصی دارد ؛

١) فصاحت مفرد

فصاحت مفرد عبارت ست از خلوص وبرآءت مفرد (لفظ مفرد مثل زید) از تنافر حروف ،

ب) از غرابت ، ج) از مخالفت قیاس لغوی ، پس لابدی است که درینجا

محذورات فوق فصاحت را بطور طفیلی ایضاح بنمائیم تا اصل مقصود (فصاحت) واضح گردد.

۱) تنافر حروف :

وان عبارت است از وصفی که در جوهر حروف کلمه بوده گرانی آنرا بر زبان ایجاب مینماید که در نتیجه عسرت تلفظ را پیش میآرد ، علمآء اصول ادب در باب تمثیل و تصویر تنافر حروف شعری را از قصیدهٔ شهیرهٔ امرء القیس (۱) اخذ مینمایند که میگوید :

غدائره مستشزرات الی العلی تضل العقاص فی مثنیً ومرسل

« تشریح »

اصل شعر در مدح محبوب شاعر وارد شده است ، « غدائره » جمع غدیره (بمعنی گیسوی تافته) بوده ـ ضمیر مذکر آن به لفظ فرع (بمعنای موی‌سر) که در بیت:

وفرع یزین المتن اسود فاحم اثیث کقنو النخلة المتعثکل

ذکر گردیده است راجع میگردد ، « مستشزرات » جمع مستشزر (بمعنای مرتفع ، ویا مرفوع) بوده محل وقوع تنافر حروف هم همین است بعضی علماء اصول ادب در لفظ « مستشزرات » علت تنافرحروف را توسط شین معجمه (که از حروف مهموسهٔ رخوه میباشد) در بین تآ (که از مهموسهٔ شدیده است) و در بین زآء معجمه (که از مجهوره، ضد مهموسه است) قرار داده اند ، و بعضاً قرب مخارج حروف متجاورهٔ لفظ مذکور را تعیین نموده اند ، ولی صاحب مختصر المعانی علامهٔ تفتازانی هردو توجیه فوق را بوجوه عدیدهٔ ـ (که ذکر آن باعث ملالت طبع خواننده خواهد گردید) تردید نموده قرار داده است ، که هرکدام کلمهٔ که او را ذوق صحیح ، ثقیل و متعسر النطق حساب

[۱) از طبقهٔ اول و دارای نمبر اول ادبای عصر جاهلیت بوده تقریباً یکقرن قبل از هجرت فوتیده است .

مینماید متنافراست ، چه‌از باعث قرب مخارج و یا بعد آن و یا بسبب توسط و مجاورت بعض حروف با دیگری باشد ، علامهٔ تفتازانی درین قول به کتاب « المثل السائر » علامهٔ ابن اثیر اعتماد نموده است، وحقیقةً لفظ « مستشزرات » در نزد ذوق صحیح ثقیل و متعذر النطق است .

ب) غرابت ،

و آن عبارت است از بودن کلمهٔ وحشی ، غیر ظاهر ، و غیر مأنوس الاستعمال ، علماء اصول ادب در تمثیل و تصویر غرابت لفظ « مسرج » را که در بیت :

و مقلةً و حاجباً مزججا وفاحماً و مرسنا مسرجا

واقع بوده به ابن‌العجاج انتساب دارد اخذ نموده اند .

« تشریح »

اصل بیت در مدح محاسن محبوب شاعر وارد است ، لفظ «مسرجا» که محل تمثیل غرابت است در سبك ترکیب صفت «مرسناً(۱)» واقع است ، و مراد شاعر ازمسرج تشبیه مرسن (بینی) محبوب است به‌شمشیر(۲) سریجی در دقت و استواء ، و یابه‌سراج (چراغ) در ضیاء و لمعان ، و این مراد در هردوتوجیه خالی از غرابت نیست ، زیرا انتقال ذهن از لفظ مسرج به مراد مذکور خیلی مشکل است چه لفظ موصوف در دلالت مراد مذکور غیر ظاهر و غیرمأنوس است .

ج) مخالفت قیاس لغوی :

و آن عبارت است از بودن کلمه برخلاف قانون مفردات الفاظ موضوعه ، مثل (الاجلل) در مصرع ـ شاعری که میگوید :

---

۱ ـ مرسن ، بمعنای بینی میباشد ، ۲ ـ سریج نام شمشیر سازی است معروف .

(الطرازی)

« الحمد لله العلی الاجلل »

زیرا مقتضای قانون در امثال لفظ مذکور ادغام است (که اجل بتشدید لام باشد) اما استعمال آن به فك ادغام (چنانچه در مصرع فوق واقع است) خلاف قانون است.

(ضمیمه)

بعض علماء اصول ادب در تعریف فصاحت مفرد خلوص آنرا از کراهت سمعی، برقیود ثلاثهٔ فوق (خلوص از تنافر حروف، و از غرابت، و از مخالفت قیاس لغوی) علاوه نموده اند.

علماء ادب در تمثیل کراهت سمعی لفظ «الجرشی(۱)» را که درین قول ابی الطیب متنبی در مدح سیف الدوله :

مبارك الاسم اغر القلب کریم الجرشی شریف النسب

وقوع یافته است اخذ کرده اند، وطبعاً لفظ (الجرشی) برای سمع کراهتی دارد که در نزد صاحب ذوق صحیح مخفی نیست لکن صاحب تلخیص المفتاح، و علامهٔ تفتازانی لزوم این علاوه را نفی نموده‌اند، بدلیل آن که کراهت سمعی از جهت غرابتی است که قسماً به وحشت تفسیر کرده شد، پس غرابت به کراهت سمعی نیز شامل بوده به تخصیص ذکر و علاوهٔ آن احتیاجی نیست.

۲) فصاحت کلام

فصاحت کلام (۲) عبارت است از خلوص و برائت آن از ضعف تألیف.

ب) ازتنافر کلمات،

ج) از تعقید با فصاحت کلمات :

۱ — جرشی بمعنای نفس و طبیعت است، [ا لطرازی]
۲ — مراد از کلام خلاف مفرد «مرکبات» است.

۱) ضعف تألیف :

و آن عبارتست از تألیف کلام (مرکب) برخلاف قانون نحوی مشهور.

مثل اضمار (ضمیرآوردن) قبل‌الذکر (پیش از ذکر مرجع)

۲) تنافر کلمات :

و آن عبارتست از وصفی که در هیأت ترکیبیهٔ کلمات (نه در نفس هر کلمه) واقع بوده ـ گرانی آن رابر زبان‌ایجاب مینمایدکه درنتیجهٔ عسرت‌تلفظ راپیش می‌آرد :

صاحب تلخیص‌المفتاح در باب تمثیل وتصویر تنافر کلمات دو بیت ذیل را مینگارد:

۱) مصرع ثانی‌قول هاتفی را که در خصوص تعیین قبرحرب ابن‌امیهٔ جاهلی میگوید،

و قبر حرب بمکان قفر و لیس قرب قبر حرب قبر

چه اجتماع لفظ قرب و قبر با تکرارلفظ ثانی طبعاً موجب تنافر (گرانی، و عسرت تلفظ) است‌امادرنفس لفظ قرب ، و قبر بحیث انفراد تنافری نیست ، علماء اصول ادب امثال‌این تنافر رااز تنافر متناهی حساب مینمایند .

۲) مصرع اول ابی تمام بحتری را که در مدح ممدوحی میسراید ،

کریم متی امدحه امدحه والوری معی و اذا مالمته لمته وحدی ،

چه تکرار لفظ « امدحه » بااجتماع حآء وهاء که هردو ازحروف حلق بوده متقارب المخرج میباشند ، نیز موجب تنافر است ، لکن علماء اصول ادب امثال این تنافر را غیر متناهی حساب میکنند .

افاده

علامهٔ تفتازانی در مختصر المعانی روایت مینماید که:

الصاحب (۱) اسماعیل بن عباد ذکرمیکند که وی قصیدهٔ ابی تمام بحتر را که

۱ در سنه ۳۲۶ در طالقان قزوین تولد ، و در سنه ۳۸۵ وفات یافته است .

متضمن این بیت است در حضور استاذ ابن عمید(۱) انشاد نمود ، چون به این بیت رسید استاذ گفتش که آیا درین بیت کدام عیب و قبحی را میدانی ؟ گفت ، مقابلهٔ مدح است به لوم ، چه مدح را به ذم ویا به هجو مقابله باید نمود ، استاذ گفت غیر این را میخواهم ، پس گفت ، غیر آنرا نمی دانم ، پس استاذ ابن عمید ایضاح نمود و گفت که عیب و قبحی که درین بیت بمشاهده میآید تکریر است در امدحه امدحه با جمع در بین حاء وهاء که هر دو از حروف حلق میباشند .

ج) تعقید :

و آن عبارت است از بودن کلام غیر ظاهر الدلالة بر مراد .

علماء اصول ادب ، وجود تعقید موصوف را بدو علت ذیل قرار داده اند .

اول وقوع خللی در نهج ترکیب ، مثل تقدیم در موقع تاخیر ، وعکس آن ، ومثل حذف درموقع ذکر ، واضمار در موقع اظهار ، وغیر آن از مناهج ترکیبی که صعوبت فهم مراد را ایجاب بنماید ، علماء ادب این نوع تعقید را تعقید لفظی مینامند ، صاحب تلخیص المفتاح درباب تمثیل وتصویر تعقید لفظی ، قول فرزدق را که در مدح ابراهیم بن هشام بن اسماعیل المخزومی (ما مای هشام بن عبدالملك بن مروان) سروده است مینگارد :

و ما مثله فی الناس الا مملکاً ابوامه حی ابوه یقاربه ،

چه درین بیت در بین مبتداء (ابوامه) و خبر (ابوه) فصل به اجنبی (حی) و در بین موصوف (حی) و صفت (یقاربه) نیز فصل به اجنبی (ابوه) واقع شده علاوه بر آن مستثنی (مملکاً) بر مستثنی منه (حی) تقدیم

(۱) از کبار شعراء عصر عباسیه بوده در سنه ۲۶۰ وفات یافته است ، واو مربی و استاذ الصاحب اسماعیل بن عباد میباشد .

گردیده است که در نتیجه مناهج ترکیبیهٔ آن باعث صعوبت فهم (۱) مراد گردیده است .

علت ثانی وقوع خلل در انتقال ذهن بسوی مقصود :

بسبب ایراد لوازم بعیدهٔ که بوسائط بسیار (باخفاء قرائن دالهٔ برمقصود) افتقار داشته باشد ، علماء اصول ادب این نوع تعقید را تعقید معنوی مینامند .

صاحب تلخیص المفتاح درباب تمثیل وتصویر تعقید معنوی ، قول عباس (۲) ابن احنف را که :

ساطلب بعد الدار عنکم لتقربوا وتسکب عیناى الدموع لتجمدا

مینگارد ، چه شاعر موصوف درمضمونی که سکب (ریختن) دموع (اشکها) را لوازم فراق احبه (یعنی سوء حال وحزن وانکسار) کنایه میسازد اصابت نموده است ولی در مضمونی که جمود عین (خشکی چشم) را ، ازموجب ونتیجهٔ دوام تلاقی (یعنی) کامیابی وفرح وسرور) کنایه ساخته است خطا کرده است ، زیرا انتقال ذهن از جمود عین بسوی بخل عین است درحین ارادهٔ بکاء (گریه) نه بسوی کامیابی وسرور که مراد شاعر است .

گویا شاعر میگوید که من امروز به تصرفات دوری وفراق احبه خوش هستم وبه نفس خود درباب مقاسات احزان واشواق تلقین صبر مینمایم ، وغصه های آنرا که طبعاً خیلی تلخ میباشد مانند شراب گوارا مینوشم ، وحزن عمیقی را

۱ خلاصهٔ مضمون بیت و مراد شاعر این است که :-
مانند ابراهیم زندهٔ دربین مردم نیست که در فضائل بوی مشابهت داشته باشد مگر پاد شاهی « هشام » که پدرما دروی پدر ابراهیم ممدوح ست .
یعنی به ابراهیم ممدوح هیچ احدی مشابهت ندارد مگر خواهر زادهٔ وی « یعنی هشام » زیرا اغلباً خواهرزاده بهاما مشابهت داشته میباشد . « الطرازی »

۲ یکی از ندماء معروف هارون الرشید میباشد ، الطرازی

صابرانه تحمل مینمایم که موجب فیضان دموع میگردد ، و این همه بغرض اینکه باین وسیله بوصل دائم ومسرت زوال ناپذیر کامیاب شوم ، چه صبر کلید خوشنودی است ، وبرای هرسختی آسانی است ، و هر بدایت نهایتی دارد .

« ضمیمه »

بعض علماء اصول ادب در تعریف فصاحت کلام خلوص آنرا از کثرت تکرار واز تتابع اضافات برقیود ثلاثهٔ فوق (خلوص ازضعف تألیف ، واز تنافر کلمات ، واز تعقید) علاوه نموده اند، علماء ادب درباب تمثیل کثرت تکرار قول ابی‌الطیب متنبی ،

وتسعدنی فی غمرة بعد غمرة سبوح لهامنهاعلیها شواهد

را که درمدح اسپ مخصوص خود سروده است مینگارند ، چه در بیت‌مذکور تکرار ضمائری‌بوقوع پیوسته‌است که همه به‌یکمرجع رجوع دارد .

گویا شاعر میگوید که ـ اسپ‌من درهرشدتی برای‌من اسعاد (اعانت) مینماید ، ودرآرامی حرکت مشی چنانست که گویا درروی‌آب سباحت داشته باشد ، وبرای آن ازنفس‌آن شواهد وعلاماتی‌است که برنجابت‌آن دلالت مینماید .

ودرباب تمثیل وتصویر تتابع اضافات قول عبدالصمد ابن منصور ابن حسن ابن بابك :

حمامته جرعی حومته الجندل اسجعی فانت بمرای من سعاد و مسمع

را که درحین تاثیر فراق محبوبهٔ‌خود سروده‌است مینگارند ، چه‌دربیت مذکور تتابع اضافات (اضافهٔ حمامه بسوی جرعی ، واضافهٔ جرعی‌بسوی حومه ، واضافهٔ حومه بسوی الجندل) وقوع یافته است گویا شاعر میسراید که‌ای کبوتر

ریگستان جزوزمین بسنگلاخ سجع ترنم بکن که ـ تونسبت به‌سعاد (اسم محبوبه) درجالی هستی که سعاد ، شخص ترا می‌بیند ، وآواز مسجع ترا میشنود .

(افاده)

صاحب تلخیص المفتاح وعلامهٔ تفتازانی ضمیمهٔفوق (علاوهٔ خلوص از کثرت تکرار ـ وتتابع اضافات ، درفصاحت کلام) را درزیر عنوان « وفیه نظر » ردنموده‌اند ، علامهٔ تفتازانی در جانب اثبات رد وتوجیه « فیه‌نظر » مینگارد که ،

زیرا هر کدام کثرت تکرار وتتابع اضافات اگرموجب گرانی کلام برزبان‌بود درین صورت به‌زیرتنافل کلمات داخل‌میگردد که قبلاً احتراز ازاوحاصل شد ، والا بفصاحت کلام خللی ندارد ، زیرا درقرآن کریم « ونفس وماسواها فالهمها فجورها وتقواها » (ازقبیل کثرت تکرار)

و« داب قوم‌نوح » و« ذکررحمة‌ربك » (ازقبل‌تتابع اضافات) نیزواقع گردیده‌ست

ملاحظه

بنده (طرازی) طوریکه درین موضوع تحقیق نموده ام میگویم که طبعاً کثرت تکرار وتتابع ـ اضافاتی‌که درضمن دو تمثیل فوق تصویر یافت مطلقا (باعث تنافربود یانه) به کلام طبقهٔ فصحآء ، وطائفهٔ بلغآء مناسب نیست ، لذا لازمست که عدم آنرا درباب فصاحت کلام شرط کرده شود ،

اما از استدلال فوق علامهٔ تفتازانی جواباً مینگارم که آیهٔ « ونفس وماسواها فالهمها فجورها وتقویها » ازقبیل کثرت تکرار مانحن فیه (محل فصاحت) نیست ، چه درآیهٔ مذکوردربین ضمائر مکرره اسمأ ظواهر (الهم ، فجور ، تقوی) توسط نموده تاثیر تکرار ضمیر را طبعاً ازاله کرده است ، اما درتمثیل فوق (سبوح لهامنها علیها شواهد) جزازحروف (له ، من ، علی) تخلل ندارد ، وطبعاً دربین توسط اسماء

ظواهر ، و تخلل حروف فرقی است واضح ، (کما لا یخفی علی من له طبع سلیم و فکر مستقیم)

۲) آیهٔ (د آب قوم نوح) و (ذکر رحمة ربك) نیز از تتابعی نیست که مخل فصاحت باشد ، چه در آیهٔ اول تتابع اضافه است (دو اضافه) نه تتابع اضافات (سه اضافه) و در آیهٔ ثانی اگرچه در ظاهر تتابع اضافات است اما مآلاً این نیز از قبیل تتابع اضافه است ، نه از تتابع اضافات ، چه درین آیت مذکور مضاف الیه ثالث (کاف خطاب) ضمیر متصل است ، پس لفظ (ربك) اگرچه ظاهراً مضاف و مضاف الیه (دو کلمه) است ، ولی بسبب اتصال ضمیر در حکم کلمهٔ واحده است ، اما در تمثیل فوق (حمامه جرعی حومة الجندل) ظاهراً و مآلاً تتابع اضافات است ، که همه مضاف و مضاف الیه آن اسماء ظواهر کلمات مستقله است ، و طبعاً در بین دو آیهٔ مذکور ، و تمثیل فوق فرقی است صریح ، کما لا یشك فیه من له ذوق صحیح (تاتمام)

کوشش

از طبع جناب مستغنی
عضو انجمن

زمستان شد و برف باری خوش آید — نشستن بدور بخاری خوش آید
زمستان و سرما شد و برف باری — اگر صندلی (۱) میگذاری خوش آید
زمستان شد اکنون و عیش شبستان — با صحاب صحبت براری خوش آید
زمستان شد و موسم شب نشینی — زاصحاب شب زنده داری خوش آید
زمستان شد و بار فیقان یك دل — نشستن بشبها گذاری خوش آید

۱ — کرسی

زمستان شد از جمع یاران رنگین — چو گل دسته جمع داری خوش آید
زمستان شد از بهر صحبت گزینان — پی بزم شب های تاری خوش آید
هوا سرد شد آب یخ بست اکنون — گر آتش کند لاله کاری خوش آید
گل آتشی گر نباشد بگلشن — تماشای گلهای ناری خوش آید
ز طفلان درین برف و تکلیف سرما — بعلم و هنر پایداری خوش آید
چو گلبن گرت میل گلهای معنی — کنون اندکی برد باری خوش آید
درین فصل سرما و سردی زحمت — ز شوق سبق بی قراری خوش آید
به دل گرمی اندر چنین فصل سرما — در اطفال سبقت شعاری خوش آید
به علم و هنر کوش و اخلاق نیکو — بدوران گرت بختیاری خوش آید
کشیدن توان زحمت دور مکتب — گرت عاقبت رستگاری خوش آید
ز مکتب چرا دل کند سرد سرما — گرت جاه و عزت مداری خوش آید
بود طالعت سعد و اقبال مقبل — اگر مکتبت اختیاری خوش آید
گل ولای پای تو بندد ز کوشش — گرت خجلت و شرمساری خوش آید
زمستان گلت پای بندد ز مکتب — گرت پای مالی و خواری خوش آید
ترا عاقبت یار گردد سعادت — گرت در سبق پا فشاری خوش آید
کنون امتحان آمد اندر میانه — چو زر تا کرا خرش عیاری خوش آید
نسازد دلت سرد سرما ز مکتب — گرت عزت و نامداری خوش آید
هوا سرد شد دیگر ای طفل دانا — بکوشش دل ار گرم داری خوش آید
اگر با دل گرم در فصل سرما — بمکتب قدم می گذاری خوش آید
زمستان ز منزل میاسوی مکتب — گرت فقر و بی اعتباری خوش آید
ز تمکین مکتب توان پا کشیدن — گرت ذلت و بیوقاری خوش آید
کمالت رساند بموتر سواری — چو طفلان ترا نیسورای خوش آید؟
حذر کن ز بیکار بودن به گیتی — جهان را همین مرد کاری خوش آید
کمال و هنر و ز دو علم و دانش — گدا را اگر مالداری خوش آید
مشو تنبل و سست در کار دانش — پی معرفت استواری خوش آید

چنین غافل از معرفت را نگویم — که دیوانه را هوشیاری خوش آید
بسرما توان بود سرگرم کوشش — کنون سعی و همت گماری خوش آید
تهی دست عرفان نباید بگیتی — بکف علم و عرفان بیاری خوش آید
مکن یکنفس عمر بیهوده ضایع — بهشیار فرصت شماری خوش آید
مکن کار جهل اختیار ای برادر — درین کار بی اختیاری خوش آید
نباید خوشت دنگ و غافل نشستن — گرت از هنر کامگاری خوش آید
مشو خصم آسایش از بی کمالی — به خویشت اگر دوستداری خوش آید
نباید خوش از مرد بی آب روئی — که شمشیر را آب داری خوش آید
کسی منکر علم و عرفان نباشد — بلی علم بی اختیاری خوش آید
که اقبال و عرفان ندارد تمنا — که هر فرد را بختیاری خوش آید
ز هجران شاه معارف نوازت — روان هر نفس اشکباری خوش آید
به ظاهر شهٔ دوستدار معارف — هر اندازه خدمتگذاری خوش آید
شه دانش آگاه عرفان سرشته — کش ازفضل و عرفان مداری خوش آید
چو از اهل عرفان بود شاه شاید — اگر مکتبش اختیاری خوش آید
چو از اهل دانش بود شاه دانا — ورا علم و عرفان شعاری خوش آید
ز فضل و هنر علم و عرفان و دانش — برش زین همه آنچه آری خوش آید
چو عرفان شعار است شاه جوان بخت — چو عرفان باو عرضه داری خوش آید
ز هی شاه کو بهره دارد ز دانش — به علم و هنر تاجداری خوش آید
دعاگوی این خاندانم یقینی — مرا در رهش جان سپاری خوش آید
دعا گویم و کار باشد همینم — مرا خود همین کارداری خوش آید
شریعت نوازند و دیندار و مسلم — به این جمع حق جوی یاری خوش آید
یقین از سر صدق صبح و مسایم — دعای سر شهریاری خوش آید
پی علم و اقبال این شهریارم — دعا های شبهای تاری خوش آید
مرا عمر شاهیش از صد فزونتر — چو اعداد عمرش شماری خوش آید

دعا و ثنایش چو جاری نماید
بمستغنی این طبع جاری خوش آید

درهٔ پوتهٔ نجراب

درهٔ امرزبخشیر

عنوان

ترجمه از نیرنگ خیال مترجم سرور خان گویا :

افسانه ها عموماً دارای عناوین است و باید عنوان ازموضوع افسانه نماینده گی کند موضوع ، مرام ، محیط ، سجیهٔ هریك در عنوان اثری داشته و میتوان عنوان را مناسب به یکی ازآنها مقرر نمود . خوب است عنوان با خصائص اصلی و صفات افسانه مطابقتی داشته باشد اما قدرت ایجاد و توانائی افسانه نگار درانتخاب عنوان اثری تمام دارد و عنوان این چنین افسانه نگار میتواند ازافسانه نماینده گی کرده تاثیرآن رابردماغ خوانندگان بیفزاید . عموماً فکر خواننده دراختتام افسانه به عنوان رجوع و بسراغ تاثیر حکایهٔ که ازعوامل سجیه ، محیط ، مطلب وغیره نشائت کرده می افتدپس باید عنوان محصول بلند ترین پروازخیال افسانه نگار بوده باشد ، برعلاوه میتوان گفت نخستین کار عنوان این است که اشارهٔ مؤثری جانب مضمون داشته باشد زیرا خواننده ازآغاز به خوش آیند گی و تاثیر آن میل داشته و میخواهد ازتاثیر آن محظوظ شود .

ممکن است یك عنوان حس تجسس را بیدار و ذهن خواننده را بسوی خود معطوف نماید هرگاه عنوان ازنمایند گی مضمون کفالتی نه نماید ذهن خواننده بمنظرهٔ کریهی تصادف وازقبول آن بصد ها فرسنگ گریز خواهد نمود .

بسا که ازبی تناسبی بین عنوان ومضمون افسانه ها بطاق نسیان مانده منظور مطالعه نگشته است ولی نبایست افسانه نگار به‌پیدا کردن عنوانات خوب قانع گشته وازسائر مزایای آن غفلت نماید چه افسانه مزایای دیگری هم داشته که اهتمام آن ازوظائف افسانه نگار است خلاصه پیدا کردن عنوان مطابق

بافسانه از ارکان مهمهٔ این‌فن بشمار میرود اگرچه پیدا کردن آن فرصت ومهلتی بکار داشته‌باشد . اکنون ازتوضیح اشاراتی چند درذیل ناگزیریم :

۱ ـ اختصار که خوبی عنوان‌را میرساند چه‌عنوان محفظهٔ نیست که مشتمل برتمام بودونبود افسانه باشد بلکه یك اشارهٔ مؤثروکنایهٔ لطیفی است .

گاه عنوان یك کلمه ومفرد میباشد مانند (کولتار) وگاه مرکب از عدهٔ الفاظ مانند (مصیبت انکشتری) ولی حقیقتهً اصول افسانه نگاری احدی را ازحدود صحیح آن اجازهٔ تجاوزنمیدهد ـ اطالت عنوان درعوض آنکه اثر را خوش آیند سازد سبب ابهام‌آن می‌گردد ازینجهت است که اختصار را نیکو واطناب را زشت میدانند ـ چرا که عموم اسامی بحلیهٔ اختصار آراسته است . از درازی عنوان خواننده بگمان می‌افتد که شاید افسانه درازباشد یامؤلف نمیتواند افکار خودرا بنقطهٔ فراهم آورد . افسانه‌های کبلنك ، استیونس ـ گیدی مولیان ـ وفرانسوا کوپه معنون بعناوین ذیل « دی » « مارخیم » « نیکلس » « سبیتچیوت »

They Markhim Necklace Substituede

هر یك دلیل روشن اطناب افسانه و ایجاز عنوان است .

۲ عنوان قشنگ همیشه دارای شگفتی ، وانجذاب وجدت بوده خواننده ار حتماً مجذوب و مجلوب خود می سازد .

اهمیت جدت و انجذاب در عنوان وقتی معلوم می شود که فن اعلان نویسی‌را تحت نظر دقت قرار دهیم ازبدیهیات است که اعلان معنون بعنوان قشنگ وجالب توجه در شهرت کمترازشهرت رجال نامور نمیباشد .

همچنین باید ادبیات در جذابیت جالب توجه عموم باشد زیرا میل عموم

بادبیات جدید بیشتر میباشد و ازینجهة است اختراعات تازه ، تشبیهات غریب و استعارات بکر مورد قبول طبایع واقع میگردد ـ پس عنوانیکه دارای صفات فوق باشد بزودی رواج یافته و محررین ازچنین عنوان تقلید و اقتفا نموده نام خود را در عنوان گذاری شهرهٔ آفاق می سازند .

در ادبیات مغرب چنین عنوانها بنظر میرسد . کپلنگ ازرهگذر اینچنین عنوانها دولت قبول عامه یافته بر خلاف عنوانهای استیونسن چندان حلاوتی ندارند مانند (ما رخیم) زیرا درین عنوان جاذبیت مخصوصی نیست ـ ممکن است که خواننده ازافسانه نا خوانده بگذرد . عظیم بیك چغتائی افسانهٔ بعنوان (جنت وغول) نگاشته ولی عنوانش چندان جذاب نیست چون عنوان دارای شگفتی و حامل ندرت است ازین رو نام قهرمان افسانه را غول گذاشتن خالی ازغرابتی نیست بر علاوه معنی آن نیز اختصاص و انجذابی ندارد .

۳ عنوان برجسته باید از حیث معنی خود کامل باشد تا خواننده درنخستین نگاه فیصلهٔ قطعی بتواند ـ ابهام واشتراك لفظی از حسن عنوان میکاهد. الفاظ وحشی آهنگ وتاثیر آن رابغارت میدهد سخن باید بزیور مطلب آراسته و از غائله تعقید مبرا و دارای تاثیر باشد ازینجهة افسانه نگاران ماهر غرب اصول فوق را مراعات نموده و گاهی هم محاوره و یا ضرب المثلی را برای افسانه عنوان مقرر میکنند یکی از افسانه های بالزاك (قضیهٔ ماتحت خوف) نام داشته و ظاهر است که تصور و پلان افسانهٔ مذکور باین نام چندان مناسبتی نداشته و مقتضی عنوان موافقتری بود زیرا (قضیه) عام بوده مثلاً کشت و خون نهب و غارت ـ هرج و مرج و دیگر ازین قبیل چیز ها همه قضیه اند پس تحت اثر خوف بودن قضیه

یعنی چه ؟ زیرا ذهن خواننده ازین عنوان ابداً به مضمون منتقل نمیشود ـ همچنین یکی ازافسانه های سدرشن (تکدم) نام داشته که لفظی‌است عامیانه و بازاری و معنی مخصوصی‌هم دران مضمر نیست اگرچه از تمایلات نفسانی سه تن حکایه میکند ولی عاطفه را که از مجموع افسانه بر می آید نمایندگی ندارد . از خصوصیات عنوان یکی آنست که با وجود تطابق‌آن بافسانه بمعنی خود نیز مکمل باشد ، عنوانهای را شدالخیزی و منشی پریم چند دارای‌این صفاتست ولی تمثیلات آغا حشر کشمیری درین خصوص گوی سبقت ربوده .

٤ ـ در عنوان برجستهٔ صحت خیال و اعجازنگارنده توام جلوه‌گری دارد یعنی عنوان بمعنی و مفهوم حقیقی خود ازافسانه نمایندگی میکند . عنوان برجسته قطع نظر ازتناسب و توافق آن اثری مخصوص و درستی را هم پیدا می کند چه عنوان برجسته به سجیه و محیط غایه ، تاثیر و روی همرفته بسائر چیز های قیمتی بیشتر اشارتی دارد تاخبر های معمولی و غیر مهم ، فرق در بین عنوان مناسب و برجسته آن است که عنوان برجسته ازتاثیریکه دارد احساسات قاری را برای مطالعه وقائع آتی بیدار می سازد . عنوان افسانهٔ ایدگرایلن پو «کاسك آف امون تی لید و» *Cask of Amonte Ledo* خیلی مناسب‌است‌ولی‌عنوان افسانهٔ‌موپسان«او ناویندتا» *Une Vendeta* نسبت بآن بهتر است . عنوان افسانهٔ راشد الخیری (موی‌سفیدمطلقه) بینهایت‌مناسب‌وخیلی بجاست‌عنوان افسانهٔ بریت هارد « آوت کاست آف دی پوکرفلیت» *Out Cask of the Pockerflate* هم مناسب است‌وعنوان افسانهٔ میری و لکنس فرمین « ریوولت آف دی مدر » *Revolt of the Mother* نیز دارای همین تناسب است صحت‌خیال در ایجاد عنوان کمك و تناسب آن را بامعنون میرساند . در صورتی که عنوان‌مناسب باشد نه آغازو انجام افسانه ملال آور می شود و نه مورد طعن باقی میماند

که گویند عنوان چیزی و افسانه چیزی است از انتخاب عنوان حسن خیال و لطافت ذوق نگارنده ظاهر می شود . در ایجاد افسانه وانشای عنوان احساس تناسب لازم است عنوانی که بسرحد معیار خود رسیده باشد همیشه قشنگ است ، عنوان بعضی افسانه های سدرشن در ینخصوص ممتاز است و نیز برخی از عناوین راشد الخیری و منشی پریم چند دارای این عیارند .

٥ ـ باید عنوان برجسته طلسمی ازجذابی بوده افکار قاری را بخود جذب و توجهش را قهراً بسوی خود منعطف سازد، ناگفته نماند که عنوان بمحض جذابی خود گوی کامیابی نمی رباید مگر درصورتی که دارای حسن کنایه ولطف تاثیر و رازسربسته ایمابوده فکر قاری ازدیدن آن درفضای بی انتهای تخیل پروازنماید. عنوان افسانهٔ جیمس هنری (میدونای مستقبل) ازحیث اوصاف مذکور بیمانند است چه باوجودیکه صحت خیال نویسنده دران جلوه گراست در انجذاب وتاثیروساده گی هم منحصر بفرد میباشد تصورمیدونا گذشته ازحال واستقبال خواننده را بجانب ماضی میکشاند . صنعت کاران قدیم ازخیال غیر مرئی (آرت) بنام میدونا مجسمهٔ ساخته بودند پس لفظ مستقبل دران بازمنه بی انتهائی اشاره می نماید چه مستقبل ومیدونا هردو بجانب فضای بی انتهای اشارت می نماید که خیال محال و هم پرستان درساحهٔ آن صورت امکان میگیرد .

عنوان درصورتی قلمرو دماغ خواننده را مسخر تاثیر خود می نماید که در انعکاس حسن شاهد مضمون بمثابهٔ آئینهٔ بدن نمابوده ازتمام زیبائی ودل انگیزی های آن حکایت کند چنانکه قاری بعد ازختم دربین شخص که افسانه است وبین تمثال آن که ازعنوان جلوگیری دارد ابداً فرق نتواند درینجاست که خیال طپش های بسملانه سرکرده و بجادو طرازی عنوان سراپا تسلیم می شود .

ادبیات پشتو

کسانیکه به روح پشتو و ادبیات شیرین ملی ما آشنا هستند میدانند این زبان با شکوه و تاریخی کوهستان وطن دارای مزایای اسلوب ومحاسن ادبی عصری بوده و مخصوصاً طرز و انداز نظم و نثر آن مثل ادبیات اروپائی میباشد که اینك ما این قسمت کوچك را بطور نمونه ازمجله « خیبر » ترجمه کرده و بملاحظهٔ قارئین عزیز میرسانیم ،

امین الله « زمرلای »

نمونه (۱) :

گل

ای فریب دهندهٔ چشم ای رباینده دل ! توازدست گاه صنع قدرت یك تحفه وارمغان عجیبی هستی مردم بر چشم خود ترا جا میدهند و ازتو حمایل گردن می سازند و از رائحهٔ لطیف پر لطف توخیالات ظریف و نفیس انسانی محظوظ می شود . تودر غم و شادی با انسان شریك هستی در عروسی و خوشی ازتوا کلیل وهاری ساخته زیب سرو گردن می نمایند . بعد ازمرگ بر فرازتربت قرار میگیری توکوچکترین مظهر قدرت کبریائی هستی ـ حسن و قشنگی تو برای گیتی یك درس عبرت هست تو هر چه هستی مگر ..... اونه خزان آمد ! حالا چیست ؟ هیچ نیست آه ! انجام هر چیز ..... فنا !!

محبوب ناکام

نمونه (۲) :

یاد دارم شبی را که رشتهٔ حیات توازدنیا قطع شد ـ مرغك روح تونغمهٔ آخرین

حیات تر اسروده خاموش گردید ـ آه ! من بیان همان شب را چطور می توانم ـ زبان من ، قلم من ، روح ناتوان من ، مجروح و بیقرار است ـ نزدیکانت ترا به آرامگاه ابدی گذاشت وخدا میداند که در انجا بر توچه گذشت ؟ مگر آه ! ازمن مپرس برای خدا ازمن مپرس زیرا پرسش ترا قطرات اشك من جواب خواهد گفت ـ پس ترا بخدا قسم ازمن مپرس ! که همان شب یعنی همان شب اول مرگ تو بر من چه گونه گذشت .

ازان پس یك شب دیگر زندگی یادم می آید ! مهتاب در ابر ها پنهان شده بود باد آرام و خاموش بود ـ ستاره مانند شناور نوکار در بحر ابر ها گاهی پدید و گاهی پنهان می شد مگر ستارهٔ خوشبختی و اقبال من برای ابدی غروب کرده بود ـ در اطراف من چند سنگ پارهٔ معلوم می شد که در پای آنها استخوان های انسان هویدا بود — آه! ـ آن استخوانها مدار تمنا و محراب سجده گاه آرزوی کدام کسی بود ؟ ولی امروز اینطور عریان و بدون پوست و گوشت افتاده ـ اوه من تنها ایستاده و بانگاه پر ازحسرت آرامگاه ابدی بی در ودیوار را تماشاه میکردم .

قضاوت ادبي

نگارش جناب قاری عبد الله خان

در معنی این بیت خواجهٔ شیرازکه :

دور دار از خاك و خون دامن چو بر ما بگذری
کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما

وتحقیق لفظ کشته که در مصرع دوم این بیت است بین بعضی ازاعضای انجمن اختلاف برخاسته عدهٔ لفظ کشته را بزعم آنکه فعل ماضی است ازمصدر (کشتن) بمعنی شدن بفتح کاف میگفتند وقول بدر الشروح نام شرح دیوان خواجه راسند می آوردند که بطور ذیل شرح کرده :

دور دار ازخاك وخون دامن چو برما بگذری کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما

(خاك وخون) الواث بشری معنی آنست که : ای عاشق غریب ما اگر بحضرت ما آمدن میخواهی پس دامن خود را ازخاك وخون باز دار یعنی آغشتهٔ اغراض نفسانی ..... یا آنکه بصیقل ریاضت زنگ زدای بشریت شو..... علت مصرع اول مصرع ثانی است که اینهمه ازان جهت میگویم که در راه خصوصیت ما وتو « بسیار کس ازغایت حسد قربان گشته » چنانکه هاروت وماروت وابلیس ... الخ، بدر الشروح طبع مجتبائی دهلی ص ۱۳ گفتگو ومباحثه آنها بطول انجامیده و ازبنده درخواست نمودند تا آنچه راجع بمعنی بیت وصحت وسقم شرح مذکور وتحقیق لفظ کشته واقع وراهای بنظر عاجز میرسد ازروی انصاف حکمیت نموده تحریر دارم.

اینك پیش ازشرح بیت مذکور به بیان بعضی ازمطالب که تعلق به شرح بیت دارد و تحقیق وطریق استعمال بعض کلمات آن و مجملی ازاحوال و اشعار خواجهٔ شیراز وعقیدهٔ اکابر بسخنان او و قبول عامه و شهرت خدادادی که ازبین سائر شعرا نصیب

او گشته می پردازم: خواجه شمس الدین حافظ شیرازی متوفی (۷۹۲) علاوه برحفظ قرآن کریم وتخصص در علم تفسیر؛ دارای مقام بلندی در ادبیات بوده در غزل سرائی کمتر نظیری بخود داشت. غزلیات او روان و بی تکلف و سهل ممتنع است.

عارف جامی در بهارستان میگوید: اشعار خواجه لطیف و مطبوع است و بعضی بسرحد اعجاز رسیده. غزلیات او نسبت به غزلیات دیگران در سلاست و روانی حکم قصائد ظهیر دارد نسبت بقصائد دیگران. شعروی نزدیك است بسلیقهٔ نزاری قهستانی اما در شعر نزاری غث و سمین بسیار است بخلاف شعر وی و چون در اشعاروی اثر تکلف ظاهر نیست ویر السان الغیب لقب کرده اند.

ودر نفحات الانس بتعریف خواجه می نویسد: وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است. بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده هرچند معلوم نیست وی دست ارادت پیری گرفته در تصوف به یکی ازین طائفه نسبت درست کرده باشد اما سخنان وی چنان بر مشرب این طائفه واقع شده که هیچکس را آن اتفاق نیفتاده. یکی از عزیزان سلسلهٔ خواجگان فرموده است «هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد».

از مقام بلند خواجه است در ادبیات که صوفی و شاعر مقتدر معاصر او شیخ کمال خجند غزل مشهور و بی نظیر خود را: «گفت یار از غیر ما پوشان نظر گفتم بچشم» در شیراز تحفه بحضرت او میفرستند. و شاه قاسم انوار باعلو رتبه در شعر وتصوف بدیوان او اظهار عقیده می نماید و از سالها باین طرف دیوانش رتبهٔ مشاوری وندیمی در نزد عموم در یافته چنانکه برای انجاح مرام خود هر وقت ازان فال ها می بینندو در ذیل کتب درسی داخل بوده تاهنوز مردم آنرا میخوانند، بلی کمتر

فارسی خوان یافت می شود که دیوان خواجه را در ساً نخوانده یا بار ها ازان فال ندیده باشد. کثرت نسخ و تکرار طبع دیوان او و بودنش در نزد هر کس و بالآخره شروح متعددی که بران نوشته آمده اند همه از جهتی است که اشعار خواجه از بس بزیور بی تکلفی آراسته است در نزد جمیع طبقات مردم بحسن قبول تلقی و منظور شده و این دولت قبول عام که نصیب خواجه گشته ، نصیب هیچ شاعری نگردیده . اگرچه بوستان و گلستان حضرت شیخ شیراز هم دولت قبول عام را کمائی کرده اند ولی مانند دیوان خواجه وردمناجاتیان و زمزمهٔ خراباتیان نباشند. و درینباب خود خواجه می فرماید: « قبول خاطر و لطف سخن خداداد است » .

۱ ـ امور مذکور سبب شد از انکه اکثر شارحان بر دیوان خواجه از الف تا یا شرح تصوفی نوشته و درین خصوص بعضی از انها طریق تکلف پیمودند.

۲ ـ تمام اشعار خواجه چنانکه بعضی پنداشته اند تصوفی نیست بلکه خواجه اشعار مجازی هم بسیار داشته ، مثلاً :

ملازمان سلطان که رساند این دعا را که بشکر پادشاهی زنظر مران گدا را

شك نیست که این بیت در موضوع پند و امر معروف است بسلطان مجازی بقرینه لفظ ملازمان ، و استفهام از وجود شخص دعا رسان ، و نهی از راندن گدا و ادای شکر پادشاهی ، چه پیشتر داب عرض بحضور پادشاه یا سائر رجال بزرگ چنان بود که عارض جهة رعایت و تعظیم مقام معروض له درعرائض ؛ عرض خود را بآستان یا بارگاه یا باریافتگان محفل او و دیگر ازین قبیل الفاظ که مشعر بر تعظم می بود نسبت میکرد نه بخود او مثلا می نوشتند: بعرض آستان ملائك پاسبان یا بعرض بارگاه فلك اشتباه میرساند. لفظ « ملازمان سلطان » درین بیت نیز ازین قبیل است همچنین دشواری رساندن عرض وراندن گدا و شکر پادشاهی ازلوازم سلطنت

مجازی باشد و اگر مراد از سلطان درین بیت سلطان حقیقی یا پیغمبر یا مرشد گیرند بدلائلی که ذکر رفت معنی آن مستقیم نمی‌شود .

۳ ـ صوفیه کرام برای دلالت نمودن باشارات و اصطلاحات تصوف الفاظی چند را ازمعنی اصلی نقل وبرای معانی تازه اصطلاحی وضع کرده اند مانند شراب و شمع مثلاً که علاوه بر معانی معروف دراصطلاح صوفیه اول برای معنی ذوق ودوم برای معرفت آلهی وضع شده . صاحب گلشن را زمیفرماید :

شراب و شمع آمد ذوق و عرفان بین شاهد که از کس نیست پنهان

همچنین است (ساقی) که دراصلاح صوفیه بمعنی پیر و (پیر مغان) بمعنی عارف و (خرابات) بمعنی مقام فنا آمده ودیگر ازینگونه الفاظ که دراشعار خواجه وارد شده ومعنی اصطلاحی داشته وقائل شدن بآنمعنی گنجایشی دارد. اما سائر الفاظ وارد دراشعار اومانند : دریای اخضر فلك وکشتی هلال وحاجی قوام وغیره که معنی اصطلاحی ندارند ؛ نمی‌شود ترجمهٔ تصوفي برای آنها تراش داد . زیرا الفاظ اصطلاحی صوفیه اندك وبهمه جهت درچند کلمه منحصر ومحدود است .

٤ ـ ضمیر : مشتق است از (ضمر) و (ضمور) ضمر را درکتب لغت مانند صراح ومنجد وغیره بحرکات مختلفه ضبط کرده اند باضم وفتح اول وسکون دوم وبضمتین وفتحتین نیز و (ضمور) بدوضم بمعنی لاغری وسبکی گوشت . و(ضمیر) بمعنی را زنهانی واندیشه ودرون دل آمده وضمائر جمع آنست .

علمای نحو ؛ نوعی ازاسم مانند انا ، انت ، هورا درعربی ومانند « من ، تو ، او » را درفارسی ضمیر میگویند . همانا دربین معنی لغوی ومعنی اصطلاحی ضمیر مناسبت همین پوشیدگی وپنهان بودن است چه معانی لغوی آن یعنی راز ، اندیشه ودرون دل همه چیزهای پنهان وپوشیده اند همین طور درمعنی اصطلاحی آن پنهانی وپوشیدگی

ملحوظ بوده وگویا درسخن زبانی یا تحریری برای اختصار کلام اسم ظاهر شخص یا چیز پنهان شده ضمیر جانشین آن میگردد. واگر ضمیر نمی بود بایست درهر فقره اسم ظاهر چیز مکرراً ذکر می شدو کلام بیفائده دراز میگردید. این است که درهر زبانی ضمیر موجود بوده و برای فائدهٔ اختصار درکلام استعمال میشود. ضمیر متصل و منفصل؛

ضمیر دونوع است؛ یکی ضمیر منفصل که آهنگ مستقل درتلفظ دارد مثل: (من، ما) درفارسی و (انا) نحن در عربی که آهنگ مستقل دارد و دیگری ضمیر متصل که آهنگ مستقل در تلفظ نداشته بمنزلهٔ جزء آخر ازکلمهٔ سابق بشمار میرود. مثل (تاء) مضمون درقلت عربی ومیم ساکن درگفتم فارسی که هیچگاه تنها ومستقل تلفظ نمی شود بلکه همیشه درتلفظ جزء کلمهٔ سابق میباشد اینگونه ضمیر را در فارسی ضمیر متصل فاعلی و در عربی ضمیر مرفوع متصل می نامند.

ضمیر متصل مفعولی واضافی هم میباشد که درعربی آنها را ضمیر منصوب متصل ومجرور متصل میگویند مثل ها درقلته وقولهٔ درعربی و شین درگفتمش و سخنش درفارسی،

همچنین ضمیر منفصل درفارسی اقسام سه گانهٔ فاعلی ومفعولی واضافی داشته مثل (من وما را و ازمن) درابیات آتی:

مثال ضمیر منفصل فاعلی:

شرم نگذارد که گویم (من) کیم فرهاد کیست ورنه میگفتم میان ما و استاد کیست

(طالب)

مثال ضمیر منفصل مفعولی.

اگرز کعبه راندی وگر از کنشت (مارا) غم بنده پرور توبدری نهشت مارا

(نظیری)

مثال ضمیر منفصل اضافی :

به تکلم به تبسم بخموشی بنگاه　　میتوان بردبهر شیوه دل آسان (ازمن)　　(کلیم)

تا گفته نماند که در برا بر ضمیر منفصل اضافی که درفارسی موجود است در عربی ضمیر منفصل مجرور را اعتبار نداده اند بجهتی که ضمیر مجرور هیچگاه جدا نیامده بلکه همیشه بکلمهٔ سابق خود (حرف جریا اسم مضاف) ملحق و پیوست میباشد

ناتمام

ازقصائدمعروف صدرالحکما استاد معروف وشاعرشهیر وطن ظهیر فاریابی که در مدح قزل ارسلان سروده و دران داد سخنوری داده :

تا غمزهٔ تو تیر بلا در کمان نهاد　　خوی تو رسم خیره کشی درجهان نهاد
عیشی که چشم عقل فروزد ز تیرگی　　دست زمانه در سر زلفت عنان نهاد
اندیشهٔ که کم شود از لطف در ضمیر　　گردون به راز با کمرت در میان نهاد
در ره نشسته دید که تا چون ؟ وفا شود　　آن وعده ها که لطف نودرگوش جان نهاد
درخط شوم ز سبزی خط تو هرزمان　　تا لب چرا بران لب شکرفشان نهاد
بر سرزنم ز غیرت زلفت که ازچه رو　　سر در قفای تازه گل ارغوان نهاد
دانم یقین که نشکند الا ثنای شاه　　شهدیکه عشوهٔ تو مرا در دهان نهاد
منت خدای را که به نام خدایگان　　بر چرخ پیه مسند بخت جوان نهاد
دست زمانه گوهر شاهی به فال نیك　　در آستین حکم قزل ارسلان نهاد
در تنگنای بیضه ز تاثیر عدل او　　نقاش صنع پیکر مرغان ستان نهاد
قدرش رکاب با فلك اندر رکاب شد　　فرمانش با زمانه عنان در عنان نهاد
در انتقام عدل تو با ضعف خویش کبك　　در چشم باشه و دل باز آشیان نهاد
چشم بنفشه صورت قهرت بخواب دید　　سرچون عدوت برسرزانو ازان نهاد
تو بی قرینی از همه اقران ازین قبیل　　نامت زمانه خسرو صاحب قران نهاد
دستت سبك مخالف دین را بباد داد　　زان بارها که بر سر گرز گران نهاد
جاه تو اسپ بر سر مهرو سپهر تاخت　　جود تو داغ بر سر دریا و کان نهاد
تیر تو مرغکی است که پیش از زه کمان　　تقدیر مژدهٔ ظفرش در دهان نهاد
تا در قبول عقل نیاید که آدمی　　دل در بقای مملکت جاودان نهاد

جاویدزی که نوبت ملك ترا خدای
در وجه دفع فتنهٔ آخر زمان نهاد

اجتماعیات

مقام ادب وادبا

درحیات بشر

نگارش آقای غلام جیلانی خان جلالی

شاتوبریان (۱):

فرانسوا رونه دو شاتوبریان که یکی ازبهترین نویسندگان فرانسه است درسال ۱۸۶۷ در سنت مالو متولد گردیده طفولیت خود رادر (قلعهٔ محزون) کومبورگ بسرآورد، شاتوبریان دوره تعلیمات ابتدائی را درهمانجا بپایان رسانید، چندی بعد باثر میلان طبع جوانش درسلك عسکری داخل شدودراندك زمان بمعاونی (رژیمان ناوار) وسپس کاپتین سواره نظام مقرر شد، درعین زمان بپاریس رفته دردربار لوی ۱۶ که آنزمان درآوج شکوه بود معرفی ودرمحافل ومجامع ادبی پاریس پذیرفته شد، درآنجا باارباب سخن ونویسندگان عصری ازقبیل (لوبرن) (شامپور) (مالرب اشنائی پیدا کرده و باثر همین آمیزش قیمت دار قریحهٔ حساسش که از طفولیت بادب و قلم مایل بود به بدایع دماغی و صنایع نفیسه بالخاصه بنویسندگی مانوس ومشتاق گردید.

(۱) Chateaubriand.

سپس بقصد سیاحت بامریکای شمالی مسافرت نموده و اطلاعاتی راجع بمناطق سیاحت کرده خود در دماغ گنجانیده راجع بباقی قسمتهای امریك ازروی افسانه های دیگر سیاحین و بومیان معلوماتی جمع آوری نموده بزمان مرگ لوی ۱۶ بفرانسه مراجعت و ازدواج کرد، متعاقباً پس از چندی دوباره بنظام منسلك شده در (نیون ویل) زخمی شد، بعد ازان بفکر انزوا و جمع کردن افکار و موضوعات افتاده ابتدا در (بروکسل) و (ارزی) و بالآخر در لندن عزلت اختیار کرد و در این عزلتگاه اخیر بفقر و مسکنت می زیست.

دوره نویسندگی: در سال ۱۸۰۰ بپاریس مراجعت کرده باثر مرگ خواهر و مادر خود چندی بیاد خاطره‌های طفولیت تنها بسر برد. انتشار کتاب او موسوم (بروح مسیحیت) که بطرفداری و هوا خواهی نقشه های ترمیم مذهبی بونا پارت تحریر شده بود باو موقع داد که منشی سفارت روما مقرر گردد و بعداً بصفت وزیر مختاری فرانسه در « والی » پایتخت قدیم سویس نامزد ولی پس از چندی باثر قتل (دوك دوانژین) که دوست جانی ویکی از تحسین کننده گان سلیقه ادبی او بود طبع بی قرارش از ناپلیون برگشته واستعفا داد وبطرف جنوب و شرق مسافرت نمود، درین سیاحت خود یونان، قسطنطنیه، فلسطین، تونس، هسپانیه را تماشا کرده ضمناً از روی دیده گیهای خود زمینهٔ کتاب موسوم به « شهیدان » و (از پاریس تابیت المقدس) را نوشته ومخصوصاً در کتاب « مرکور » که آنرا هم درهمان آوان نوشته بود مخالفت شدیدی با ناپلیون نشان داد وبهمین مناسبت منع شد که یعنی نطق مرتبه اش را دراکادمی فرانسه، ایراد نکنند.

حیات سیاسی شاتوبریان بازگشت (بور بون ها) را باحسرت تمام تلقی وپذیرائی کرده وبواسطهٔ جزوهٔ مولفه اش موسوم به (بناپارت) وبور بونها،

قبولیت ملی سلسلهٔ اخیرالذکر را کمك نموده وتفوق شانرا بر ناپلیون تائید کرد وعضو مجلس اعیان انتخاب شده اعتبار ونفوذی بسزا یافت، پی هم به سفارت برلن، سفارت روم ونمایندهٔ فرانسه درکنگرهٔ بین الدولی (وردن) وبالاخره درکابینهٔ (ویلیل) بصفت وزیر امور خارجه افتخار یافت وداو طلبانه درجنگ هسپانیه حصه گرفته این فتح برمباهاتش آفزود، ولی بعد از جندی ازین وظیفه معزول گشت. اگرچه بار دیگر در ۱۸۲۸ به‌حیث سفیر روم منصوب شد، مگر باثر سقوط شارل دهم کناره گیری قطعی اختیار وحیات خصوصی را آغاز نمود.

دوره پیری: سالهای اخیر حیات شاتوبریان قرین حزن وانزوا ولی درآغوش تمول واعتبار بسر رسید، سرگذشت خود را فروخته وشرط گذاشت که قبل از مرگش طبع ونشر نگردد، بهمین مناسبت نام این نسخه باقیمت را (یاد داشتهای بعدازمرگ) گذاشته بود، این نویسنده معروف درسال ۱۸۴۸ بعمر ۸۱ سالگی عالم فانی را وداع گفته فوت کرد ومثلیکه آرزو داشت درجزیرهٔ (گران پی) مقابل (سنت مالو) که مولد وقرارگاه اجدادش بود درکنار دریا ودامن کهسار مدفون شد آثار گیرنده باروح این استاد ماهر ادبیات فرانسه که تماماً از آزادگی وباریکی خیال ونیرومندی ذهنی اوحکایت میکند درعالم ادبیات منزلت بلندی را حایز وطرف توجه وتحسین تمام ملل غربی واقع گشته مشهورترین آن بقرار ذیل است: (رنه) (۱) و(روح مسیحیت) (۲)، (شهیدان) (۳) (ازپاریس تا بیت المقدس) (٤)، (سفر امریك) (۵)، (کنگره ورون (٦)

(۱) Rene. (۲) Genie de Christianisme. (۳) Les Martyrs. (٤) Étinéraire de Paris a jérusalèm. (۵) Voyage d'Amérique. (٦) Congras devérone

(جنگ هسپانیه (۱)) ، (اتالا) (۲) که در بیشتر زبانها ترجمه گردیده است .

ارنست رنان (۳) (۱۸۲۳ ـ ۱۸۹۲)

حیات رنان : (۱) : این نویسنده مشهور فرانسهٔ شاگرد تربیت مذهبی از (۱۸۲۳ ـ ۱۸۴۵) بوده ودر شهر مذهبی تریکیه متولد شد ، رنان بخاطر داشت که چون از تحصیل مذهبی فارغ شده بود طبعاً کشیش میشود بناءً علیه تحصیلات خود را در مدارس (سن نیکولا دو شاردونه) (ایسی) و (سن سوپلیس) تکمیل نمود ، اما در ضمن مطالعه کتب السنه سامی که اورا بسوی تفاسیر مقدس رهبری میکرد نسبت بکشیشی مسیحیت کم عقیده شده خواست که زندگی خود را تغیر بدهد.

۲ مورخ : رنان (۱۸۹۲ ـ ۱۸۴۵) درجات علمی خود را در اموختن علم تاریخ بپایان رسانیده اولاً بایتالیه و بعدبسوریه مامور شد ، کتاب اول اومرسوم به (حیات عیسی (ع)) او را اهمیت زیاد داد . اما حکومت امپراطوری اورا مشتبه شناخته ازفرانسه منفی شد ـ بعد ازان در ۱۸۷۰ مدیر (کولیژدوفرانس) مقرر گردیدو بواسطه موازنه فراخ موجودیت خود ، تا آخرین لحظه قوت خود را حفظ کرده در هنگام وفات مثلیکه برای مرگ اماده شده باشدکار های ناانجام خود را تمام کرده بود . آثار او : تاریخ : مطالعات تاریخ مذهبی ـ مبادی مسحیت *(Les-origines du christianisme)* حیات‌عیسی (ع) *(La vie de jésus)* ۱۸۶۳ ۱، پورترها : *(Apôtres)* ۱۸۸۱ سن پول : *(Saintpaul)* ۱۷۶۹

(۱) Guerre d' Espagne. (۲) Attala. (۳) Ernnst Renan.

انتیگریست *Antechrist* ۱۸۷۲ نسبت با نجیل شریف *Les évangilles* ۱۸۷۷
کلیسای مسیحی *Chretienne (Eglise)* ۱۸۹۷ مارك اورل *Marc aurèle*
۱۸۸۱ تاریخ ملت اسرائیلی : — *Histoire du peuple d'Israel*
۱۸۸۸ - ۱۸۹٤

۲، علم زبان : - تاریخ عمومی و سیستم مقایسه کننده السنه سامی ۱۸۵۵ :
Histoire générale etsystème comparè des langues semitiques.

۳، فلسفهٔ آینده سائنس *Avenir de la Seiences* تجارب اخلاق وانتقاد
۱۸۵۹ *Essais de la morele et de critique* مباحث فلسفی ۱۸۷٦ *Dia-*
loguesphilosophiques.

درامهای فلسفی *Drames philosophiques* (۱۸۷۸)

٤ ، متنوعه : یاد گارهای طفلی وجوانی *Souvenirs d'enfances et de-*
jeunesse (۱۸۸۳) برگهای کنده *feuile les d'étachées* ۱۸۹۲ نطقها وکنفرانسها
Discours et conférences (۱۸۸۷) مکاتبه *Corres poudances* (۱۸۹۸)

اسلوب : - مطالعات مذهبی ذوق اورا خیلی نفیس ساخته تمام عقاید و افکار
او ازین گفته او معلوم میشود ! « قبلاً مقدر بود که من یك رومانتیکی اعتراض
کنندهٔ بر خلاف رومانتیسم ، یك قلم سرشتی باشم که نقطه بنقطه زمین و عظ
سیاسی نمایم دیدما باشم که بر خلاف تظاهر به بورژوازی بخود بسیار زحمت بدهم
یك نسج مخالفت باشم .....

ازین سر نوشت خود شکایت نمیکنم زیراهمین تشکیل اخلاقی تفریحات ذهنی بسیار
شدیدی را که امکان چشیدن دارد برایم تهیه کرده است » .

رنان در نوشتن تاریخ بیشتر پیروی روایات را میکند لهذا متخصصین سبك او

را نمی پسندند و لی طرز بیان و تصورات او نهایت متین و قشنگ است .

در فلسفه نظریات مختلفی دارد زیرا گاهی در امور دنیائی خوش بینی زائد الوصفی نشانداده زندگی را سراسر توصیف میکند و گاهی بر خلاف اظهار عقاید قسمت اولی بد بین شده خرابیها را علاج ناپذیر میداند ،

(رنان) بمشرق خصوصاً بسوریا مسافرت ها نموده و باثر مسافرتهای زیاد آثار فلسفی مشرقی را خوانده در ان خصوص اظهار نظریه میکند رنان در آثار مشرقی خود تماماً محاسن شرق قریب را منصفانه قید نموده اخلاص زیادی نسبت بمشرق و مشرقیان ظاهر می نماید بعضاً این نویسنده از برخی جهات مشرق را نظر بمغرب ترجیح میدهدو شخصاً ازجمله مستشرقین معروف بشمار است . این نویسنده در شرق با مسلمین در زیها ، عیسائیها بسر برده و یاد گار های خوبی ازمشرق بغرب ارمغان برده است ، علاوةً این نویسنده با علامه سید جمال الدین افغان هم داخل مصاحبه شده بار ها در موضوع شرق و غرب باهم تعاطی افکار نموده اند ،

پیرلوتی : (۱) (۱۹۲۳ - ۱۸۵۰)

این نویسنده ازجملهٔ شعرای زبردست و پسر یکی از صاحب منصبان بحری میباشد ، پیرلوتی در سال (۱۸۵۰) در *Rachefart* متولد گردیده از آغاز جوانی قریحه برجسته او بشعر و شاعری و صنایع مستظرفه مایل بود ، در آوان شباب حکایات شیرینی را که غالباً درمشرق جریان داشته است با سلیقهٔ شعرای نامدار قرن ۱۹ (ا زجمال کائنات به نسبت استنشاق هوای جبال سرسبز پست وبلند ، مناظر دلکش طبیعی ، فضای کشاده و نورانی ، دره های شاداب و خرمیکه به رود های جوشان مشرف باشد) بیان نموده اند .

(۱) Piere Loti.

درحالیکه دنیای مشرق دورهای انحطاطی را می پیماید و مخالفین از هر طرف زبان طعنه و استهزا دراز نموده اند پیرلوتی نه برعادات آنها طعنهٔ و نه بر زیبائی آن خوردگیری مینماید بلکه بنوع حیات شرقیها علاقهٔ مخصوصی داشت.

این نویسندهٔ بزرگ آوانیکه در وطن خودش سکونت داشت برای بسر بردن حیاتی در مشرق فوق العاده علاقمندی داشت لهذا در و دیوار منزل خود را بسوزن دوزیهای هندی، قالین های شرقی و اسباب چینی تزئین میداد علاوهٔ پیرلوتی ساختمان عمارت خود را بطرز مساجد شرق بنا نموده رشحات تمدن باستانی مشرق را با آهنگ داستان سرائی بگوش همقطاران دور و نزدیك خودمی چکاندو می نوشت که تمدن اولاً ازشرق مایه گرفته و ملل مشرق دور های مشعشع و روشنی را طی کرده اند تمدنیکه دائره عظمت ملل غربی را توسیع نموده از مشرق سرچشمه شده، برای اثبات این مطلب اوضاع جمود وخمود محیط غرب را قبل از رنسانس با توانا ترین لهجهٔ طلاقت بیان تمثیل میداد.

فتوحات اعراب مجاهد و تورکها که بسایهٔ اتفاق و اتحاد برفرق ممالك مغربی قمچین تادیب می نواخت با نوك قلم رسا و تخیلات بلند و متینی یاد آوری میکرد.

نسبت بتورکها محبت مخصوصی داشت چنانچه ازآثار او بوی عشق محبت ترك اشتشمام میشود، زمانیکه صحنه گیتی از گرمی هنگامهٔ جنگ بطشت خون وصفحه آتش میماند لوتی بضیاع حقوق وسجیه ترکیه افسوس می خورد، درهرجا که اسیری از ترك وترکی نژاد میدید اشك حسرت از دیده اش سرازیر می شد حتی غالباً به نیروی قلم توانای خود ازشرقیان مدافعه می نمود ازین رو میتوان گفت که رایحهٔ زیبائیکه سرتاسر مشرق می وزید طبیعت آن رایحه را فشرده در کاسه ریخته و بدست این شاعر حساس میداد او هم با رغبت کامل بسر می کشید چنانچه لوتی هر جا فرصتی

می یابد با طریقهٔ که مخصوص اوست از خرمن قشنگ ممالك مشرق خوشهٔ بغنیمت ربوده همقطاران خویش را تلخکام گذاشته است .

از مزایای تالیف او یکی اینست که در عموم مظاهر کائنات مضامین و الفاظ تازه درقالب زبان فرانسه ریخته ودر انتخاب الفاظ ودریافتن اصطلاحات متناسب چنان یك ذوق و دقت بکار برده است که از جهات بسیار خواننده را بشور آورده در سایه خدایس شیرین بیانی و ظرافت ادبی در قلب مطالع راه پیدا میکند .

(آزیاد) *Axiyade* اولین مولفهٔ او در سال ۱۸۷۹ منتشر گردید یکسال بعد کتاب موسوم به(ازدواج لوتی) *Mariage de Loti* که حاوی سرگذشتهای رنگین است نشر نموده . این سلسلهٔ آثار او که عبارت از داستان سرائیست در کتب مادام (کریزانتیم) *Madame chrysanteme* بسال ۱۸۸۷ و (در مراکش) *Au Maroc* درسنه ۱۸۹۰ وهیکل مشرق *Fantôme d'orient* ۱۸۹۲ و بیت المقدس *Jerusalim* ۱۸۹۵ وصحرا *Le désert* ۱۸۹۵ ، (هند درغیاب انگلیسها) *L'inde sans les englais* ۱۹۰۳ ، (سفر اصفهان) *Vers Ispahan* ۱۹۰٤ ، (ترکیه درحالت احتضار) *La Turquie agonisan te* ۱۹۱۳ و (مرگ فرانسه عزیز و شرق) *Lamort de notre chere France et l'orient* ۱۹۲۰ هر کدام جدا جدا مؤید ادبیات فرانسه و بمثابهٔ دستهٔ گل سرخی است که از طبیعت مستعد و خیال نازك شرق پرستی او گلچینی می شود .

کذا مناظر دلربای هستی را که درطول مسافرتهای شرق ایسلاند و بروتانیو برایش

رخ داده است در کتب افریقا در مراکش ، رومان یك فرد سپاهی ، *Le roman d'un spahi* از اظهار عقیدهٔ یك فرد سپاهی چنین حکایه میکند :

« دایما این خیال بر من پدیدار میشود که نیمهٔ روح مرا افکار عرب فرا گرفته ، ترکیه و مشرق ، فلسطین ، هند ، چین ، سرنوشت جاپان را با احساسات آتشین بیان نموده » .

نفوذ نوشته های لوتی در کتب (شکاری ایسلاند *Pêcheurs d'Islande* و برادر من آیو (*Monfièreyes*) بحد کمال رسیده سبب شیرینی این کتب سروریست که با چاشنی غم و اشکهای ملایم آمیخته شده حتی در عناوین بعضی از رساله های او مانند (کتاب تراجم و مرگ) *Le linre de lapititet delamirt* و (گل های عصبیت) *Fleurs d'ennvi* این صفت مراعات شده و هر تالیفی نسبت بتالیف ما قبلش فرا زینه بالا رفته و کرهٔ از پیچیدگیها اولیه اش باز کرده است از آنجمله کتاب (را ما انتیچو) *Ramvntcho* را نام می بریم .

دوست مشرق : لوتی درسال ۱۹۲۳ جهان فانی را وداع گفته فوت نمود ، این نویسندهٔ معروف و مستشرق بزرگ درصحنهٔ باغیکه بنمونه باغهای نخل زار عرب که ازطرف خود او درزمان حیاتش تهیه دیده شده بود مدفون گشت .

لامارتین *Lamartine* : لامارتین یکی ازشعرای معروف قرن ۱۹ فرانسه است که درسال ۱۷۹۰ درمحلی موسوم به ماکون متولد گردیده تحصیلات خود را درشهر (لیون وبیلی) تکمیل نمود ، این شاعر بعد ازان سفری بایطالیه کرد که درانجا (گرازیلا) اثر معروف خود را تالیف نموده درکتاب مذکور تمام کوایف جوانی خود را تحریر کرد .

لارماتین بعد از آنکه از محبوبه خود مادام الویر جدا گردید ازین روز ببعد احساسات لارمارتین خیلی متالم گردیده حتی از دنیا دلسرد شد تنها چیزیکه این شاعر معروف فرانسه را اندکی متسلی می‌ساخت همانا نظارهٔ مناظر دلپسند بود: که گاهی برفراز کوه بر آمده بر سنگی می نشست و بعضاً بساحل بحر رفته مسکن می گزید چنانچه اشعارش تماماً رسمها و تابلو های مناظر قدرتی است و بصورت ساده کشیده شده، ما از لهجه و مضمون اشعارش احساسات مشارالیه را بدرستی درك نموده تخیلات شاعرانه (۱) ژوسلین (۲) مرگ سقرات (۳) گرازیلا (٤) مسافرت شرق (٥) بالاخر دلسردیش را از دنیا وعلاقمندی زیادش بعالم کائنات قدرتی حس مینمائیم وبس.

کونت دولیل : *Conte de lille* (۱۸۲۰ ـ ۱۸۹٤).

حیات : کونت دولیل بسر جراحی بود که بدورهٔ تحصیلات در جوانی به هند و جزائر جنوبی مسافرت نمود، سپس از مراجعت در شهرون فرانسه به تحصیلات پرداخت درضمن تعلیم کم کم مقاله نویسی نموده بالاخر در روزنامه فلانتر محرر تعین گردید، ازانجا بنام مجلس ملی که غلام گیری را معفو قرار داده بود مکتوب شکریه فرستاد.

حیات شعری وسیاسی : دولیل ازسال ۱۸٤۸ ـ ۱۸۹٤) زیسته در اثنای حیات بسیاست هم شمولیت ورزید ولی بزودی ازسیاست دق آورده ذاتاً بشعرو نویسندگی همت گماشت دولیل با داشتن حیات شاعرانه دوستان و ارباب دوائر را بدور خود جمع نموده درعین حال برای کتب خانها تراجم مضامین یونانی میداد، امپراطور ناپلیون سوم تقاعدی برایش مقرر ساخت اما چون درفرانسه جمهوریت

(۱) Mèditattonspoetiques. (۲) Jocelyn. (۳) Lamort de cocraie. (٤) Graziella. (٥) Voyage d'Orient.

قایم شدمشار الیه بر یاست مجلس سناتعین گر دیده متعاقباً بعد از مرگ ویکتر رهو گو در اکادمی فرانسه جانشین او شد (۱۸۸۷).

اشعار و آثار دولیل شامل منظومه هائیست بسبك اشعار قدیمه ۱۸۵۲ و اشعار وحشی (۱۸٦۲) و اشعارحزن انگیز ۱۸۸٤ ، اشعار اخیر ۱۸۹۵ و تراجم تنؤکریت (۱۸٦۱) ایلیاد (۱۸٦٦) ادیسه (۱۸٦۷) ویك درامه قبولی ایشیل لیزایر ینی (۱۸۷۳)

سبك دولیل :ـ مجموعه های ادبی این نویسنده ازشاهکار های شعری فرانسه بشمار است .

دولیل هم اشعار (پسی میست) زیاد دارد ودران راجع بمرك ونا امیدی مضامین خوبی‌را برشته نظم درکشیده است امابیشتر اشعار اورا مضامین مذهبی وافسانه وی (روایاتی) تشکیل مینماید.

چیزیکه در سبك دولیل قابل دقت و باعث توجه میباشد طرز تصویر ونزاکت خیال اوست . ناتمام

فقهاے افغانستان

بقلم جناب قاری عبدالله خان

خلف ابن عبدالرحمن :

ابوالمظفر خلف ابن عبدالرحمن ابن احمد ابن مکی از اهالی خوارزم است درمرواز ابوالفضل عبدالرحمن کرمانی تحصیل فقه نمود در سفر حج درسالهای (٥٦٠ یا ٥٦٤) بغداد رفته ودرانجا بدرس گفتن حدیث اشتغال ورزیده دارای کثرت نکات وفوائد علمی بوده . تولدش درخوارزم در (٥٠٤) واقع شد ـ ولی وفاتش معلوم نیست.

خلف ابن ایوب : خلف ابن ایوب عامری بلخی از اصحاب امام محمد (٢)

---

١ ابوالفضل عبدالرحمن ابن محمد کرمانی مروزی ازائمه فقهای حنفی درخراسان بشمار میرفته ومرجع فقهادرعصر خود بوده تا آنکه در مرو لوای تقدم بر افراشت و دولت قبول عموم دریافت . « جامع کبیر » نام کتابی « سوای جامع کبیر امام محمداست » « وتجرید » درفقه وشرح آن ایضاح درسه جلد ازآثاراوست . ولادتش درکرمان ٤٥٧ و وفاتش درمرو بماه ذی‌القعد سنه ٥٤٣ بوده ـ فوائد بهیه ـ ص ـ ٩٢ ـ جواهر مضیه ج ـ ١ ـ ص ـ ٣٠٤ .

٢ ـ امام‌محمد ابن حسن شیبانی شاگرد امام اعظم اصلش ازدمشق ومولدش واسطونشو ونمایش درکوفه و مدفنش در ری واقع شده . از امام مالك وابو یوسف وسفیان ثوری وغیره علم حدیث فراگرفت امام شافعی از وروایت کرده . امام محمد سی هزار درهم میراث پدر خود را در راه تحصیل حدیث وفقه ونحو وشعر خرج نمود در علم قرآن وعربیت و نحو وحساب مهارتی بکمال داشت دارای تصنیفات عدیده است چنانکه نهصدو نود کتاب از تصنیفات او می‌شمرند که همه در علوم دین بوده‌مانند مبسوط وجامع‌الصغیر و جامع‌الکبیر وزیادات وغیره. درفصاحت وعقل وسبکروحی نظیر نداشت .

ولادت امام محمد درواسط « ١٣٢ » و وفات او در ری در « ١٨٩ » بعمر « ٥٨ » روی داد . وبقول صاحب سفینه درچاردهم جمادی الاخری وفات کرده . فوائد بهیه ص ١٦٣ ـ سمعانی ورق « ٢٤٢ »

وامام زفر (۱) است واز امام ابویوسف (۲) نیز تحصیل فقه نموده ومدتی باابراهیم ادهم صحبت داشت وطریق زهد را ازاو فرا گرفت. ابوعیسای ترمذی در جامع خود حدیثی ازاو روایت نموده ولی آنرا غریب گفته. خلف در سلسلهٔ روات نیز ذکر شده. وفات او را تقریب التهذیب در (۲۱۵) وجواهر مضیهٔ ۲۰۵ ۲۱۵ و ۲۲۰ نگاشته ولی فوائد بهیه وفاتش را باصح اقوال (۲۰۵) میداند.

خلف ابن ابوالفتح:

خلف ابن ابوالفتح ابن خلف ابن ابوالقاسم مقری نواسهٔ خلف فقیه بلخی مذکور است دارای کیاست و حسن اخلاق بوده قرآن نیکو می خواند و اشعار بسیاری یاد داشت. بیشتر چیزی ازاحوال او معلوم نشد.

سعید ابن یوسف:

سعیدابن یوسف قاضی حنفی نزیل بلخ دربخارا ازقاضی عبدالعزیز ابن عمرو قاضی بکر (۳) ابن محمدابن علی ابن فضل زرنجری وامام ابوالمعین (٤) میمون

۱ـ امام زفر ابن هذیل بصری در شاگردان امام اعظم از همه بیشتر صاحب رای بود امام اعظم بسیار اورا بنظر تعظیم میدید و درمجلس اواز همه بالاتر جاداشت گویند درمناظره بااوابو یوسف مضطرب میگردید. عالم عابدو پرهیزکار بود واز قبول قضا ابا آورد وبدین جهت مشقت بسیار دید چنانکه دو بار خانه اش را ویران کردند. امام زفر نخست ازاصحاب حدیث بود بعد ها میل بقیاس ورای نمود ولادت او ۱۱۰ و وفاتش در ۱۵۸ اتفاق افتاد. فوائد بهیه ۷۵ ـ ۷٦.

۲ ـ امام ابو یوسف یعقوب نام داشت پسر ابراهیم ابن حبیب درشاگرد های امام اعظم برهمه مقدم ونخستین شخصی است که قاضی القضات گشته و لباس مخصوصی برای علما تجویز کرده وکتب را بمذهب امام ترتیب وفقه حنفی را در قلمرو اسلام رواج داده. درعهد سه خلیفه مهدی، هادی ورشید برمسند قضاقیام داشت و تاآخر حیات برهمین شغل دوام ورزید. کتاب الخراج وامالی ونوادر از تالیفات اوست. کتاب الخراج خیلی نفیس ومفید واز تعریف مستغنی است. امام ابو یوسف وامام محمد هردو را صاحبین میگویند. وفات او یوسف بقول صحیح در ۱۹۲ یکسال پیش از وفات هارون رشید واقع شد وماه وفات او بقول صاحب سفینه بیست وهفتم رجب بود.

۳ ـ قاضی بکر ابوالفضائل زرنجری ابوالفضائل کنیت و شمس الائمه لقب داشته شاگرد شمس الائمه حلوانی است. درحفظ مذهب امام اعظم و براعت در فقه و اصابت درفتوا و جواب وقائع معرفت انصاب وتواریخ تخصصی بتمام داشت. در حفظ روایت به حدی بود که بدون مطالعه و رجوع به کتاب درس میگفت. جواهر مضیه ـ ج ـ ۱ ص ـ ۱۷۲

(٤) اجداد میمون همه دارای فضل و مشهورند بمکحولی از خود میمون نیز آثاری ذکر میکنند مانند (تبصرة الادله) (والتمهید لقواعد التوحید)

مکحولی نسفی وابوبکر (۱) محمدابن حسن ابن منصورنسفی سمع حدیث نموده .

ازشیوخ صاحب هدایه است واورا اجازهٔ عام داده وصاحب هدایه حدیثی بسنداوروایت کرده . وفات سعید معلوم نشد ولی وفات قاضی بکر که یکی ازشیوخ چهار گانهٔ اوست بقول جواهر مضیهٔ در۵۱۲ بوده. شاید سعید تااین سنه یاچیزی پستر درقید حیات بوده باشد :

داود ابن رشید :

داودابن رشید خوارزمی ازاصحاب امام محمد وحفص (۲) ابن غیاث است دربغداد سکونت گزید اکثر ائمه حدیث مانند مسلم وابوداود و ابن ماجه و نسائی ازوروایت کرده اند. بخاری نیز حدیثی بواسطه ازو روایت کرده . ثقه است . وفات داود در سنه ۲۳۰ اتفاق افتاد.

سیار ابن یحی :

سیارابن یحیی ابن محمدابن ادریس ابوعمرو هروی دربخارا سمع حدیث نموده . وفات سیار ۴۳۱ بوده .

شقیق بلخی:

شقیق ابن ابراهیم ابوعلی بلخی رح ازقدمای مشائخ وفقهای بلخ است بقول بعضی کتاب الصلوة را ازامام ابویوسف رح خوانده وبااو درمجلس امام اعظم رض میرفته وشاگرد امام زفر رح هم هست وباابراهیم ادهم رح نیز صحبت داشت ولی درزهد وورع وفتوت وتوکل ازاودرگذرانید. حاتم اصم رح ازشاگردان اوست . شقیق باصح

(۱) نام پدر محمد درجواهر مضیه در دوجا (حسن) و دریکجا (حسین) نگاشته شده اول در ترجمه سعید ج - ۱ - ص ۲۴۹ - دوم در ترجمهٔ میمون ج - ۲ - ص ۱۸۹ - حسن سوم درترجمهٔ خود محمد - ج - ۲ - ص ۵۱ - حسین نگاشته شده

۲ - حفص ابن غیاث در فقه شاگرد امام اعظم و در حدیث شاگرد ابو یوسف و ثوری است امام احمد حنبل و غیره ازو سمع کرده اند . در [۱۹۴] و بقول سمعانی در [۱۹۵ یا ۱۹۶] وفات کرده . فوائد بهیه ص ٦٨ - سمعانی ص ۵۵۷ .

روایات درغزوهٔ کولان بسال (١٩٤) در عهد خلافت امین پسر هارون رشید بعز شهادت رسید و آنچه در (دائرةالمعارف) علامهٔ فریدوجدی ـ ج ـ ٥ ـ ص ٦٠٤ وقاموس الاعلام شمس الدین سامی ـ ج ـ ٤ ـ ص ٢٨٦٣ ـ واعلام خیرالدین زرکلی ـ ج ـ ٢ ـ ص ٤١٤ وفات شقیق درسنه ١٥٣ ه تصریح گشته خلاف تحقیق وسهوکاتب و شاید از رهگذر مسامحه و اهمال و تتبع و تحقیق باشد. چه غزوهٔ کولان ازوقائع سال ١٩٤ و در اوائل خلافت همین خلیفهٔ عباسی وقوع یافته ومورخین ازقبیل سیوطی (١) درتاریخ الخفا وابن اثیر در تاریخ کامل وعبدالقادر ابن ابوالوفا درجواهر مضیه این مطلب را تصریح میکنند که وفات ودر سال (١٩٤) بوده چنانچه سیوطی وابن اثیر شهادت اورا درعهد خلافت امین می نویسند که در بین سالهای (١٩٣ ـ ١٩٨) بوده وبازابن اثیر وعبدالقادر مؤلف جواهر مضیهٔ شهادت اورا درغزوهٔ کولان (٢) می نگارند وغزوهٔ کولان ازوقائع (١٩٤) ومقارن خلافت امین واقع گشته چنانچه پیشتر بیان رفت.

(١) رجوع شود بتاریخ الخلفای سیوطی طبع مصر ص ١١٩ ـ وابن اثیر ج ٦ ـ ص ٩٥ ـ حوادث سال ١٩٤ و جواهر مضیه ـ ج ـ ١ ـ ص ـ ٢٥٨

(٢) کولان : که بعضی اشتباها آنرا [کولار] قید نموده بالضم ودرآخر الف و نون شهر کوچکی است ازبلاد ترك ازنواحی ماوراء النهر معجم البلدان ـ ج ـ ٧ ـ ص ٣٠١

منظرهٔ استالف

مشاهیر افغانستان

مابعد از شمارهای گذشته :

بقلم : م . کریم خان نزیهی

عبادی هروی : ابو عاصم محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله بن عباد العبادی از علمای مبرز هرات و مشاهیر فقهای شافعیه است ، که سمعانی بهادهٔ (عبادی) وبرخ دیگری بهاده هروی اورا متذکر شده ، امام و مفتی نیز مینویسند (۱) وروایت حدیث نیز بوی نسبت داده اند. وعبادی بفتح عین مهمله و تشدید با موحده وبعد از الف دال ، نسبت وی است بجدش عباد .

بقراریکه مینگارند (۲) بسال ۳۷۵ هـ مطابق ۹۸۵ م تولد یافته ، پیوسته شهر بشهر مسافرت اختیار کردی. و با گروهی از مشایخ و علما ملاقات نموده ، از آنها استفاد های مادی و معنوی بردی .

رویهمرفته در هرات از قاضی ابو منصور ازدی و در نیشاپور از نزد قاضی ابو عمرو بسطامی اکتساب فقه نموده ، از ائمهٔ دقیق النظر متفنن بشمار میرود .

ابوسعد هروی (صاحب کتاب الاشراف فی ادب القضا و غوامض الحکومات) از اواخذ فقه و سمع و روایت حدیث نموده .

وفاتش بسال ٤٥٨ هـ مطابق ١٠٦٦ م باتفاق پیوسته ، زیاده برین اطلاعی از او در دست نیست .

ادب القضاء ، المبسوط ، الهادی الی مذهب العلما (در فقه) کتاب الرد علی القاضی السمعانی و طبقات الفقها از تالیفات اوست .

---

[۱] انساب ورق ۳۷۹ .

[۲] وفیات الاعیان ج اول ص ٤٦٣ .

خطابی بستی : اسم ، کنیه و لقب وی بقرار آنچه که نگاشته اند؛ و به صحت رسیده، ابوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب الخطابی البستی(۱) است. و خطابی بفتح خاء معجمه و تشدید طاء مهمله و بعد از ان الف و باء موحده و یاء نسبت وی است بجدش خطاب که نویسند؛ وی از ذریهٔ زید بن الخطاب بوده است.

و هرچند مؤرخین متفقند بر اینکه اصلاً اسم وی (حمد) بدون همزه است، ولی با ثبات همزه (احمد) نیز شنیده شده. چنانکه حاکم نیشاپوری (۲) راجع بنام مذکور می گوید از ابوالمظفر بستی پرسیدم، بعضی اسم ابو سلیمان را احمد (با ثبات همزه) هم می گویند. صحتی دارد یا خیر؟

ابوالمظفر گفت من از خود ابوسلیمان شنیدم که میگفت نامم حمد است، ولی مردم مرا احمد هم نوشتند، ومن دنبالهٔ آنرا واگذار شدم (۳)،

خطابی از فقها و محدثین مبرز عصر خود بوده، و هم مردی ادیب بشمار میرفت. تولدش بسال (۳۱۷) سه صد و هفده هجری مطابق ۹۲۹ نهصد و بیست و نه مسیحی باتفاق پیوسته، جهت تحصیل و اکتساب علوم به مسافرت نواحی و اکناف مختلفهٔ عالم می پرداخت، در عراق از ابوعلی صفار و ابوجعفر رازی و غیر هما استماع حدیث نموده. و ابوعبدالله حاکم نیشاپوری، عبدالغفار بن محمد فارس و

[۱] بستی نسبت وی است به بست که از شهر های تاریخی وطن عزیز ما افغانستان بشمار رفته، واقع درقرب قندهار است. بخلاف امروز در زمانهای سابق دارای آبهای جاری و اشجار فراوانی بوده، مهد پرورش بسا از علما و رجال بزرگواری میباشد.

[۲] مراد، از حاکم نیشابوری ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حمد و یه بن نعیم الضبی الطهمانی نیشابوری معروف بابن بیع است. که از اکابر حفاظ حدیث و مصنفین بوده، [تولدش بسال ۳۲۱ هـ و وفاتش ٤٠٥هـ) هردو در نیشابور وقوع یافته. صحیح در حدیث و مستدرك علی الصحیحین از تالیفات اوست.

نه ابوحامد محمد بن احمد بن اسحاق معروف بحاکم نیشابوری که وی نیز از رجال حدیث در قرن چهارم هجری بوده، در سال (۳۷۹] هـ وفات نموده است. رجوع شود بابوالفدا حوادث، سنه « ۳۷۹ » وسنه«٤٠٥»هـ و وفیات الاعیان ج اول ص ٤٨٤.

۳ - و فیات الاعیان ج اول ص ١٦٧.

ابو القاسم عبدالوهاب بن ابی سهل الخطابی و غیرهم از او روایت حدیث دارند.

و به ربیع الاول سال (۳۸۸) سه صدو هشتا دو هشت هجری مطابق (۹۹۸) نهصدو نودوهشت مسیحی در بست از ینجهان فانی ارتحال نموده، معالم السنن (در شرح سنن ابوداؤد) اصلاح غلط المحدثین، غریب الحدیث وشرح بخاری از امهات تصانیف و آثار اوست.

و نظر بر وایت مرحوم شمس الدین سامی (۱) اشعار عربی نیز می سروده وبیت ذیل از اوست:

شر السباع العوادی دونه وزر والناس شرهم ما دونه وزر
کم معشر سلموالم یؤذهم سبع و ما تری بشراً لم یؤذه بشر

☆ ☆ ☆

ابو حاتم بستی: محمد بن حبان (۲) بن احمدالتمیمی بستی است. که از اکابر فقها و مشاهیر محدثین عصر خود بود. چنانچه اکثر ازنقاد حدیث، کتاب صحیح (درحدیث) او را برسنن ابن ماجه (قزوینی) ترجیح دادهٔ وبهٔ نسبت آن صحیح تر میدانند (۳).

بعلاوهٔ حدیث وفقهٔ در تاریخ، جغرافیا وقسمت های مختلف علوم ادبیه براعت قابل قدری داشته، ودارای تالیفات متعدد مختلفة المضامین است.

تولدش باتفاق مورخین دربست صورت گرفته، ومتاسفانه باوجود شهرت جهانگیر آن ازسال ولادتش اطلاعی بنظر نرسید.

ابوحاتم موصوف بسیاحت ممالك مختلفه، جهت تحصیل علم واکتساب معلومات اقدام وبخراسان، شام، عراق، مصر وألجزیره مسافرتها نموده وقسمتی ازعمر

۱ـ قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۰۵۰ — ۲ — حبان بکسر حاء مهمله و باءموحده بعد ازان الف ونون. تاریخ ابوالفدا حوادث ص۳۵٤ . — ۳ — الاعلام خیرالدین زرکلی ج ۳ ص ۸۸۰ .

خود را دران دیار بسر برده است .

ازانجمله زمانی در سمرقند متقلد منصب قضای آنجا گردیده ، وپس از زمانی از آنجا براه نیشاپور وارد موطن اصلی خود بست میشود . وبتاریخ (٣٥٤) سه صد و پنجاه وچهار هجری مطابق (٩٦٥) نهصد وشصت وپنج مسیحی درآنجا وفات می نماید .

وی یکی ازنویسندگان مبرز وولود عصر چهارم هجری بشمار رفته ، تصانیف متعددی درعلوم مختلفه ازاو بیادگار مانده است ، ازانجمله روضة العقلا (طبع شده) علل اوهام اصحاب التواریخ در (١٠) ده جزء وغرائب الاخبار در (٢٠) جزء ازصنادید مؤلفات وی است.

☆ ☆ ☆

آدم بن احمد هروی : کنیه وی ابوسعد واسم و سلسلهٔ نسب او بقراریکه سیوطی دربغیة الوعاة وسمعانی در کتاب الانساب نگاشته ، آدم بن احمد ابن اسد هروی است ، اصل وی ازهرات و بقراریکه علامه ابن خلکان دروفیات الاعیان (١) مینویسد ؛ از تلامیذ ابو عاصم محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله ابن عبادالعبادی هروی است . واز اواخذ فقه و استماع حدیث نموده وحدیث روایت کرده .

ابوسعد ابتدا زمانی در بلخ سکونت ، بعد ها جهت ادای فریضهٔ حج روانهٔ بیت الحرام شد . وپس از زیارت حج درحین بازگشت وارد بغداد گردیده ، ودرآنجا اقامت اختیار گزید . وامرار حیات می نمود . منزل اواجتماع گاه اهل فضل گردیده ، شخصیتش مرجع خواستاران علم وادب بود . درانجا بتدریس علوم ادبیه وتعلیم حدیث اشتغال داشته ، اشخاص زیادی ازنزد اوقرائت واستماع حدیث می نمودند ، واز وجودش استفاده ها میبردند .

١ — وفیات الاعیان ج اول ص ٤٦٢ .

دراصول فقه معرفت شایسته داشته ، درحسن سیرت وصیانت اخلاق معروف بود . بعلاوه فقاهت در علوم مختلفهٔ ادبیه نیز شهرت ومکانت بلندی را حائز گشته ، مردی فاضل ، نحوی ، لغوی وبمعنی تمام شخصی ادیب بشمار میرفت . بلکه به نسبت فقهٔ بمراتب درنحو ولغت شهرت بیشتری حاصل کرده . دراکثریه ازکتبی که ازاواسم برده اند،وی را نحوی ولغوی خوانده اند .

می نویسند که ؛ در بین اووابومنصور جوالیقی(۱) منافرتی جریان داشته، وقتی بابومنصور گفت خود را بجوالیقی نسبت کردن چندان حسنی ندارد، چه جوالیق جمع وجمع منسوب نمی شود .

وفاتش به بیست وپنجم ۲۵ شوال سال ۵۳٦ پنجصدوسی وشش هجری باتفاق پیوسته ، ازمشاهیر تصانیف او (کتاب الاشراف فی ادب القضا و غوامض الحکومات) است .

۱ ـ موهوب بن احمد بن الحسن الخضر ابو منصور جوالیقی ازائمه نحویین و علمای لغت است در فنون مختلفه ادب مهارتی داشته . بملاحت خط و وفور عقل معروف بود . مصاحبت خطیب تبریزی را دریافته ، از ابوالقاسم بن البسری و ابو طاهر بن ابوالصقر سمع حدیث نموده .

و بعد از تبریزی در نظامیهٔ بغداد تدریس علوم ادبیه باو محول گشته ، بامامت مقتفی بالله اختصاص یافت .تولدش باصح روایات بسال ٤٦۰ هـ است ، وفاتش به نصف محرم سال ۵۳۹ هـ در بغداد بوقوع پیوسته ، در باب الحرب دفن گردید . شرح ادب الکتاب ، ما عرب من کلام العجم و تتمه درة الغواص از تصانیف معروف اوست .

مشاهیر حربی افغانستان

(۳)

نگارش امین الله خان « زمرلای »

امیر اسمعیل سامانی بلخی: امیر اسمعیل، پسر احمد پسر اسد ابن سامان است سامانیان تماماً ازاولاد و احفاد سامان بلخی مذکور بوده به اسم جد اعلی خود منسوب و مشهوراند.

اسد ابن سامان که از زمره رؤسا و سرداران حیثیت دار بلخ بودبا پسران خود نوح احمد، الیاس، یحیی در « مرو » بدر بار مامون خلیفهٔ عباسی پیوسته منظور نظر عنایت گردید. بعد ازانکه مامون بالاستقلال مقام خلافت را اشغال وبه بغداد متمکن گشت پسران اسد را بحکومتهای خراسان مامور گردانید وبدوران طاهریان نیز بشغل خود ها برقرار بوده بل عهده وعظمت شان افزود چنانچه ابراهیم پسر الیاس نواسه اسد ازجانب محمد « طاهری » به سپه سالاری اردوی خراسان عهده دار بود.

چون یعقوب وعمرو پسران لیث کسب شهرت نموده صاحب اقتدار شدند ودامنه فتوحات شان وسیع گردید خلیفهٔ بغداد (چنانچه درشماره ۳۱ ذکر یافت) برقابت پسران لیث «نصر» ابن احمد ابن اسد ابن سامان « برادر بزرگ اسمعیل » را درسال ۲۶۱ ه به ماوراء النهر به امیدا ینکه تربیت « نصر » سدراه وموجب ضعف یعقوب خواهدشد مقرر فرموده تقویت نمود واوسمر قندرا مرکز حکومت قرار داده بخارارا به « اسمعیل » برادر خود تفویض کرد.

اسمعیل بارافع بن هرثمه که دران زمان مینجانب زیدعلوی حاکم خراسان بود

(۱) طریقه مواخات ومواسات مرعی داشته توسط اوحکومت خوارزم را نیز ضمیمهٔ حکومت بخارا نمود. « نصر » بسعایت مفسدین پنداشت که اسمعیل خلاف اورفتار داشته دوستی رافع مقدمهٔ محاصره سمرقند است لذا به تعبیه وتجمع لشکر پرداخت، اگرچه این بارنقار وکدورت هردو برادر توسط رافع مذکور بصلح وصفا مبدل گردید مگردوباره غبارنفاق افق صاف برادری شانراتیره وتار نموده« نصر »به بخارا تعرض نمود. تعرض اونتیجهٔ عکس داده لشکریانش منهزم وخودش اسیر پنجهٔ برادرشد (۳۷۵).

اسمعیل بنا بر جودت طبع وشفقت ومروتی که داشت برادار را که بجای پدربود باعزازواکرام تمام به بخارا آورد وآنچه لازمهٔ تعظیم وتکریم بود بجا نموده حتی درحضورش ننشست ودوباره اورا بحشمت واحترام به سمرقند فرستاد. درحین وداع عرضه داشت که اسمعیل بیش ازپیش کمراطاعت وفرمان برداری برمیان جان بسته کمافی السابق وظیفهٔ نیابت شما را درانجا اجرا وایفا خواهد نمود. وهمچنان در قول وعمل صادق و راستکار بود تا عمر « نصر » باخیر رسیده جهان فانی را وداع گفت (۲۷۹)

امارت اسمعیل (۲۷۹ تا ۲۹۵) ه

چون اسمعیل بعدازفوت برادر استقلال تام یافت لشکری مرتب نموده بصوب ترکستان خوارزم تعبیه وتعرض نمودویکی ازشاه ترکان راکه حریف اوبودشکست فاحش داده پدروخانمش راباسیری گرفت وفاتح بمقرحکومت خودباغنائم بیشمار برگشت (مورخین غنائم او را برای هرفردی ازافراد عسکرش هزار درهم اندازه نموده اندمال مواشی واجناس ازین مستثنی است) (۳۸۰) بعداین واقعه ازجیحون

(۱) رافع بن هرثمه شخصی بود که عمرو لیث بدفعات با او جنگیده در اخیر مغلوب ومقتو لش نموده سرش را بدربار خلافت فرستاد

عبور نموده با « عمرولیث » صفار سیستانی درآویخت و بر آن غالب آمده اسیرش نمود (چنانچه در شماره (۳۱) در حالات عمرولیث نگاشته آمده) بعدازفرستادن عمرولیث بدربار خلافت ، ازطرف خلیفهٔ عباسی « المعتضدبالله » حکومت خراسان ، مازندران ، ری و اصفهان باوعطا گردید ، سپس بحیثیت پادشاه ، طبرستان وجرجان را با مقبوضهٔ خود ملحق نموده کابل و غزنی را تحت نفوذ داشت .

درین اثنا از محمد بن زید علوی صاحب طبرستان شنید که سرتابی نموده بنا بران رایات ظفرآیات را بدانصوب مهتز ساخت و محمد ابن هارون را بآن فوج سردار گردانید محمد با حاکم طبرستان جنگ کرده غالب گشت و علوی در معرکه گیر و دار زخم کاری خورده بآن درگذشت ، سردار لشکر مینجانب اسمعیل حاکم منطقه مفتوحه مقرر شد .

این سردار نیز بعدازچندی عصیان نموده باستدعای مردم « ری » روی بدان ناحیه نهاد وبا حاکم خلیفه جنگ کرده او را با متعلقینش مقتول نمود چون این حادثه گوش زد خلیفهٔ بغداد شد ازامیر غیور بلخی استدعا نمود تاشراو را کفایت نموده وری را نیز درعوض ضمیمه حکومت خود نماید. امیر اسمعیل استدعای خلیفه را پذیرفته هارون را تعاقب نمود هارون ری را گذاشته بقزوین و ذنجان و ازانجا بطبرستان فرار نمود بعد ازتصرف دوباره بجانب نجاراعطف عنان نموده چندی بعد بازبه ترکستان حمله نمود و بسی مواضع را فتح وضمیمه کشور خود کرده با نام نیك درماه صفر ۲۹۵ ه بعالم جاودانی خرامید .

مؤرخین اول کسی ازآل سامان را که درزمره پادشاهان شمرده اند امیر اسمعیل بلخی بوده چه پیش ازان اولاد سامان بعضی به نیابت طاهریه

و برخی تحت نفوذ خلفای بغداد درماوراء النهر حکومت میکرده اند و زیاده استقلالی نداشتند.

و نیز همه مؤرخین برین قائلند که امیر اسمعیل بوفور عدل واحسان وابراز لیاقت وشجاعت و تدبیر بر سلاطین جلیل القدر شرف ترجیح و تفضیل داشت وعموم رعایا درظل عدالت و رافتش آسوده و مرفه الحال بودند. در باب خدا پرستی وعدالت او حکایات وروایات متعدد کرده اند، صفات بس نیکو داشت ازانجمله وقتی شنید که سنگ (ری) که زرخراج را بآن وزن میکنند از سنگهای دیگر زیاده است همان لحظه ایلچی به ری فرستاد تا سنگهای آن مملکت رامهر کرده به بخارا آورد، بعد ازتفتیش زیادت سنگ را مثیقن شده امر فرمود تا سنگ معدل به « ری » ارسال دارند و آنچه درسنوات سابق بواسطهٔ تفاوت سنگ. ازرعایا زیاده ستانیده اند درخراج ومالیات سنوات آینده شان محسوب دارند،

وهم سیاست و ادارهٔ ضبط و ربط امیر اسمعیل چنان بود که درحین نزول اوبه قزوین باغات پر از فواکه و انگور بود امیر حکم فرمود که هیچ کس پیرامون باغها نگردد و یکمن جو و توبرهٔ کاه احدی بی بها و رضای صاحب مال نستاند لشکریان و تابعانش مطابق امر چنان کردند،

در تواضع وحق شناسی اومؤرخین چنین روایت دارند که چون امیر اسمعیل پادشاه شد بدستور سابق ابواب مکاتبات نسبت بیاران وحق گذاران مفتوح داشته از القاب ایشان کلمهٔ نکاست ندیمان فرمودند، چون بمرتبهٔ سلطنت رسیدی اینهمه تواضع حاجت نیست اوجواب داد که درایام عظمت وشوکت

برخود لازم وواجب میدانم که دوستان را ازمرتبهٔ ایشان نیفگنم بلکه درقدر آنان بیفزایم تا اخلاص ایشان نسبت بمن ظاهر گردد وزیاده شود و بشکرآنکه خدای عزوجل درجهٔ مرا رفیع گردانید من نیزدرترفع دوستان ویکجهتان باید بکوشم .

بعد ازامیر (۸) نفرازاولاد و احفادش به اقبال گذرانیده سلطنت کرده اند واین اقبال شان تا (۳۸۹ ه) دوام داشت

سامانیان درحصص مفتوحه افغانستان باستثنای « آل داود » بلخ دیگر شاهان محلی را مزاحمت ننمودند بلکه خاندان جدیدی هم بنام امرای « چغانی » در چغانیان بظهوررسید، خاندان سامان با آنکه دائم باترکان توران زمین وغیره درزد وخورد بوده وبمقابل سیل بنیان کن ترکان سد سدیدی بودند بازهم خدماتیکه در احیای معارف وادب نموده اند قابل قدر است .

شیخ حمیدلودی: شیخ حمید یکی ازجملهٔ قوماندانهای باشهامت و شجاع افغانستان است که در قسمت مشرقی وآنطرف کوه های سپین غر افغانستان کار نامهای محیرالعقولی ازخود بروزداده است و مجمل آن این است :ـ

لودی یك شعبه بزرگی افغانها است که بطور خرگاه نشینی در حدود کوه سلیمان و وادی ها و دشت های سر سبز مشرقی افغانستان (وبعضی سرحدات غربی هند) سکونت داشتند و به مالداری و حیات کوچیانه بسر می بردند وهمه وقت ازرایان و پادشاهان هند که مذهب بودائی داشتند پول و غیره ما یحتاج خود را حصول میکردند وهم ضمناً درحاشیه سرحد بمقابل تهاجم شاهان فاتح سد محکمی بودند راجها و شاهان هند هم بودن آنها را غنیمت بل حیات

هند دانسته از هیچ چیز مضائقه نداشتند.

چون در (۳۰٤) هجمعیت شان کثرت پیدا کرد و دامنه مالداری وگله ورمه شان وسعت یافت با مسلمانان ملتان آمد وشد کرده منطقه از ملتان، کرماچ، پشاور، لغمان وجلال آباد را تحت نفوذ خود درآوردند و سکونت اختیار کردند وهم این مناطق برای چراگاه مالداری شان نهایت موزون بود.

راجه لاهور (جیپال) نام چون دید که روز بروز اقتدار افغانها درتزائد است وبممالك زر خیز پیشقدمی کرده تصرف می نمایند یکی ازامرای خودرا باهزار سوار تعین نمود تاتعرض و پیشقدمی افغانها را مانع شود افغانها که ازجرأت راجه مذکور خبر یافتند بحملهٔ سواران هندی را تارومار نمودند بعد این قضیه راجه لاهور برادر زاده خودرا بادوهزار سوار وپنجهزار پیاده باتجهیزات مکمل بحملهٔ افغانان آماده وکسیل نمود درین دفعه ازاهالی غور وکابل نیز که بحلیه ایمان واسلام مشرف وآراسته بودند چهار هزار نفر بقصد جهاد وکمك بابرادران همدین وهموطن خود، رسیده علم مقاومت ومخالفت برافراشتند وبقرار قول محمد قاسم فرشته درپنجماه با کفره هفتاد جنگ کرده ودراکثر جنگها غالب آمدند چون موسم سرما رسید وکفره تاب نیاورده مقاومت نتوانستند بی آنکه نتیجهٔ حاصل کنند از محاربه پهلوتهی نموده باوطان خویش مراجعت کردند بعد ازگذشتن موسم سرما برادر زادهٔ راجه مذکور باعسکر تازه دم بالای افغانان تاخته کمافی السابق نائره جنگ درگرفت وتاموسم پرشکال (برسات) جنگهای متعددی بین الجانبین واقع شد، درشروع برسات باز دسته کفار مانند سال قبل بابرداشت خسارات بی اندازه رو بفرار نهادند.

به سال دیگر قوم کهکر کفار که معاون و دست یار راجهٔ لاهور بودند و تاب مقاومت وجنگ را با افغان ها در خود ندیدند با راجهٔ لاهور از در مخالفت پیش آمده او را بمقابل افغانها تنها گذاشت راجهٔ مذکور نیز تاب مقاومت نیاورده سلسله جنبان صلح گردیده الحاح نمود و تمام مناطق متصرفهٔ افغانها را مستقلاً با افغانها باز گذاشت شیخ حمید که قبلاً قوماندان حربی ملی شان بود بحیثیت رئیس انتخاب گردید. شیخ حمید نیز کوهستان بین پشاور وجلال آباد را حصاری کشیده موسوم به خیبر ساخت وولایت ملتان و روه (۱) را متصرف شده از طرف خود نائب وحاکمی مقرر نمود. و ملوك سامانیه (شاهان شمالی وشمال غربی افغانستان) را نسبت بیك عهد نامه که راجهٔ جیپال ولایات متصرفی اورا بطور بخشش و الحاق دائمی بافغانها تسلیم کرده بود نگذاشت که دست تصرف ایشان بولایت وحکومت لاهور دراز شود.

درزمانیکه الپتگین درگذشت و سبکتگین پدر محمود بزرگ جانشین آن گردید سلسلهٔ دوستی ویکجهتی را با شیخ حمید جنبانده ازو استدعای همراهی وکمك نمود شیخ حمید هم که شخصی غازی وآرزوی جهاد داشت ازطریقه اسلامیت عهده دار کمك سبکتگین گردید وسبکتگین به کمك وهمراهی او جیپال را ازپا درآورد وقرار سابق ملتان وغیره جاگیر شیخ حمید را بخودش گذاشت بعد ازان باسلطان محمود بزرگ دایما همرکاب بوده کلید فتوحات آنشهریار بزرگ افغانستان همین طوائف شجاع ورشید وطن شمرده می شود. باقی دارد

۱ روه عبارتست از کوهستان مخصوص که باعتبار طول ازصوات وباجور تاقصبهٔ سیوی که از توابع بکر است و باعتبار عرض از حسن ابدال تا کابل وقندها درحدود این کوهستان واقع شده.

تاریخ آثار محررین افغانستان

نگارش م : کریم خان نزیهی

قسمت : ٦

مختصر المجسطی : از تالیفات شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا است . بقراریکه مینگارند؛ شیخ درهنگام اقامت درجرجان بمنزل خود ، که ابومحمد شیرازی برای او خریده بود ، بتالیف بعضی ازمولفات خود (بمانند کتاب المبدأ و المعاد ، کتاب ارصاد الکلیه وغیرهما) می پرداخت ، مختصر المجسطی را هم درانجا برشتهٔ تالیف درکشیده . و درآن ده (١٠) شکل مختلف المنظر را با مسائل چندی درعلم هیئت (درآخر کتاب مذکور) ایراد نموده ، که پیش ازان سابقهٔ نداشت . (١)

ناگفته نماند ؛ که مجسطی یکی ازجامع ترین کتبی است درعلم هیئت و فلکیات که حکیم و فیلسوف شهیر یونانی بطلیموس قلوذی در (١٣) سیزده مقاله

---

١ — عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج دوم ص ٥ و ص ٧ .

تصنیف نمود . که نخستین تصنیفی است در هیئت دارای قواعدی پر از ادلات تفصیلی در اثبات اوضاع فلکی و ارضی. چنانکه ؛ بعد ها مأخذ جمیع کتب مؤلفه در علم هیئت و فلکیات گردید.

این کتاب ابتداد رزمان خلافت مامون الرشید خلیفهٔ عباسی أزطرف حنین ابن اسحق العبادی الحرانی متطبب ومترجم مشهور صابی بعربی ترجمه گردیده سپس حجاج بن یوسف (۱) و ثابت بن قره آنرا تجرید نمود .

ولی نظر بروایت ابن الندیم درکتاب الفهرست وجرجی زیدان علیه مایستحقه (۲) نخستین کسیکه اهتمام به تفسیر وتعریب آن (کتاب مجسطی) نمود یحیی بن خالد برمکی وزیر معارف پرورهارون الرشیداست . بعلاوه مشارالیه مذکور به ترجمه وتفسیرهای سابقهٔ آن که ازطرف اشخاص متعددی برای اوانجام یافته بود . قناعت حاصل نکرده ، ابوحسان وسلم (صاحب بیت الحکمة) را خواسته به تحقیق صحت تفسیر و تعریب آن برگماشت . وآنها پس از اجتهاد کاملی در تصحیح آن ، از بین ترجمهای متعددی ، افصح وصحیح ترین آنرا برگزیدند . وبغیر ازشیخ الرئیس ابوعلی بن سینا ، یحی بن محمد بن ابی شکر المغربی الاندلسی نیز کتاب مذکوررا تلخیص نموده .

☆ ☆ ☆

مختصر اقلیدس : زمانیکه شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا دراصفهان به نزد علاوالدوله بن کاکویه بسر میبرد . ودرآنجا به تصنیف کتاب شفا اشتغال ورزیده ، ازنگارش قسمت مجسطی و منطق آن فراغت حاصل نمود . باختصار اقلیدس (بارسالهٔ

۱ - هر چند یکه درکشف الظنون ج ۳ ص ۲۸۰ چنین نگاشته آمده ولی صحیح بجای یوسف مطراسم والد حجاج است.
۲ کتاب الفهرست ص ۳۷٤ ومدنیت اسلامیه ج ۳ ص ۲۸۲ . که ماخذ ان نیز کتاب الفهرست است .

ارتماتیکی وموسیقی) نیزدرآنوقت پرداخته ، ودرآن شبهات مختلف را باتزئیدات چندی عند الاحتیاج ایراد نمود . (۱)

برخی آنرا کتاب مستقلی دانسته‌اند. ولی ابن ابی اصیبعه آنرا ازجمله رسائل ضمیمه به نجات مینویسد . مقالات اقلیدس که بعدها بنام اقلیدس به تنهائی معروف گشته ، عبارت است ازمقالاتی دراصول هندسه که ازامهات مؤلفات اقلیدس میگاری (متولد در ٤٤٠ قبل میلاد) فیلسوف وریاضی دان معروف یونانی بشمارمیرود ، واسم اصلی یونانی کتاب مزبور استروشیا (اصول هندسه) میباشد . وبنا برین اقلیدس را نام کتاب معروف مذکور پنداشتن ازخطاهای فاحشی است . که مرحوم حاج خلیفه نیز خطای مزبوررا به نقل ازصاحب بن عباد متذکر شده . (۲)

تحریر اقلیدس را مترجم مشهور دورهٔ عباسی حجاج بن مطر دومرتبه ازیونانی بعربی ترجمه نموده . یکی در زمان خلافت هارون الرشید و دیگری در خلافت مامون خلیفهٔ معارف پرور عباسی . ازآنجا که ترجمهٔ نخستین آن درهنگام خلافت هارون الرشید انجام یافته بود . معروف بهارونی گشته ، وشهرت دومین آن بمامونی است . ازلحاظیکه در زمان خلافت مامون الرشید ترجمه شده .

وبغیر ازحجاج بن مطر، حنین بن اسحق العبادی نیز اقلیدس را بعربی ترجمه کرد . وسپس ترجمهٔ مذکورازطرف ثابت بن قره اصلاح و تصحیح یافت . وبعلاوهٔ (حجاج وحنین) عثمان دمشقی نیزآنرا مستقلاً بعربی ترجمه نموده . (۳)

---

۱ عیون الانباء ابن ابی اصیبعه ج ۲ ص ۷ ومقدمه منطق المشرقیین ص ح .
۲ کشف الظنون ج اول ص ٦٧٠ :
۳ کتاب الفهرست ص ۳۷۱ ومدنیت اسلام ج۳ ص۳۱۲

☆

☆ ☆

قصیدة المزدوجة فی المنطق : از تالیفات منظوم شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا است. که باسم رئیس ابوالحسن سهل بن محمد السهلی درجریان برشته نظم درکشیده. این رساله منظوم بر خلاف شهرت خود بقصیده ، (ازروی تقسیمات شعری پارسی) عبارت از مثنوی کوچکی است در منطق ، چه پارسیان قصیده اشعار منظومی را گویند؛ که شمارهٔ ابیات آن از ۱۳ سیزده بیت بزیاده بوده ، در یك بحر و دارای قافیهٔ واحدی باشد. و بعلاوه ائمه زبان در قصائد مطلع ، تشبیب ، مخلص و مقطع را ازارکان مهمهٔ آن دانسته اند. ولی مثنوی ابیات متعددی را گویندکه دریك بحر سروده شده، ازمطلع و تشبیب و قافیهٔ واحد وغیرها در تمام ابیات آن عاری بوده ، مصرعین هر بیت آن دارای قافیهٔ جداگانهٔ میباشد.

و زیاده برین اکثراً قصائد بمدح ومثنوی بحکایتهای اخلاقی و افادهٔ بعضی ازموضوعات علمی و غیره تخصیص داشته میباشد.

واز آن جائیکه این رسالهٔ منظوم شیخ از قافیهٔ معینی در همه ابیات عاری بوده ، بطریق مثنوی انشا شده. بنا برین لحاظ بغیر اینکه آنرا (از نقطهٔ شعر فارسی) مثنوی بدانیم ، چیزی دیگری گفته نمیتوانیم. وهمان است که ما نیز مجبوراً بتاسی ازاسلاف و شهرت آن بنام قصیدة المزدوجه آنرا ضبط و یادآور شدیم.

و علت اینکه رسالهٔ مذکور شهرتی بقصیدة المزدوجه یافته ، بظن غالب نویسندهٔ مستند بمسائل ذیل خواهد بودکه ما اینك می نگاریم:

مثنوی تا جائیکه بنظر راقم سطور رسیده ، از مختصات اشعار فارسی زبانان بوده ، بلکه از جملهٔ مخترعات شعری آنهاست . چه تا کنون هیچ یك مثنوی در زمرهٔ اشعار عربی بنظر نرسیده و شعرای عرب ومولدین از جاهلین و مخضرمین گرفته تا اسلامیین آنچه که سروده اند ، همه قصیده بوده ؛

پس درصورتیکه مثنوی در اشعار عرب موجود نبود ، ومنظومی بطریق مثنوی ازطرف شخص مشتعری بمثل شیخ انشا گردید ، بدیهیست ؛ که آنرا (نیز از قبیل تحمیل اقل بر اکثر یا تحلیل جز بر کل اطلاق قصایده بر ان نموده) قصیده نامیدند ، امابالحاق کلمه مزدوجه .

کلمه ازدواج خود نیز دلالت بر تفکیك آن از قصائد معمول (یاقصیدهٔ بمفهوم منقول عرفی واصلاحی) مینماید . چه مثنوی عبارت است از ازدواج دومصرع متحدالقافیه دریك بیت .

این رسالهٔ منظوم (قصیدة المزدوجة) که درسنه ۱۳۲۸ هجری قمری (مطابق ۱۹۱۰ م) درقاهره (بمطبعة المؤید) بطبع رسیده ، مقدمهٔ آنرا شیخ چنین آغاز نموده :

آغاز کلام :

الحمد لله الذی لعبده ... نیل السنا لاله فی حمده
والحمد لله کما یستوجب ... بعزه العالی الذی لا یغلب
والحمد لله الذی برهانه ... ان لیس شان لیس فیه شانه
والحمد لله بقدر الله ... لاقدر وسع العبدذی التناهی

والحمدلله الذی من ینکره فانما ینکر من یصوره
ثم علی نبینا الامین شارع خیر ملة و دین
اشرف من یبعث فی القیامه افضل من ارسل للأمامه
محمد صلاة رب العالم وآله الغر الکرام الأنجم

بعد از حمد و نبذی سخن در فوائد منطق راجع بوجه تألیف سیاق کلام را چنین رانده است :

قد سال (شیخ الرئیس سهل) ذاك الذی تم لدیه الفضل
ذاك الذی له ایاد عندی فوق الذی یوقع تحت الحد

وازان بوضاحت ظاهر میشود، که در اثر درخواست وسوال رئیس ابوالحسن سهل قصیدهٔ مذکور را تألیف کرده باشد.

ولی پایان تر از مطالعهٔ ابیات ذیل که هم ازان رساله است :

لاسیما ولی أخ فی حجری وصیة الوالد عبد الهجر
أوصی بان اقضی فیه حقه وان اریه فی الصواب طرقه
فیا (علی) اجعله ظهر القلب حتی اذا بلغت سن اللب
عقلت ما استظهرت منه عقلا وصرت للخیر الکثیر أهلا
دائما الخیر الکثیر الحکمیه نعمتها أفضلا کل نعمه
وان یکن أخوك حین تعقل إدرکه من المنون الاجل
وصارفی اخری حیاتی نفسه والجسم منه مودع فی امسه
ینظر فی البرزخ للقیامه ماذا یذکروه فی الدعا أحیانا

اینقدر میتوان استنباط نمود. که شیخ آنرا (بطوریکه مینگارند) نه تنها محض سوال و خواهش رئیس ابوالحسن سهل برشتهٔ نظم کشیده، بلکه بعلاوه خواهش او وصیت والد شیخ الرئیس ابن سینا برای تربیهٔ پسر کوچکش (علی برادر کهتر شیخ الرئیس ابن سینا) نیز باعث بوده است که آنرا تالیف نماید.

رویهمرفته مباحث رسالهٔ مذکور بقرار ذیل است که ما با تعداد ابیات هریك ازمباحث آن را درینجا بقرارذیل متذکر میشویم.

دیباچهٔ کتاب : اعنی حمد ، نعت ستایش از منطق و فوائد آن و وجه تالیف:　　جمله ٤٥ بیت

مبحث	در الفاظ مفرده	جمله ١٤ بیت
«	در الفاظ خمسه (ایساغوجی ، کلیات خمس)	« ١٥ »
«	در مقولات عشر ، (قاطیغوریاس)	« ١٧ »
«	در قضایا	« ٣٧ »
«	در نقیض	« ٤ »
«	در عکس	« ٧ »
«	در قیاس	« ٣١ »
«	در قیاس مستثنی معروف بشرطی	« ١٩ »
«	در استقراء	« ٢ »
«	در تمثیل	« ٢ »
«	در مواد مقدماتی	« ٣٥ »
«	در برهان	« ٣١ »
«	در مطالب	« ١١ »
«	در جدول ، خطابه ، شعر و مغالطه	« ٥ »
«	در حد (تعریفات)	« ٢٢ »

که جمله ابیات آن (٢٩٧) دوصد ونود هفت بیت می شود .

« بقیه دارد »

افغانستان ۱۳ قرن پیش

مترجم سید قاسم خان ما بعد شمارهٔ (۳۱)

هونتسین بعد حرکت ازولایت نگارهارا یعنی علاقهٔ جلال آباد امروزه خواست ازراه جدارهای جنوبی که بقرب سواحل رود کابل افتاده، تابریدگی سیاه سنگ پیش رفته، آخرین زیارت گاه معروف آنجا را نیز به بیند: این نقطهٔ مقدس عبارت ازهمان غاریست که میگویند بودا بعد از مغلوب کردن (ناگا گوپالا) پادشاه اژدها، اثر سایهٔ خود را درآنجا باقی گذاشته است.

این غار که موسیوفوشه آن را نزدیك قریهٔ چارباغ موجوده کشف کرده توانسته، دروقت هونتسین رسیدن به آن خطرناك بوده، راه ها خالی وقطاعان زیاد دران سکنی داشت را از ۲، ۳ سال به اینطرف تقریباً هیچ زائری ازانجا مراجعت نکرده بود. همراهان هونتسین بسیارسعی نمودند که اورا ازاین قصدش بازدارند. اما کوشش آنها بی ثمرماند.

هونتسین درجواب شان گفت: ـ « خیلی مشکل است که درصد هزارکالپا (۱) هم یکبارسایهٔحقیقی بودا دیده شود. چطورامکان دارد که تا اینجا آمده باشم وبرای زیارت آن نروم؟ شما آهسته آهسته روان شوید، من همینقدرکه یکبارآنجا برسم، مدت کمی توقف کرده، بعد به عجله بشما ملحق میشوم. » وبه این قسم هندی های جبان را رخصت نموده، خودش تنها جانب غارروانه شد.

درنزدیك ترین معبد، هیچ کسی برای رهنمائی او حاضرنگردید بلکه یك نفر پیرمردیکه درراه با اومقابل گردید، به امرارزیادزائر، راضی شدکه راه را برایش نشان بدهد. قراریکه خودش قصه میکند: ـ « هنوزبیش ازدو، سه

۱ کالپاپیمانهٔ وقت چینی وشاید به اندازهٔ « ساعت » است. مترجم

منزلی نرفته بودند که ۵ نفر قطاع الطریق باشمشیر برهنه بطرف شان پیش آمد. داکتر قانون (هونتسین) کلاه خودرا برداشته، لباس روحانی خویش رامکشوف ساخت. یکی ازقطاعان برایش گفت: « استاد کجا می روید؟ » هونتسین جواب داد: « می خواهم سایهٔ بودا راپرستش کنم. » قطاع الطریق باز گفت: « آیا نشنیده اید که درین حصص، قطاعان زیاد است؟ » سیاح مذهبی جواب داد:

« قطاعان هم مثل دیگر مردم، انسان هستند. چون برای عبادت میروم اگر راه مملو ازحیوانات درنده هم باشد، بدون ترس برای این عزم مقدس پیش خواهم رفت! لهذا ازشما که انسان ودلهای تان مملو از حس ترحم است چگونه بترسم؟ » قراریکه درحیات هونتسین ذکر آمده: « قطاعان ازاین سخن متأثر گردیده، متعرض او نشدند. ».

هونتسین بعدازاین تصادف دراماتیك (نمایشی)، توانست که درغار موعود داخل شده عبادت کند. درکتاب مزبور نوشته است: « این غار به شرق جوئیکه میان دوکوه درجریان است وقوع دارد. و در یك دیوار سنگی بزرگی حفر گردیده، در مدخل آن یك نوع دروازهٔ دیده میشود که روی زمین باز میگردد. وقتیکه چشم های خود را بداخل غار متوجه نمود، در تاریکی تیره و تار هیچ چیزی را دیده نتوانست. » پیر مرد همراهش، به او گفت: « استاد راست بروید وقتیکه دست تان بر جدار شرقی برسد، پنجاه قدم بعقب گردید، آنگاه درست بطرف شرق نظر کنید: سایه در آنجا سکنی دارد. »

« استاد قانون داخل غار شد و بدون رهنما، پیش رفت. در اخیر ۵۰ قدم

به جدار شرقی تصادم نمود، بعد بقرار نصیحت پیر مرد پنجاه قدم بعقب بر گشت و در آنجا، توقف کرد. آنگاه باعقیدهٔ عمیق و تأثر بی پایان، هر صد سلام مذهبی را خواند اما هیچ ندید. پس به نسبت گناهان خویش، خود را خیلی ملامت نموده بانعره های بلند گریه را سرداد و در جوش غم و گداز روحی از خود برفت. چون بهوش آمد، باقلبی پر از صداقت و صفائی، درحالیکه پس ازهر فقره به سجده می افتاد، مؤثرانه ادعیهٔ (سوترا) و (گاتا) راشروع کرد.

آنوقت، معجزه صورت گرفت: «پس از آنکه زائر روحانی تقریباً صددعای مختلف را خواند، روی دیوارشرقی نوری دید که مثل کرزهٔ روحانیون عریض بود وظاهر گشته، بلافاصله خاموش گردید. هونتسین دربحبوحهٔ مسرت وگداز عبارت را تکرارنمود ومجدداً روشنائی را که‌به‌اندازهٔ حوض کوچکی بود وبیك طرفة‌العین مانند برقی درخشیده وناپدیدشد، مشاهده کرد. آنگاه دربی خودی وجدوشوق، قسم خورد که تاسایهٔ متدس را نه‌بیند، هرگزازین غار خارج نشود...

« پس ادعیه واوراد خویش را ادامه داده منتظر بماند: دفعةً تمام غار بواسطهٔ نور درخشانی روشن گردیده، سایهٔ بودامجللانه مثل آفتاب که ازپس ابرهای تیره‌و تار پرتوافگن گردد، باتلالوء خیره کننده روی دیوار رسم شد. پرتوزنندهٔ اطراف صورت او را تنویر مینمود. هونتسین حیران ومبهوت آن نمایش عالی، بی‌نظیر وقابل تحسین را تماشا کرد. جسم‌بود او لباس روحانی اش رنگ زرد سرخی نما داشت؛ ازحد زانو تابالا زیبائی‌شخصی اوبانور براقی می درخشید. اماحصهٔ زیرین تخت و مرصع او مثل آن مینمود که باشفق سرخ رنگی محاط باشد. به‌راست وچپ‌و عقب بودا، بودیزاتواها وسرا ماناهای معتبر مرکب اورا تشکیل میدادند».

هونتسین بعدازمشاهدهٔ این معجزه ازدور به ۶ نفریکه بیرون دروازه وجود داشت ، حکم داد تا آتش بیاورند و برای سوزاندن خوشبوئی ها داخل گردند، وقتیکه آتش داخل غار شد ، دفعةً سایهٔ بودا ، غایب گشت لهذا زائرعلی الفورامر داد تا آتش را خاموش نمایند و بلا فاصله سایهٔ بودا دوباره مقابلش ظهورنمود . ازجملهٔ ۶ نفرمزبور پنج نفر ، آن را دیده توانستند، اما شخص ششم ، بکلی چیزی را ندید ، این حالت بیش ازیك لحظه دوام نکرد . . .

«هونتسین به‌وضوح آن اثر حسی‌را مشاهده کرده ، به‌سجدهٔ احترام کارانه افتاد وادعیهٔ ستایش بودارا برزبان رانده ، گل‌ها وخوشبوئی‌را درانجا نثارنمود . بعد ازان نور خاموش گردید . آن وقت با موضع مزبور وداع کرده خارج شد. »

هونتسین پس ازآنکه از لمپاکا حرکت کرد جانب رودکابل پائین شده در امتداد ساحل جنوبی آن ازراه دکه ودرهٔ خیبر به ولایت گندها را داخل گشت .

گندها را یکی ازمناطق معروف تاریخ شرق است . مقدونی ها (یونانیها) آن را به اسم گنداریتیس می شناختند وبعد استحکام مهم سلطنت گریکو باکتریان (یونانی وبلخی) شده بود چنانچه درهمین جاست که شاهان یونانی پس ازتبعید شدن ازبلخ ، ملجا یافته ، تقریباً یك قرن دیگر دران برقرار ماندند، گمان می رود یکی ازپای تخت های این حصه شهرپوشکارا واتی که جغرافیون بنام پوکی لاوتیس بخوبی میشناسند ، بوده است . چنان معلوم

می شود که وقتی هندوسیت ها ازآسیای وسطی به این سمت سرازیر شدند، مزایای ولایت گندها را درك کردند. زیرا حقیقت اینست که امپراطور معروف آنها موسوم به کانشکا شهر پور شاپور را یا پشاور را مقر زمستانی خود قرار داد. حالانکه مقر تابستانی او علاقهٔ کاپیسا در میان کوه های افغانی بود. آنچه مدنیت مملکت گندها را واضح میسازد، همانا مجسمه ها، حجاری ها و مسکوکاتیست که در چار صده، شهر بهلول، هوتی مردان و شاهباز گارهی به صدها عدد ازاین زمین قدیم ظاهر می شود.

فقط کسانی ازاین حاصل خیزی (در آثار تاریخی) این علاقه متعجب میشوند که فراموش کرده باشند تقریباً ٦ قرن ولایت قدیم پشاور مثل یك هیلاد (۱) نو بطور غریبی بواسطهٔ حلقهٔ کوها و دریا ها محاط و به این قسم ازتکان های مهاجمت ها محفوظ بوده است. ابتدأ دو قرن کامل سلاطین یونانی خالص یعنی هیلیو کلس ها (۲) و انتیالکیداس ها (۳) که تسمیهٔ شان آنهارامثل آنتیوکوس(٤) های شام وپتولیمیس های مصرغربی الاصل نشان میدهد، در انجا حکومت داشتند، وبعد مدت ٤ قرن دیگر بزیر تسلط شاهان هندوسیت ازخانوادهٔ کوشانه ها، کدفیزس ها، کانشکا ها، هوو یشکاها، وازو دیود ها(٥) واخلاف ایشان که یقیناً بادوام ترین سلاطین یونانی مشرق شمار میروند، درآمد ؛ آیا به نسبت نظریهٔ عام تری که مطابق آن صنعت گریکو بودیك در زمان اخلاف گریکوباکتریان (یونانی و بلخی) سلاطین فوق الذکر پیشرفت نموده، قریب الیقین تر معلوم نمیشود که مشرب صنعتی مزبور درزمانه و دربار خود همین شاهان یونانی خالص ترقی یافته باشد؟ آیا مجسمهٔ کانشا بشکل

۱ ـ اسم اولی مملکت یونان « مترجم »

Kûshâna, (٥) Antiokos. (٤) Antialkidas. (۳) Hélioklès. (۲) Vasudéva, Havishka, Kanishka, Kadphisès,

کلوویس هندی) (۱) که درسنه ۱۹۰۸ نزدیك پشاور بمقام (شاجی‌کی دیری) یافت شده روی آن اسم زرگری که آن را ساخته ، ویك نفر یونانی موسوم به آجی‌زیلاس است ، همین نظریه‌را تثبیت نمیکند ؟ بودا های متعدد علاقهٔ گندهاری که در موزه خانه های اروپائی موجود است ، نیزشاهد صحیح ، این یونانیت جذاب بشمار میرود صورت این مجسمه ها صفائی و تناسب قشنگی دارد موهای پرپیچ و البسهٔ بی نقص آنها اکثراً بحدی مطبوع میباشد ، که بیننده را بی اختیار وادار به تحسین مینماید. زوارچینی که آنها را جا بجای دیده اند آیا باور کرده میتوانستند که مقابل نظرخود ، اولین تصاویر معبود مذهبی خودرا دارند که بدست انسان ساخته شده است؟ آیا می‌دانستندکه درقدیم ـ تقریباً ٦ قرن قبل از آنها وقتیکه هیچکس جرئت نمایش دادن بودارانمیکرد ـ مگر بصورت های دور ازحقیقت ـ یکی ازاین صنعتگران مملکت دوردست یونان (بزبان چینی شاتسین) که هندیهای قدیم اورا (یاوانه) می نامیدند، برای باراول بودا را بشکل انسان تصویر کرد ؟ وبعد تمامی تصاویر بودا ازروی همان نقشهٔ اولی ساخته شد: از صورتیکه درسیلان پرستش میگردند گرفته، تامجسمه های‌چین‌وجاپان الی لونگ‌ـ من ونا را . . .

زوارچینی عالم نبودند اما گندها را که به زبان آنها (کین تولو) گفته میشود ، برایشان جذابیت های دیگری داشت دوقرن پیشتر از مسافرت هوتسین دونفر ازمعروف ترین فلاسفهٔ بودائی طریقهٔ ماهایانیسم موسوم به (اسانگا) و (واسوباندو) که هردواصلاً ازاهل پشاور بودند ، درین علاقه

۱ـ کلوویس پادشاه معروف فرانك هاکه در قرن ٥ ـ ٦ مسیحی درگول « فرانسه قدیم » حکومت میکرد ـمترجم .

Ptolémeés (۲)

زیست داشتند : وهمین یادگار بهترین علاقه مندی های هونتسین بشمار میرفت زیرا همین دو نفر مهمترین واضعین ایدآلیسم دلا تصوفی که نامبرده پیروآن بود ، محسوب میگردند.

بدبختانه وقتیکه هونتسین درسنه ۶۳۰ عهد مسیح پشاور را دید ، فقط یك قرن از تهاجم مجارهای هفتالیت گذشته و مدنیت درخشان گندهاری ، بکلی خراب وویران بود.

(میهی راکولا)ی مجار(۱) که اتیلای هند شمرده میشود ، به کارگاه های صنعتی گریکو بود یك چنان ضربتی وارد کرده بود که بعد ها مملکت هیچگاهی جبران آن را ننموده ودوباره برخواسته نتوانست .

هونتسین با لهجهٔ حزن انگیزی مینویسد : - « خاندان شاهی خاموش ومملکت دوباره بکاپیسا ملحق شده است . شهر ها ودهات تقریباً خالی وغیر مسکون میباشد ودر تمام ملك بجز چندقبیلهٔ مختصر دیده نمیشود . یك گوشهٔ شهر شاهی (پشاور) در حدود هزار خاندان راشامل است. تقریباً یك هزارمعبدی وجود دارد که بالعموم ویران و خراب افتاده وگیا های هرزه دران روئیده روی همرفته ، یك وضعیت منزوی و سهمگینی را نمایش میدهد . اکثراستوپه ها نیز ویرانه شده است . خرابی هائیکه بر شهر هاومقامات آباد بودائی این منطقه وارد آمده بحدی است که متبرکترین تبرکات یعنی کشکول گدائی بودا که تا آنوقت در یك معبد پشاور محفوظ بود ، نیز بتاراج رفته ، بعد از گردش های زیاد در ممالك غیر دین وبالآخره به ایران ساسانی برده شده است

هونتسین آثاریرا که هنوز برپای بود ، مشاهده کرد . درپشاور (که بطور

---

(۱) Mihiracula

صحیح پولوشاپولو ترجمه نموده) علاوه بر درختیکه ٤ نفر بودای زمان قدیم بزیر آن نشسته بودند، خرابه های استوپهٔ بزرگی که بواسطهٔ کانشای معروف بنا شده بود، برایش نشان داده شده. تاریخچهٔ ساختمان این استوپه را بقرار ذیل برایش نقل کردند :- کلوویس هندی (کانشکا) دروقتیکه هنوزبه دین بودا داخل نشده بود یك روزشکار، اتفاقاً در تعقیب خرگوش سفیدی به موضع مزبور رهنمائی شده درانجا باشبان جوانی ملاقی گردید. شبان موصوف یك پیش گوئی بودأرا برایش بازخواند. پیش گوئی مزبور به این قرار بود:- « ٤ صد سال بعدازمرگ من پادشاهی پیدا شده، بنام کانشکا در تمام عالم خودرا معروف خواهد ساخت ... » شاه مزبور به اثر شنیدن این پیش گوئی، درهمانجا تبدیل مذهب داده، درهمان نقطه استوپهٔ وسیعی را برای گذاشتن متبرکات وافری بنا نمود.

این معبد راکه ازسنه ۱۹۰۱ موسیو فوشه جستجوی آن را درارتفاع (شاه جی کی دیری) به ملحقات شهر پیش نهاد کرده بود، به اثر همان تخمین فرضی عاقلانه و عالمانه در ۱۹۰۸ به جای گاه مرکز تبرکات کانشکا مکشوف شد.

هونتسین ازپشاور حرکت نموده، پس ازعبور دریای کابل - که بقرار یاد داشت او مجرای آن مخصوصاً درینجا وسعت زیاد دارد - بطرف دومین شهر گندها راکه بزبان خود پوشوکی لوفاتی (۱) یعنی پوشکاراواتی (۲) مینامد، و در حقیقت پوکیلا وتیش (۳) جغرافیون یونانی، وچارصدهٔ حالیه میباشد متوجه شد. درانجا از او قدردانی نموده، دریك استوپهٔ بزرگیکه به امپراطور آسوکا نسبت داده میشود (بقرار نظریهٔ موسیو فوشه پشتهٔ بالاحصار) جادادند. این استوپه درهمان جائی تعمیر یافته که بودا دریك موجودیت

(۱) Pouchk ıofatı (۲) Pouchkaravti. (۳) Peukelaotis.

سابق خود درآن نذرچشمان خویش رااجرأ کرده بود.

هونتسین از پوشکار اواتی برای گردش دوروزه جانب شمال‌غرب حرکت کرد ودرین سیاحت خود درحوالی (سوات) به تماشای چندین آبادی که دارای (جاتاکه) (۱) های مهم بود. پرداخت. پریدگی های قصهٔ او بواسطهٔ موسیو فوشه که مواقع مزبوررا یافته تکمیل شده است، بقرارنظریهٔ عالم مدنیت هند، آبادی که هونتسین برای سیاحت آن میرفت، امروزاولی آن بواسطهٔ پشتهٔ (ساری ماخی‌دیری) که دران بایست یك استوپهٔ هاریتی (ماده دیوی‌که بوداء به ربت النوع کوچك تبدیل داد) بناشود. ودومی بواسطهٔ (پیریا نودیری) که جایگاه‌معبد زاهد جوان جنگل‌موسوم به‌تیاجااست که کفیل والدین پیر نابینای خود بوده هدف تیریك شاه‌بیرحم‌شده‌بود، نمایش می‌یابد. قدری دورتر به طرف‌مشرق دریك آبادی کوچك گندهاری که زائرین چینی (پوشا) مینا مند موضع اتفاق افتادن افسانهٔ (ویسانتارا) که مشهورترین افسانه های بودائی‌است بشمارمیرود. افسانهٔ مزبوربه اینقراراست:

« ویسانتارا شهزادهٔ جوانی بود که شوق مفرطی به‌خیرات داشت. مشارالیه پیل سفیدی را مالك بود که بواسطهٔ صفت سحر آمیزی میتوانست باران ببارانند. یك پادشاه همسایهٔ او که درمملکتش خشك سالی شدید حکمفرما بود، حیوان را طلب کرد. ویسانتارا خواهش اورا به اجابت رسانید، اماهموطنانش بغضب آمده مجازات اورا تقاضاء کردند ومقررشد که شهزادهٔ خیرات دوست، همراه زوجه اش (مادری) که برای مشارکت درین قسمت بد، حاضر شده بود و ۲ اولادشان جلای وطن بشوند، دربین راه دونفر براهمانی اسپهای بارکشی اورا مطالبه

[۱] آثار مذهبی.

میکنند، شهزادهٔ بیچاره اسپ هارا میدهد.

چندقدم بعدبراهمانی دیگرخودمرادهٔ بارکشی را خواهش نمود شهزاده این خواهش اخیرراهم باجابت رسانید. وخانوادهٔ مفرورپس اززحمات زیادی بالاخیره به جنگلی که بایست دران زندگی کنند، رسید. ودرکلبهٔ آفتابی حقیری جا گرفته اززیشه ها و میوه های جنگلی تغذیه می نمودند. درختان ازاین حال پریشانی هردو اولاد (ویسا شارا) و (مادری) متأثر شده شاخ های خودرا پائین میآوردند تا دست اطفال به میوه ها برسد. ولی یك براهمن دیگر درانجا وارد شده ازپدربدبخت، اولاد هایش را مطالبه نمود تا خدمت گار خود بسازد. شهزاده با وجود خوف وناامیدی اطفال خود، آنها را به او داد. ازطرف دیگر رب النوع (اندرا) خودرا به شکل زاهد درآورده نزد او آمده زنش را از او برای خدمت گاری خود، خواست. جوان بیچاره او را هم داد. اما بالآخره رب النوع مزبور به حال آن پهلوان دلیر ترحم نموده، خاندان ودارائی اورا مسترد نمود.»

نقطهٔ چله کشی جنگلی که دران موثر ترین و انسانی ترین تشکل های قبل بودا، جای داشت بواسطهٔ همه مسافرین چینی ازآن جمله هونتسین وسلف او (سونگ یون) بطوریکی ازدلربا ترین مناطق، تعریف شده است سونگ یون مینویسد: «چشمه های شیرین ومیوه های لذیذ بر فراز تپه وجود دارد. دره های آن اعتدال مطبوعی را داراست و درخت هادرموسم زمستان هم سبز باقی ماند. وقتیکه ما به سیاحت آن رسیدیم اولین ماه سال بود، نسیم خوشگواری صورت انسان را باد میزد. پرندگان در شاخسار بهاری به نغمه سرائی مشغول بودند وشب پره ها روی چمنهای گل پروازمی نمودند...»

موسیوفوشه در (شاهبازگارهی) موضع چله کشی و یساشا را، را که زوار چینی (پولوشا) نام داده اند، کشف نموده توانست. ولی در علاقهٔ که بواسطهٔ شبان های مسلمان خراب شده بود « آن جنگلی را که شهزادهٔ جوان در موقع مفروری خود بزیر شاخسارهای سبز و منظرهٔ پر گل و دلربای آن بسر میبرد وآنقدر روح سونگ یون را مجذوب خودساخته بود... » پیدا کرده نتوانست. ولی بعوض در همین علاقهٔ شاهبازگارهی مجسمهٔ مجلل بودیزاتوا (یك راجای زیبای جوان) که امروز در موزه خانهٔ « لور » اسباب مزیت کلکسیون فوشه شده است، کشف گردید. چنان معلوم می شود که هونتسین بعد از این، راه بزرگ بین پشاور وهند را ترك گفته، بسیاحت طولانی تری جانب شمال مبادرت ورزیده است. این دفعه مسافرت او در ولایت (یودی یانا (۱) که چینیها (و وچانگ نا (۲) نام برده اند، بوده است است (۳).

انتها.

(۱) Uddiyânâ. (۲) Wontchangnâ.

۳ — درینجا چون سیاحت هونتسین از نقاط وطن عزیز ما که آخرین حصهٔ آن (گندهارا) بود تجاوز میکند، از ترجمهٔ باقی مسافرت نامهٔ او صرف نظر نمودیم. مترجم.

معمای منقوش

این اولین معمای منقوش است در مطبوعات وطن که ذوق نفیس آقای عبدالغفورخان برشنا رسام انجمن ادبی بسلیقهٔ مغربیها ترتیب داده و بمجلهٔ کابل اهدا کرده اند ؛

اشکال رسم شده یا عیناً معنی خود شکل را میدهند و یا اینکه در وقت گذاشتن علامت (واو) معکوس درپیش ویا در عقب بهمان تعداد واو های معکوس ازالفاظ کم میشوند مثلاً اگرصورت مرغ کشیده شده ویك واو معکوس دراخیر دارد پس لفظ (غ) که درانتهای کلمهٔ مرغ است کم میشود واگر در پیش واقع شود (رغ) باقی میماند وهرگاه دربعضی اشکال کدام لفظ جای دیگر لفظ را میگیرد درآنجا همان حرف بالای شکل نوشته وذریعهٔ چلیپا حذف می شود وبجای آن لفظ دیگر نوشته میشود .

ازقارئین محترم تمنا میرود که در هرشکل دقت نموده وبازبحل آن بپردازند تا سر سری نباشد وهم درینجا یك دو مثال حل شده عرض میشود : تا درطریقهٔ حل کردن مشکلات پیش نشود .

مثال اول :

ازاین اشکال که اول رسم یکساعت وبازیك (تیر) ویك (یا) میباشد جمله (ساعت تیری) مبرهن میگردد .

مثال دوم :

دراینجا اول یك (گل) رسم‌شده وبعدازان شکل یك (خرس معکوس) نقش گردیده که ازین هم میدانیم که (گل سرخ) است . وقس علی هذا اشکال را مالکین ذوق میتوانند باین اصول حل کنند امیدواریم درهر نمره مجله ازین قبیل معمای بطور ارمغان بقارئین محترم مجلهٔ کابل تقدیم کنیم .« برشنا »

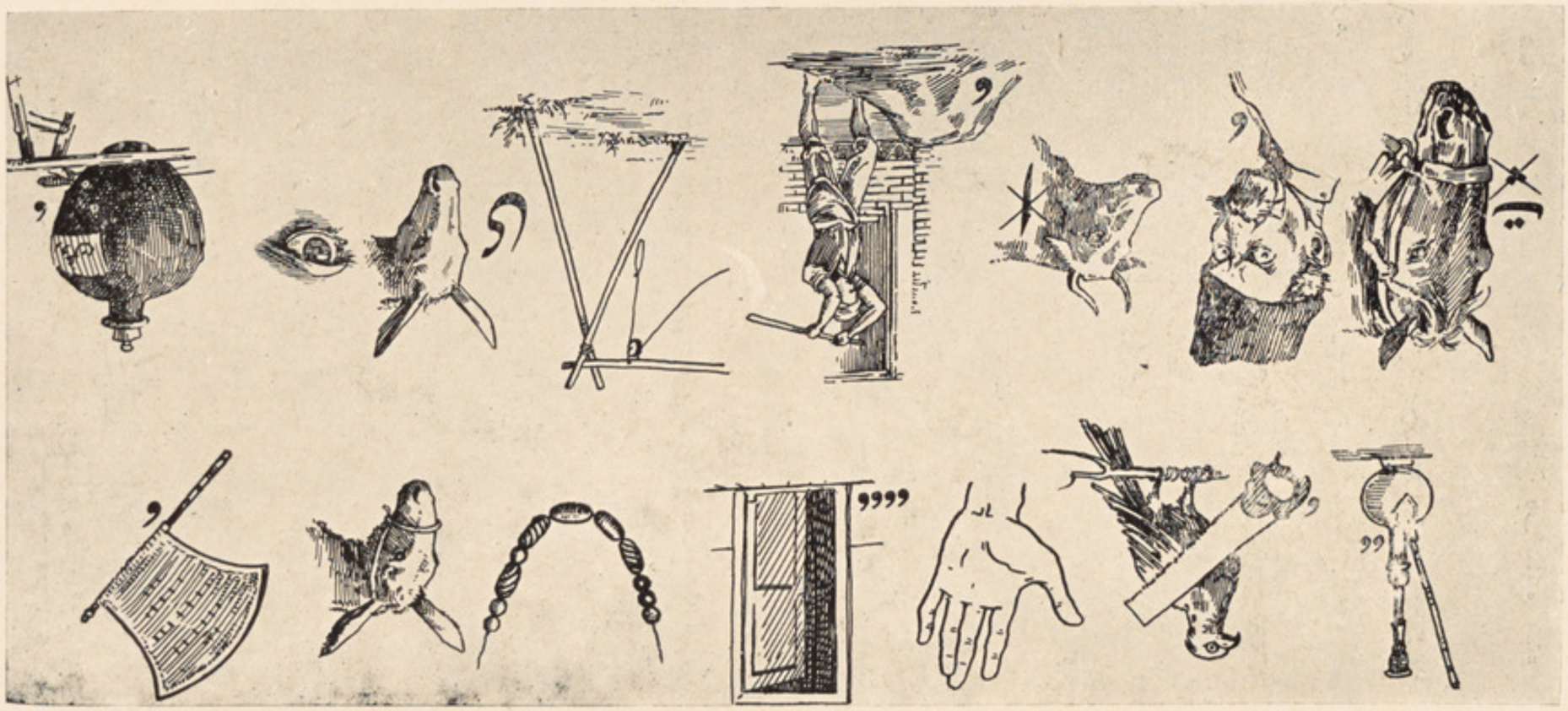

جواب انتقاد :

فاضل معظم آقای کفیل انجمن ادبی !

در شمارهٔ ۷ سال سوم مجله کابل تحت مارك تقریظ وانتقاد مضمونیکه بقلم آقای م . تره‌کی بعنوان تنقید تحریر شده سراپا مطالعه گردید آقای ناقد راجع بکلمه مدرسی که دریکی از قسمتهای مقاله عاجزانهٔ (مقام ادب وادبا در حیات بشر) ذکر ودرشمارهٔ (۲۹) مجله کابل نشر شده شرح مبسوطی نگاشته اند .

اگر چه قسمت مهم مقالهٔ آقای ناقد لهجهٔ تقریظی دارد امانسبت بمعنی لفظ عادی مدرسی آنقدر شرح وبسطی داده اند که پیکر لفظی این مفهوم کوچك کم از یك مقاله متوسط نیست .

لهذا بیمورد نخواهد بود که بنده هم باستقبال زحمات قلمی ورفع اشتباه آقای ناقد نگاشتن و نشر سطورآتی را از حضورتان استجازه کنم بااحترام « جلالی »

آقای ناقد در نگارش خود بعد از تقریظ بر مقاله عاجزانه تنها لفظ (مدرسی) مندرج قسمت (سوم) (مقام ادب وادبا در حیات بشر) را مورد بحث قرار داده آنرا مرادف کلاسیك وکلاسیزم تصور نموده اند وکلاسیزم را هم بآن شرح وبسط مطول مسلکی از فلسفه وادبیات خوانده خارج از موضوع مقال ما دراطراف آن زحمت زیادی را بخود روا داشتند اند.

اگر چه نزد ما نگارش آقای ناقد درین قسمت یعنی تعریف کلاسیك و کلاسیزم ونوابغ اصلی این مسلك نیز خالی از بعضی اشتباهات ادبی نیست لاکن

عجالةً ما تطبیقات لازمهٔ آنرا بی موقع دانسته ذیلاً برفع اشتباه آنها درموضوع لفظ « مدرسی » می پردازیم :

لفظ « مدرسی » مندرج مقاله بنده طوریکه آقای ناقد اندیشیده بمعنی کلاسیك و کلاسیزم نیست بلکه درتمام موارد علمی وادبی مرادف « اسکولاستیك » و « اسکولاسیزم » شناخته شده است ، این مطلب ازبسکه درنزد ادبا معروف و متداول است بفکر عاجزانه محتاج باین نیست که در بارهٔ تطبیق آن واقناع جانب مقابل نام مآخذ گرفته شود زیرا استناد بماخذ وقتی لازم میشود که قضیه جنبهٔ خفائی داشته وبآسانی تصدیق نشود در صورت موجوده لفظ «مدرسی» را بمعنی کلاسیك و کلاسیزم تعبیر نمودن اشتباه صریحی است که همچه آقای ناقد یك نویسنده نباید ازین مفهوم صریح و معروف که عبارت از « اسکولاستیك » است بیخبر باشند .

اما اگر باوجود وضوح مطلب ، قضیه باعث قناعت نگردد درانحال ازآقای ناقد متمنی است که مطالعات خود را دور نموده ضمناً بکتب ذیل رجوع کنند.

۱ : پیتی لارس صفحه « ۹۰۶ » .

۲ : تاریخ فلسفه تورکی مولفه : « ابه بارب » ترجمهٔ نجور اسرائیل طبع اسلام بول .

۳ : معجم انگلیسی بعربی ردیف : (دال) .

٤ : قرن ۱٤ تاریخ فلسفه جنا اسعد افتدی لیسانس حقوق از پاریس ماخوذ از تاریخ فلسفه بنجون و تاریخ فلسفه کوستون سورتیس و تاریخ فلسفه امیل بوراك و تاریخ فلسفه علامه فوییه و انسیکلو پیدیای بزرگ فرانسه .

۵ : دکشینری فرانسه بپارسی .

۶ : دایرة المعارف قرن ۲۰ مولفه محمد فرید وجدی .

۷ : زبدة الصحایف فصل ۶ صفحه ۲۵ سطر ۲ تالیف جرجس نوفل افندی وغیره کتب .

ازین هم واضح تر عرض کنم : مراد از لفظ مدرسی که در مقاله عاجزانه بآن اشاره رفته شئون همان مدارس فلسفه و ادبیات است که نوامیش مدرسی آن از قرن (۷) قبل المیلاد از مستعمرات اسیای کوچك یونان شروع گردیده الی قرون جدیده جریان داشت ، هویت اصطلاحی مدرسه و مدرسی هم عبارة ازین است :

« هر موسس و متفکر یکه درقضایای عامهٔ ادبیات اجتماعی عالم یك مسلك مشخص و معینی راطرح میکنند تا زمانیکه قوانین ودساتیر همان سبك ومسلك ادبی دراذهان وافکار نفوذ داشته باشد آن مؤسسه را مدرسه و شئون انرا مدرسی میگویند» تاریخ ادبیات اسکولاستیك ازسر زمین مصر قدیم و بلاد فارس و هند وچین آغاز گردیده بیونان وروم و فلاسفهٔ اسلام وآبای کنیسه رسیده تموجات حیرت آور آن بایك مد وجزر تعجب انگیزی دوام داشت . ناتمام

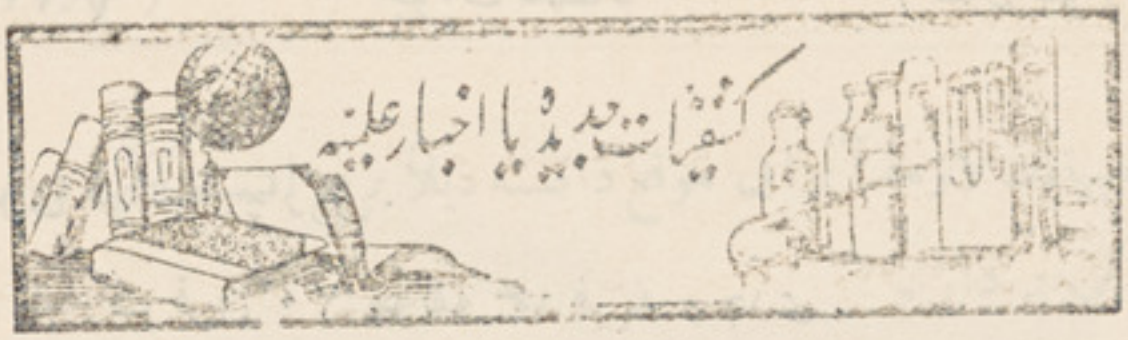

(حفاظت جهازات تحت البحری)

ژولین انجنیر فرانسوی در تحت البحری ها چنان آلهٔ اختراع کرده که در مواقع شکستن وغرق شدن جهازات مزبور بکمك آن فی الفور خود بخود روی آب آمده راکبین ذریعهٔ زورق وغیره خود را نجات داده میتوانند ونیز توسط بیسیم ازمراکز مربوطه استمداد مینمایند .

این آله که در تجارب کامیاب شده است . برای استعمال تحت البحری ها مخصوصاً دروقت جنگ خیلی مفید ثابت میشود .

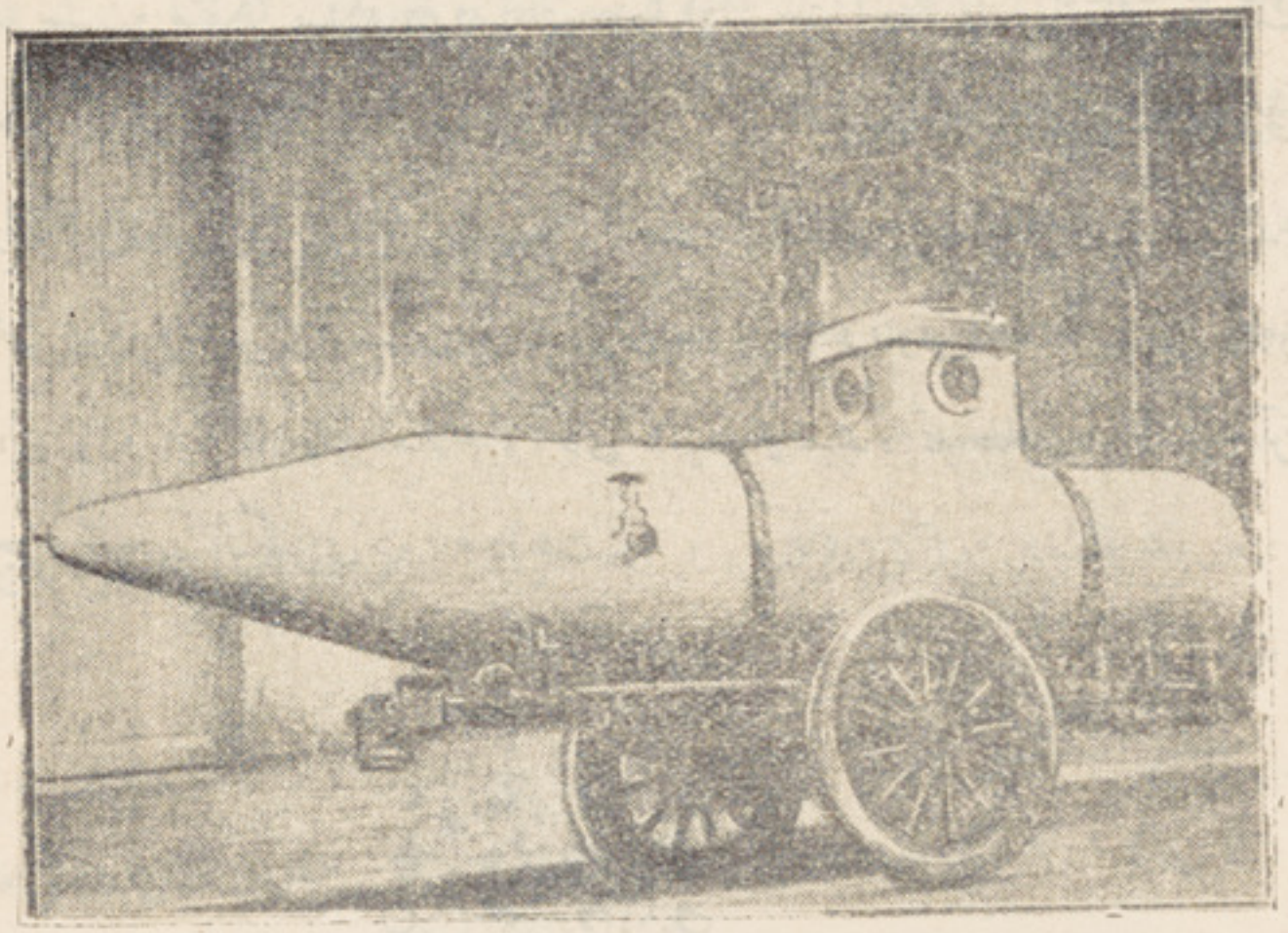

درین تصویر یك تحت البحری وقتیکه با آلهٔ جدید الاختراع مجهز وبواسطهٔ عرادهٔ مخصوص روی زمین حمل ونقل داده میشود ، نشان داده شده است .

موتر یك چرخه

در انگلستان بنام « دی ناسفر » موتر یك چرخهٔ اختراع کرده‌اند که یك الی ۲ نفر دران نشسته وسفر کرده میتواند، راکبین مزبور در وسط خود موتر که بشکل یك رابر بیرونی موتر وخیلی بزرگ

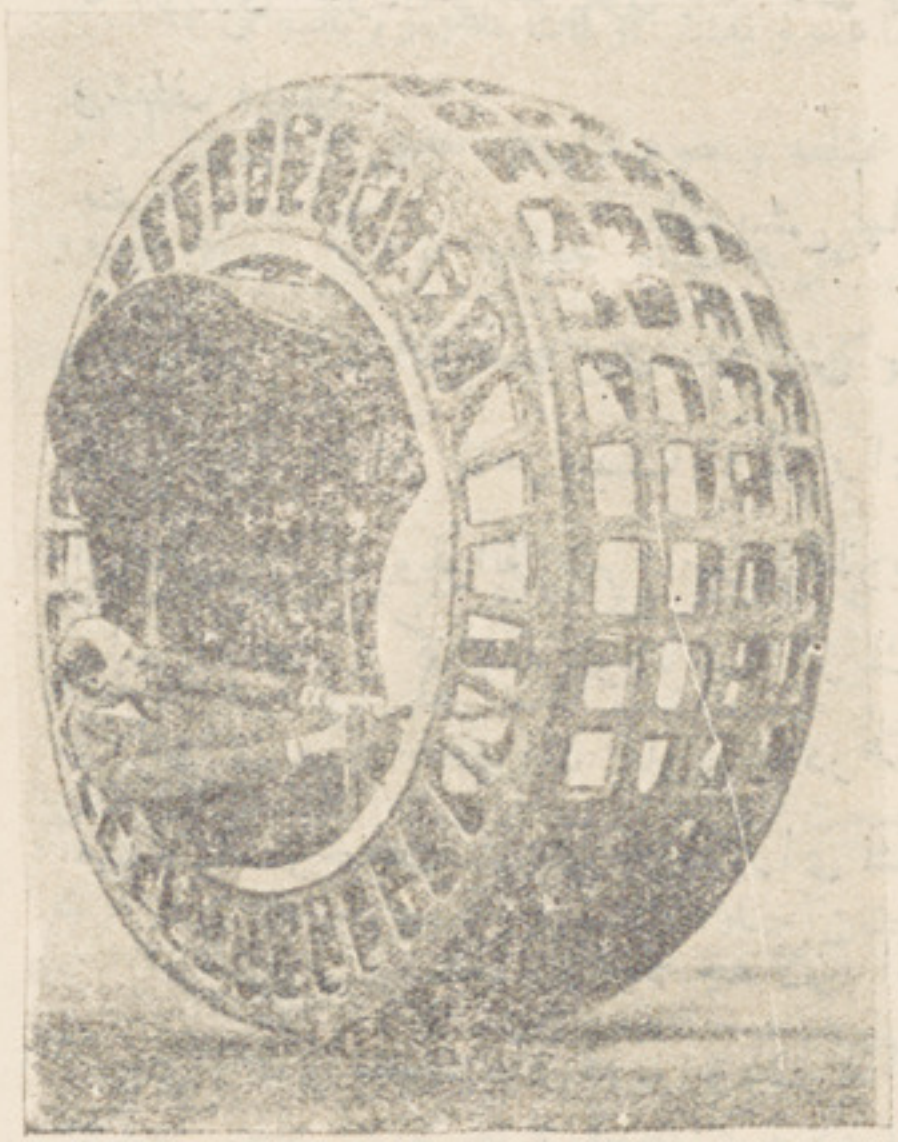

است، جا میگیرند. ماشین موتر بانشیمن گاه اشخاص در وسط عراده‌جا دارد وهردو در گردش عرادهٔ بزرگ بیك حال باقی بوده وروی گوت های کوچکی بالای عرادهٔ بزرگ می لغزد. هر گاه جای نشیمن وماشین بالا برده شود بذریعهٔ وزن آنها مرکز ثقلت تغیر می یابد ودر اثر همین تغیر موتر که بقرار فوق ازیك عراده مرکب است متحرك میگردد. ماشین این موتر فقط $2\frac{1}{2}$ اسپ قوت دارد.

درزمان تجربه، این موتر بایك ماشین کوچك سرعت خوبی نشان داده تا ۴۸ کیلو متر فی ساعت قطع کرده توانست. ادارهٔ این اتوموبیل به اساس بایسکل است بذریعهٔ وزن جسد راکب اداره میگردد به این قسم که اگر راننده به طرف راست میل کند موتر به طرف چپ دور مینماید وبرخلاف.

اکنون عدهٔ زیادی ازعلما مشغول مطالعه میباشند، برای ادارهٔ آن لنگر های

مخصوص بمثل لنگر طیاره وغیره تعبیه نمایند:

اگرچه قراریکه درتصویر آن دیده میشود این موتر از شبکهٔ فلزی تشکیل یافته وهدنظر راکب را شبکهٔ مزبور باید بگیرد ولی باید دانست که ازروی اصول فیزیك چون یك جالی نما به سرعت حرکت کند نظررا نمیگیرد وشفاف میشود.

متفرقه

یك پیش نهاد علمی

انجمن تحقیقات علمی روسیه، پیش نهادی به مجلس عمومی علوم و ادبیات تقدیم نموده دران ظاهر میسازد که برای جاوید ماندن وعام شدن اسامی اشخاص بزرگ ونوابغ بشر، بهترین طریقه اینست که اسمای آنها بر سیارات واجرام سماوی گذاشته شود. زیرا ازیك طرف اجرام مزبور تا ابد باقی‌میماند وازطرف دیگر کرات سماوی را درهمه نقاط عالم همه مردم و جمیع طبقات میشناسند وحاجت کوشش مزید برای نشر آن نمیشود.

انجمن مزبور عقیده دارد، چه لازم است که بعد ازین هم جهة اجرام‌نوپیدای نجومی اسمای معبود های قدیم یونانی گذاشته شود. بلکه شایسته است، پس ازین ستاره های نوپیدا را به نام نوابغ معاصر مسما ساخته مثلاً ستارهٔ لینن سیارهٔ موسولینی، کرهٔ لایدجارج سحاب ادیسن و غیره بگویند به این قسم اسامی این اشخاص به زودی در تمام دنیا عام شده، بدون تذکار های مخصوصی تاابدزنده میماند.

این پیش نهاد در تمام مراکز علمی دنیا تأثیر انداخته، وطرف توجه عموم واقع شده است وامکان دارد بزودی درین خصوص موافقت عمومی یا اقدام قطعی بعمل بیاید.

آوازسیم تیلفون

هرکس ملاحظه کرده که ازسیم های تیلفون یا تلگراف یك نوع صدائی شبیه به آواز زنبور بلند میشود واین آواز گاهی کلفت وبلند وگاهی باریك وآهسته یا بعبارت دیگر به اختلاف زیر وبم میباشد وبیشتر اوقات به آواز رباب می ماند.

اما در باب علت این آواز عقائد مختلفه وجود دارد. بعضی ها آن را از اثر وزش باد میدانند حال آنکه هرکس تجربه نموده خواهد بود که آواز مزبور در وقت آرامی مطلق هوا که یك برگ از درختان هم نمی جنبد نیز شنیده شده میتواند.

برخی دیگر را عقیده درینست که آواز مزبور تأثیر گرمی وسردی هوا است وسیم فلزی بر حسب آن منقبض و منبسط شده، صدا های زیر وبم از خود بروز میدهد. این عقیده هم چندان صحت ندارد، زیرا برای عارض نمودن این چنین تبدلات انقباض یا انبساط که چنان اختلافات صوت را نتیجه بدهد، حرارت وبرودت فوق العادهٔ هوا که تاکنون درهیچ نقطه وجود ندارد، لازم است ...

بهرحال درین اواخر یك نفر عالم دنمارکی اصولی دیگری را پیش آورده که نسبت به عقائد فوق صحیح تر معلوم میشود. نامبرده ادعا میکند که علت اصلی اصوات مزبور تاثیرات جوی است بقسمیکه ازآواز سیم های تیلفون بقسم مقیاس تبدلات جویه یا (بارومتر) کارمیتوان گرفت. مشار الیه میگوید که این ارتعاشات اززمین بواسطهٔ پایه های تیلفون درسیم ها نقل یافته، درحقیقت همان تاثیراتیست که آلهٔ سیسموگراف ثبت نموده، راجع به حالت آیندهٔ هوا، تعینات دقیق میدهد.

لهذا هرگاه آواز مزبور کلفت باشد، باید دانست که وضعیت هوا درظرف

دو روز تبدیل می یابد ! و بر خلاف اگر ارتعاشات صدا دار سیم های تیلفون باریك باشد چنین مستفاد میگردد که هوا تا چند ساعت دیگر ، تغیر میکند .

تحقیق این اصولی جدید خیلی آسان و در دسترس عموم اشخاص است اما بهر حال این مقیاس تازه و ساده خیلی قیمت دار میباشد .

متفرقه

یك اقدام مفید اجتماعی

از چند سال به اینطرف درجمیع نقاط نویسندگان بیشتر بسوی افکار پسیمیستی (بدبینی) که دنیا وزندگان را درنظرها تلخ وسخت نشان میدهد ، توجه نموده اند ، چنانچه ازروی احصائیه های معتمد معلوم میشود که اززمرهٔ تمامی کتبی که در ۳۳ سال قرن بیستم درتمام دنیا نشر گردیده بیش از ۲ ثلث آن حاوی افکار پسیمیستی بوده است . بدیهیست که شیوع روزافزون اینچنین آثار اذهان عوام را جانب بدبینی معطوف ساخته درنتیجه روحیات ملل ومخصوصاً ژنی های کارو فعالیت ضعیف وورشکست میگردد . ولی اخیراً مجلس علمی فرانسه اقدام مفیدی درین زمینه بعمل آورده است که از همه جهت قابل تقدیر میباشد . اقدام مزبور عبارت از جائزهٔ مناسبی است برای نویسندگانیکه برخلاف عقاید بدبینی ونشریات پسیمیستی مبارزه وسعی نماید ، بنام (جائزه جوان ماندن) تعیین گردیده علاوه برین مدنظر دارند ، تصمیمات جدی تری درینخصوص اختیار کرده وسائل مجرب تری را جهة جلو گیری از نشر وعمومیت یافتن این گونه افکار وآثار ، اختیار بکنند .

امید است این اقدام مفید اکادمی فرانسه سرمشق واسباب انتباه مراکز علمی دیگر ممالك نیز قرار یافته اقدامات متحدهٔ درین باب بعمل بیاید .

القراء ة العصر یه

فی تعلیم العر بیه

سلسلهٔ در سی است د ر تحصیل زبان عر بی که در ین نزد یکی از دار التالیف معارف و طن بوسیلهٔ جناب فاضل آقای زیدان بدر ان عضو محترم دار التالیف معارف تالیف و تدوین شده است .

جز اول این سلسله که با بهتر ین اسلوب طباعت بکاغذ خوب و حر وف خیلی زیبا درحدو د ۸۷ صفحه بطول (۱۸) سانتی وعرض (۱۳) سانتی در یکی ازمطابع مصر بطبع رسیده یك نسخهٔ آن اینك از طرف مؤلف محترم بانجمن ما اهدا شده و باقی نسخه ها ی این سلسله در تحت طبع است .

در تدوین این سلسله جناب فاضل زیدان بدران مساعی خوبی بکار بر ده و بر ای سهولت تحصیل زبان عر بی ، این سلسله مفید شناخته میشو د

این سلسله باسلوب کتب در سی تحصیل السنهٔ اروپائی ساخته شده که زبان عر بی را شایقین بدر جات متوسطه تقریباً در مدت کمی تحصیل میتو انند.

عجالتاً این سلسله بمقصد تدریس مکاتب افغانستان تالیف شده که از کلاس اول رشدیه الی چهارم چهار جزو آن که فقط اصول محاوره و بعضی قواعد گرا ما تیك است تعلیم داده میشود وسپس قرار یکه مؤلف در نظر دارد در کلاس های اعدادی دیگر جز و های تر تیب داده خواهد شدکه فقط دران ازاصول ادبی بحث میشود .

ما ازتوجه حسن نظریهٔ وزارت جلیلهٔ معارف خود تمجید کرده وزحمات مؤلف محترم را نسبت باین کتاب تقدیر مینمائیم .

ضمناً بشایقین لسان عربی توصیه میکنیم که اگر بدون زحمت و مرور متمادی اوقات خواهش تحصیل زبان عربی را داشته باشند باید سلسلهٔ قرأة العصریه را شروع نمایند.

انجمن

« غلطنامهٔ شماره ۳۳ »

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۰	۲	جریان	جرجان
۸۰	۱۵	وهمان است که‌مانیز	ولی‌ما باوجودآنهمه دلائل

KT